

تاریخ و جغرافیای خلیج فارس
(۱)

احمد فرامرزی

کریمنان زندوین خلیج فارس



بکوشش: حسن فرامرزی



شادروان احمد فرامرزی - فرزند مرحوم
شیخ عبد الواحد فرامرزی - در سال ۱۲۸۶
هجری خورشیدی مطابق با ۱۳۰۶ هجری
قمری در قریه‌ی سچویه از بلوک فرامرزان
لاستان بدنیا آمد. فقه و صرف و نحو را در
محضر پدر بزرگوارش بیاموخت. اما چون
در آن روزگار بلوک فرامرزان نیز مانند
همه جای مملکت گرفتار ملوک الطوائفی و
خانخانی بود، مرحوم احمد فرامرزی با
نیروهای استبدادی بستیز برخاست و بشدت
با خانخانی و ملوک الطوائفی مبارزه کرد.
روی این اصل از طرف خوانین وقت بلوک
جها نگیره بزندان افتاد و مدت یکسال در
زندان بسر برد.

پس از آن ببحرین رفت و در آنجا نیز
مبارزات خود را علیه انگلیسیها ادامه داد تا
سرانجام چون انگلیسیها خواستند او را توقیف
کنند، با تفاق بر ادرش آقای عبدالرحمن فرامرزی
مدیر روزنامه‌ی کیهان شبانه از بحرین فرار
کرد و پس از شش ماه خود را بتهران رسانید.
در تهران نیز دست از فعالیت برنداشت
و در سال ۱۳۰۸ با انتشار مجله «تقدم» با
همکاری برادرش فعالیت مطبوعاتی و علمی
خود را آغاز کرد.

مرحوم احمد فرامرزی مقامات مهم اداری
دروزرارت امور خارجه، دادگستری، دارائی
و راه عهده دار بود و چندین دوره نیز بنمایندگی
مجلس انتخاب گشت.

بعد از شهر یور ۱۳۲۰ روزنامه‌ی آینده‌ی
ایران و پس از آن روزنامه‌ی خاور را انتشار داد
شادروان احمد فرامرزی تألیفات متعددی
دارد که از جمله تاریخ و جغرافیای خلیج فارس
است که بالغ بر بیست مجلد است و اینک نخستین
جلد آن بنظر خوانندگان ارجمند میرسد.

مرحوم احمد فرامرزی در تاریخ یکشنبه
۲۰ اسفندماه ۱۳۴۰ - مطابق با ۴ شوال ۱۳۸۱
هجری قمری در تهران بدرود حیات گشت.

خليج فارس

٤

١

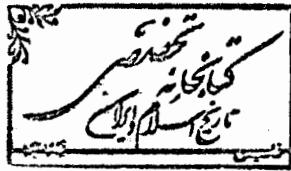
٤١

تاریخ و جغرافیای خلیج فارس

(۱)

اسکن شد

گریه‌خان زند و خلیج فارس



تألیف: شادروان احمد فرامرزى

بکوشش: حسن فرامرزى

خرداد ماه ۱۳۴۶

تهران

این کتاب در ۳۰۰۰ نسخه در چاپ داورپناه بطبع رسیده است
طرح روی جلد از: آدمیت



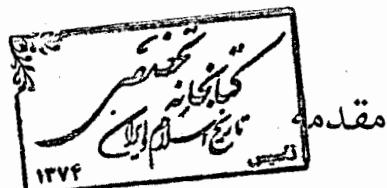
پیام خدا

مدتها بود که آرزو داشتم جزوه‌های مربوط به تاریخ و جغرافیای خلیج فارس، تألیف عمومی دانشمند و بزرگوارم شادروان «احمد فرامرزی» را چاپ کنم تا دینی که ~~بر من عهده شده~~ بر این خانواده دارد؛ اداء شود. شادروان «احمد فرامرزی» در حدود پنج‌هفت سال از عمر خود را صرف تنظیم و تدوین این جزوه‌ها کرد و سرانجام نیز در حالی که هنوز قسمتهای زیادی از آن مانده بود، دیده از جهان فرو بست و این تحقیقات علمی و دقیق و بی‌غرضانه؛ ناتمام ماند.

در چند سال اخیر من کوشیدم تا آنجا که ممکنست آثاری که روی هم رفته حاضر بوده است، برای چاپ آماده کنم ولی متأسفانه با نداشتن بضاعت مادی و معنوی؛ نتوانستم این وظیفه را به انجام رسانم و کارهای بسیار اداری نیز اجازه نمیداد که قسمتی از وقت خود را صرف طبع جزوه‌ها کنم. تا اینکه در یکسال اخیر، بعلت فراغت از کارهای دولتی؛ فرصت مناسبی پیش آمد و جزوه‌هایی چند منظم و مرتب کرده‌ام که اینک با کمک دانش پژوهان و دوستان شادروان احمد فرامرزی، نخستین جزوه آن بدست خواننده ارجمند میرسد.

امیدوارم در سال ۱۳۴۶ بتوانم حداقل سه مجلد دیگر از جزوه‌های مربوط به تاریخ و جغرافیای خلیج فارس تقدیم هموطنان عزیز کنم تا تاریخ و جغرافیای این قسمت از میهن که برای بسیاری از ما ناشناخته و مجهول است، روشن شود.

حسن فرامرزی



بقلم : علامه بزرگ، جناب آقای سید حسن تقی زاده

درباره تاریخ و جغرافیای خلیج فارس و نواحی اطراف آن تا آنجا که من بیاد دارم ، تاکنون کتاب جامع و مستقلى به فازسى نوشته نشده و اگر کوشش دانشمند فرزانه‌ای چون مرحوم احمد فرامرزی نبود ، بیم آن میرفت که تاریخ و چگونگی تحولات این منطقه حساس که بخش قابل توجهی از کشور ما را شامل می‌شود ، برای همیشه در بوته فراموشی بماند .

سواحل خلیج فارس با آنکه از روزگاران بسیار کهن زادگاه درخشانترین رشته‌های تمدن ایرانی بوده ، متأسفانه ناشناخته و مجهول مانده و محدودیت منابع و مآخذ و شاید عدم توجه متفکرین و مورخین باین موضوع باعث شده است که محققین بخاطر زحمت فوق‌العاده که این کار متضمن بوده تتبع عمیق و استقراء وافى در مآخذ موجوده مبذول ندارند و بهمین جهت اطلاعات خوب و قابل استفاده‌ای آنطور که شاید و باید در این خصوص جمع‌آوری نشده و در معرض افکار طلاب علم قرار نگرفته است .

با توجه به خلأی که در خصوص این منطقه از کشور وجود داشت ، ارزش کتاب محققانه «تاریخ و جغرافیای خلیج فارس» اثر مرحوم احمد

فرامرزی، که اخیراً نخستین مجلد آن بطبع رسیده و بیشک یکی از بهترین کتبی است که در این خصوص تألیف شده است، بیش از پیش آشکار می شود. این کتاب در نوع خود شاهکاری است بی بدیل که پرده از تیرگیهای گذشته برمیگیرد و تاریخ قسمت عمده ای از سرزمین ما را چنانکه بوده و هست در دیدگاه طالبان علم و مشتاقان حقیقت قرار میدهد.

تا قبل از طبع و انتشار این کتاب تنها آثار پراکنده ای که در آنها نشانه ای از تاریخ و جغرافیای خلیج فارس و مناطق اطراف آن در دست بود کتب نویسندگان خارجی و مستشرقانی مانند سر آرنولد ویلسون و لرد کرزن و مانند اینها بود. نیز فارسنامه ناصری که یکی از آثار خوب دوران قاجاریه است و جزوه ای که مرحوم عباس آشتیانی نویسنده و مورخ عالیقدر راجع به بحرین و خلیج فارس تألیف کرده همچنین آثاری چون تاریخ پانصد ساله خوزستان و مشعشعیان مرحوم کسروی و تاریخ جغرافیائی خوزستان امام شوشتری و کاملتر و جامع تر از همه اینها نوشتجات سدیدالسلطنه، که تمام عمرش را صرف تحقیقات در این نواحی کرده بود، بجای خود بسیار مستحسن و قابل استفاده بوده معذک هیچکدام از این آثار و حتی مجموعه آنها نمیتوانست جای خالی يك اثر تحقیقی بزرگ و بیغرضانه را درین زمینه پر سازد.

برای تهیه و تشویق يك تاریخ و جغرافیای کامل از منطقه خلیج فارس علاوه بر استنساخ و بررسی همه تألیفاتی که بزبانهای عربی و اروپائی در این باره نوشته شده است، احتیاج بيك تحقیق دامنه دار و همه جانبه و يك بررسی عمیق و طولانی بود و چنین امر مهمی از عهده هر کس ساخته نبود.

دوست دیرین و دانشمند من مرحوم احمد فرامرزی که از دیرزمانی من با او ارادت و مراودت داشتم از پنجاه سال باینطرف همت بچنین امر مهمی گماشت و دوثلث از زندگانی خود را صرف تهیه و تدوین تاریخ

وجغرافیای خلیج فارس و مخصوصاً قسمتهای عرب‌نشین کرد .
درطول این مدت مدید هر گاه ایشان را ملاقات میکردم می‌دیدم
سرگرم بثمر رسانیدن این مهم است و در میان هزاران برگ اوراق و
اسناد و صدها جلد کتاب مختلف که درهريك تنها اشارتی كوچك و شاید
هم فاقد ارزش به مطلب مورد نظر او شده بود ، باستنساخ و بررسی
اشتغال دارد .

عاقبت این كوشش پنجاه ساله به ثمر رسید و اکنون بسیار خوشحالم
که می‌بینم نتیجه تلاش نیم قرن يك نویسنده و مورخ دانشمند بصورت
نخستین جلد كتاب «تاریخ و جغرافیای خلیج فارس» با نام «کریمخان
زند و خلیج فارس» طبع و نشر شده است .

مرحوم احمد فرامرزی گذشته از این كوشش مداوم و عمری که
صرف تألیف و تشویق این كتاب ارزنده کرد اصولاً از آغاز زندگی
مطبوعاتی و علمی خویش به این مهم توجهی خاص داشت . چنانکه در
سالهای قبل از ۱۳۱۰ نیز که با کمک اخوی خود آقای عبدالرحمن
فرامرزی طبع و انتشار مجله «تقدم» را آغاز کرد (که من نیز در آن
مقالاتی مینویشتم) در این زمینه بنگارش يك سلسله مقالات عمیق و پرمغز
پرداخت که در همان هنگام من خود یکی از مشوقین ایشان بودم .
کار بزرگی که در آن ایام آغاز شده بود ، خوشبختانه برخلاف
بسیاری از کارهای تحقیقی دیگر که چون احتیاج به تفحص و کاوش
فراوان و خسته کننده دارد معمولاً ناتمام و بلا نتیجه میماند، عاقبت به نتیجه
رسید و اینک می‌بینیم که نشر آن آغاز شده است .

مرحوم احمد فرامرزی در جریان تحقیقات و تتبعات خود به
نوشته‌ها و اسناد بیشماری برخورد که ترجمه و نشر آنها بسیاری از مطالب
را توضیح میدهد و اکثر آنها در حال نزدیک به فنا و اضمحلال بود و
اگر تلاشی در راه زنده کردن آنها نمیشد ، با گذشت زمان اثری از آن

باقی نماند و همانطور که اشاره شد احتمال زیاد میرفت که قسمتهای مهمی از تاریخ و جغرافیای ایران برای همیشه مکتوم بماند .

در جلد اول کتاب که از روی کار آمدن کریمخان زند آغاز شده و تا مرگ او ، که منجر بفتح بصره و تخلیه آن شهر می شود، ادامه می یابد چگونگی روابط ایران با امپراطوری و یا خلافت عثمانی توضیح شده و علل اختلافات دو مملکت از طرفی و روابط سیاسی ایران و عربها از طرف دیگر بخوبی روشن شده است .

يك نظر به پاورقی های هر صفحه کتاب بسادگی نشان میدهد که چه تلاش و کوشش توانفرسائی برای تدوین هر فصل و حتی هر صفحه کتاب بکار رفته است . زیرا در پاورقی هر صفحه مآخذ و منابع متعددی که مطالب با توجه بآن مآخذ تدوین شده است، آمده است .

با توجه به کار سنگین و وظیفه دشواری که مرحوم احمد فرامرزی در تألیف و تدوین این کتاب ارزنده و بزرگ بعهدہ گرفته است و همچنین با توجه بآنچه که در جلد اول کتاب آمده است، احتمال میرود نتیجه کامل تحقیقات و تتبعات پنجاه ساله آن مرحوم بیش از ۱۵ جلد کتاب را شامل شود و امید است که هر چه زودتر مجلدات دیگر کتاب نیز در اختیار طلاب علم و علاقمندان قرار گیرد .

سید حسن تقی زاده

آغاز شهریاری کریمخان زند

بعد از افول ستاره دولت عظیم صفویه - نادرشاه افشار بعثت گرفتاریهای داخلی و نیز حمله بملک هندوستان قسمتهای جنوبی کشور دستخوش بی‌اعتدالی شد . کریمخان زند^۱ نیز در اوایل سلطنت خود مثل صفویه بعثت گرفتاریهای داخلی و مبارزه با مدعیان زیاد تاج و تخت ، که همیشه یکی از مصائب این کشور بوده است ، باوجود نزدیکی شیراز ، پایتخت خود بسواحل خلیج فارس؛ نتوانست توجه مهمی بآن خطه بکند و آن منفذ حیاتی کشور که بحقیقت در حکم جهاز تنفسی ایران است ، در اختیار گیرد .

چنانکه شاه اسمعیل و جانشینان او نیز بهمان علت تا زمان شاه عباس اول برای استیلای بر خلیج فارس نتوانستند قدم مهمی بردارند .

کریمخان در اوایل سلطنت خود فقط دو سه بار اقداماتی برای تنبیه راهزنان دریائی جواسم^۲ بوسیله شیوخ بوشهر که به «آل بومپیر» و «آل مذکور» معروف بودند بعمل آورد . زیرا واقعاً طایفه مذکور که نزدیک بدخانه خلیج فارس در شارقه (شارجه) و رأس الخیمه و عجمان و ام‌القیوین و فجیره منزل داشتند ، بکلی امنیت خلیج فارس را

۱- مدت سلطنت از ۱۱۶۳ تا ۱۱۹۳ هجری قمری.

۲- اصل این نام «قواسم» است . ولی چون عربهای سواحل جنوبی خلیج فارس ، در موارد زیادی در تلفظ «قاف» را به «ج» تبدیل میکنند . مثل قلعه را «جلمه» و قافله را «جافله» میگویند . قواسم را هم «جواسم» تلفظ میکنند . متأسفانه فرنگیها نیز تلفظ عوام را گرفته ، جواسم گفته‌اند . البته گاهی نیز «ق» را «گ» فارسی تلفظ میکنند . مثل : «قال» را «گال» و «قوم» را «گوم» می‌گویند .

برهم زده آمد و رفت روی دریارا از تنگ ترکان در هنگام اغتشاش مملکت خطرناک تر کرده بودند. و این راهزنان متهور بیباک سرمترس که اصلا ترس و رحم بقلب آنها راه نیافته بود؛ قسمی این دریارا مغشوش کرده بودند که همه کشتیهای تجاری اجبار داشتند مسلحانه و دستجمعی حرکت کنند. معذک اغلب در معرض تجاوز آنها واقع میشدند و تلفات مالی و جانی زیادی بر آنها وارد میآمد.

این افراد نه تنها بکشتیهای روی دریا تعرض میکردند، بلکه اغلب به بنادر و جزایر ایران هم متعرض میشدند.

روی این اصل فریاد همه از دست آنها بلند بود. این بود که شهریار زند با وجود گرفتاریهای زیاد داخلی، اقداماتی بوسیله تقویت شیخ بوشهر برای جلوگیری از فساد آنها بعمل آورد. ولی این اقدام اساسی نبود که ماده را قلع کند. و این جرح یا دمل همینطور در جسم خلیج فارس باقی بود تا بعد، چنانکه در ضمن روابط انگلیس با سلاطین مسقط خواهیم گفت، انگلیسیها با همدستی «سید سعید» سلطان مسقط باین اغتشاش خاتمه دادند.^۱

۱- ما در محل خود بطور تفصیل، شرارت اینها و اقدامات انگلیسیها و حکومت مسقط را شرح خواهیم داد.

گریمخان و دولتهای اروپائی - انگلستان

بعد از اینکه پرتغالیها در سایه اتحاد ایران با انگلیسیها و کمک هلندیها در عهد شاه عباس اول از جزیره «هرمز» رانده شدند و بعد از آن هم‌اهالی عمان آنها را از مسقط، آخرین دژ آنها در حوالی خلیج فارس بیرون کردند، انگلیسیها و هلندیها میداندار این دریا بودند و تجارت خارجی خلیج فارس در دست اینها قرار داشت، که بعد از حمله میرمهنای بندر ریگی بخارک و اخراج هلندیها از آنجا؛ چنانکه در قسمت جزیره خارک گفته خواهد شد و قریباً باز مورد بحث قرار خواهد گرفت، انگلیس یکه تاز میدان خلیج فارس گشت.

در آن ادوار، فرانسه که بر قسمتی از جزایر اقیانوس هند و بعضی از سواحل افریقای شمالی استیلاء یافته بود، چنانکه در قسمت فرانسه و خلیج فارس متعرض خواهیم شد؛ گاهی سر و گوش خود را در خلیج فارس نشان میداد و مزاحم انگلیسیها میشد. چنانکه در محرم سال ۱۱۷۳ هجری (۱۷۵۹ میلادی) چهار کشتی جنگی به بندر عباس فرستاد. تجارتخانه انگلیسیها را گلوله باران کرد و پس از زد و خورد شدید با مستحفظین آنجا که فقط شانزده نفر بودند، مقداری از اموال تجارتخانه را غارت کرده عمارت آنرا آتش زدند ولی بعد از پانزده روز بدون اخذ یک نتیجه اساسی؛ آنجا را تخلیه کردند و رفتند. اینطور بنظر میرسد که چون فرانسویها قوای دریائی خود را ضعیف تر از انگلیسیها میدانستند، برای اینکه با بحریه نیرومند آن دولت که بمرکز تأمین احتیاجات خود بعزت داشتن هندوستان نزدیک بود، روبرو نشوند؛ آنجا را ترک گفتند.

رویهمرفته نمیتوان فرانسه را از دولتهائی دانست که نقش مثبت مهمی در خلیج فارس داشته است و اقدامات این دولت در خلیج، نظیر ایلغارهایی بوده است که یک دسته

بقصد وارد ساختن يك ضربت بمخالف ، شیخوئی میزنند و برمیگردند .

چهارسال بعد از تجاوز فرانسویها به تجارتخانه انگلیسیها در بندرعباس ، بعثت اخازی و تعدیات « نصیرخان لاری » حاکم لارستان که بندرعباس هم در قلمرو او بود؛ یعنی در مارس سال ۱۷۶۳ میلادی، اجزاء کمپانی هند شرقی ؛ تجارتخانه بندرعباس را تخلیه کرده مالالتجاره و سایر اتمعه خود را بوسیله کشتی به بصره فرستادند و خزانه و پول نقد را به « بمبئی » ارسال داشتند. ولی حاکم ایرانی در بصره ، بتصور اینکه انگلیسیها سوء نیتی دارند؛ از ورود آنها جلوگیری کرد و عمال کمپانی با زحمت توانستند او را بامنظور خود موافق سازند.^۱

گفته « ژنرال سایکس » نیز با قدری اختلاف عبارت همین مطلب را میرساند . باین معنی که میگوید : « تجارتخانه بریطانیائی در بندرعباس در سال ۱۷۶۱ بواسطه اخازی و تعدیات فرماندار لار بسته شد و در سال ۱۷۶۳ - بوشهر که بندر شیراز است، برای مرکز فعالیت بازرگانی انتخاب گردید. »^۲

یعنی اسمی از انتقال تجارتخانه انگلیسیها از بندرعباس به بصره نیاورده و میخواهد اینطور بفهماند که مستقیماً از بندرعباس به بوشهر منتقل شدند. ولی چون مینویسد در سال ۱۷۶۱ تجارتخانه خود را از بندرعباس برچیدند و سپس می نویسد که در سال ۱۷۶۳ بوشهر برای مرکز بازرگانی جدید انتخاب شد و این همان سالی است که ویلسون مینویسد، بنا برین اختلافی جز عدم ذکر انتقال تجارتخانه بندرعباس به بصره بنظر نمیرسد.

پس از انتقال تجارتخانه انگلیسیها به بوشهر، آنها قراردادی باشیخ بوشهر بستند که تجارتخانه ای در آنجا تأسیس کنند و تجارت بندر را منحصرأ در دست خود بگیرند. پادشاه ایران ، کریمخان زند نیز بموجب فرمان مخصوصی؛ قرارداد مذکور را تصویب کرد . بنا برین از ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۳ مرکز شرکت منحصرأ در بصره بوده است و پس از بصره مجدداً مرکزی در بوشهر دائر کردند .

سرجان ملکم مینویسد : تجارا انگلیس، تجارتخانه خود را از بندرعباس بسبب

۱- جلد دوم - ترجمه فخرداعی - صفحه ۴۰۵.

۲- ویلسون - تاریخ خلیج فارس - ترجمه آقای محمد سعیدی صفحه ۱۴۸.

اجحاف و تعدیات نصیرخان لاری برداشتند و در بوشهر مقام کردند و نامی از بصره نمیبرد. و حال آنکه بی شبهه چنانکه گفتیم از بندرعباس یکسره بصره منتقل شدند و موقه بصره، یگانه مرکز عملیات تجاری انگلیسیها در خلیج فارس قرار گرفت و باب عالی عثمانی در سال ۱۷۶۴ آنجا را رسماً بعنوان کنسولگری، مشمول مقررات کاپیتولاسیون شناخت. چنانکه قبلاً گفتیم انگلیسیها در سال ۱۷۶۳ قراردادى با شیخ سعدون حاکم بوشهر بستند که تجارتخانه‌ای در آن بندر تأسیس کنند و تجارت آنجا منحصرآ در دست بگیرند و کریمخان هم آنرا تصویب کرد.

قرارداد شرکت هند شرقی با شیخ سعدون حاکم بوشهر

صاحب‌منصبان شرکت هند شرقی از سال ۱۶۲۲ میلادی باوضاع بازار ایران آشنا شدند. لذا انگلیسیها که پرتغالیها را خار راه پیشرفت تجارت خود در ایران و خلیج فارس میدانستند، بوسیله نیروی دریائی خود در اخراج پرتغالیها از جزیره هرمز بشاه عباس اول کمک کردند و درازای این خدمت؛ شهریار بزرگ صفوی با انگلیسیها اجازه داد يك نمایندگی تجاری در بندرعباس تأسیس کنند.

اما بعد از سقوط دولت صفویه و غلبه افغانها بر آن دولت، در سال ۱۷۲۶ میلادی تا پیشرفت کامل نادرشاه افشار؛ طوری ایران قرین هرج و مرج شد که تجارت در این کشور قرین بصره نبود و اگر انگلیسیها تا خاتمه جنگ هفت ساله بین فرانسه و انگلیس (۱۷۵۶ میلادی) نمایندگی خود را در بندرعباس نگاه داشتند، فقط بعلت رقابت آنها با شرکت هلندی بود والا از موقعی که جنگهای داخلی بعلت انقراض سلسله صفویه شروع شد و ایران بار دیگر دستخوش هرج و مرج و ناامنی گشت، نمایندگی انگلیس در بندرعباس ضرر میداد ولی بعد از معاهده پاریس در ۱۷۶۳ بین فرانسه و انگلیس که پایه حکومت بریتانیا را در هندوستان تثبیت کرد، حکومت بمبئی مجدداً متوجه تجارت خلیج فارس شد و لذا قرارداد ۱۷۶۳ بوسیله شیخ سعدون حاکم بوشهر با ایران منعقد گشت که اینک عین آن قرارداد را از تاریخ ژرنال سایکس نقل میکنیم:

متن قرارداد

ماده اول - شرکت انگلیسی میتواند از هر نقطه بوشهر یا در هر بندر دیگر که در

خلیج فارس انتخاب نماید، آنقدر زمینی که برای ساختمان یک نمایندگی تجارتهی لازم باشد، تصرف کند. آنها میتوانند آنقدر که مایل باشند توپ در این مرکز کار بگذارند ولی توپها نباید ارزشش پوندی بیشتر باشد (یعنی وزن گلوله از حدود سه کیلو تجاوز نکند) و بعلاوه آنها میتوانند که در هر نقطه از کشور ایران که مایل باشند، نمایندگی بازرگانی تأسیس نمایند.

ماده دوم - بر مال التجارهائی که در بوشهر یا جای دیگر صادر یا وارد میشود، نباید حقوق گمرکی بسته شود.

ماده سوم - هیچ ملت اروپائی دیگر، اجازه وارد کردن امتعه پشمی را ندارد.

ماده چهارم - قروض بازرگانان انگلیس و دیگران باید پرداخت شود.

ماده پنجم - انگلیسها حق خرید و فروش کالاها را دارند.

ماده ششم - هیچگونه بازرگانی زیرجلی و مخفی نبایستی انجام گیرد.

ماده هفتم - اجناس آب افتاده نبایستی با ایران وارد شود.

ماده هشتم - آزادی مذهبی بانگلیسها اعطاء میشود.

ماده نهم - سر بازان یا ملاحان فراری تسلیم شوند.

ماده دهم - معافیت دلالها، مستخدمین و دیگران که در نمایندگی کار میکنند؛

از پرداخت مالیات یا عوارض گمرکی.

ماده یازدهم - در هر کجا که انگلیسها هستند، بایستی یک زمین برای قبرستان

آنها اختصاص داده شود. و اگر آنها زمینی برای باغ بخواهند، اگر آن از اراضی خالصه

و متعلق بشاه باشد، مجاناً بآنها داده شود و اگر متعلق بافرا باشد، بایستی بهای آن

پرداخت گردد.

ماده دوازدهم - خانه‌ای که قبلاً در شیراز به کمپانی تعلق داشت من اکنون آن را

با باغ و آب و متعلقات آن بایشان واگذار میکنم.

(نقل از معاهدات هر تس لت Hertslet صفحه ۱۱)

اما قراردادی که «سایکس» نقل میکند، قدری با آنچه «دکتر صلاح عقاد» در

۱- تاریخ ایران - تألیف ژنرال سایکس - جلد دوم - صفحه ۴۰۶ ترجمه مرحوم فخر

داعی - بدون هیچ نوع تصرف، حتی بدون تصحیح غلط انشائی نقل شد.

کتاب «الاستعمار فی الخلیج الفارسی» آورده فرق دارد. مثلاً در ماده ۲ راجع بمعافیت مال الاجاره ورودی و صدوری انگلیسیها از عوارض گمرکی، عقاد اضافه میکند که فقط ۳/۱. از تجاری گرفته میشود که واسطه فروش یا خرید این کالاها باشند.

در ماده ۳ که میگوید: «هیچ ملت اروپائی دیگر اجازه وارد کردن امتعه پشمی ندارد» اضافه میکند: «و اگر ثابت شد که این کالاها بوسیله دیگری وارد شده است، ضبط و مصادره آن مجاز است».^۱

در همان ماده ۳ اضافه میکند مادامی که نمایندگی انگلیس در بوشهر باقی و برقرار است، هیچ دولت اروپائی دیگری حق ندارد در آن بندر دارای نمایندگی باشد. از آن تاریخ بوده است که نمایندگی انگلیس در بوشهر از صورت نمایندگی یک شرکت تجاری خارج شده، بصورت یک مرکز سیاسی درآمد که بر شینشینهای ساحل عربی خلیج فارس حکومت کرد.

روی این اصل و در نتیجه دادن این قبیل امتیازات، بدون توجه بعواقب آن، حکومت بر آبهای خلیج فارس، حق مسلم و بلا معارض انگلیسیها شد. چنانکه شیوخ سواحل عربی خلیج فارس و سکنه آن ساحل، ژنرال کنسول انگلیس مقیم بوشهر را رئیس خلیج خطاب میکردند و حقاً هم او فرمانروای مطلق بر آبهای خلیج بود. زیرا ایران ابدا دارای قوه دریائی نبود و حتی اهمیتی هم به حکومت بر آبهای شور نمیداد.

در ایران نیز ایرانیان حتی عامه مردم او را «بالیوز» یا «جنرال قونسل» مینامیدند و کلمه رئیس خلیج برای ایرانیها مفهومی نداشت. ولی اینکه مهمترین بندر آن روز ایران مرکز فتق و رتق و حکومت بر قسمت مهمی از آبهای ساحل خلیج باشد، هیچ سزاوار نبود و همین قضیه میرساند که اولیای امور آنوقت ایران بواسطه بیسوادی و بی اطلاعی، چقدر از بازیهای سیاسی بی خبر و بی اطلاع بوده اند.

عجب اینجاست که رابطه اساسی و اصولی ژنرال قونسل انگلیس در بوشهر مستقیماً با حکومت هندوستان بود نه با سفارت انگلیس در تهران. و گویا فقط رونوشتی از مکاتبات خود به سفارت تهران میدادند و این مثل آنست که ژنرال قونسل مذکور در خاک

ایران حکومت نداشت و در قسمتی مقیم بود که جزء حکومت هندوستان است! چنانکه کشتیهای جنگی آن دولت بی اجازه وارد بنادر ایران میشدند و اختلافی که اکنون بر سر بعضی از جزایر یا شیوخ محلی یا دولت انگلیس داریم، مولود همان گذشتهها و بیخبریها و نداشتن نیروی دریائی و عدم توجه اولیای وقت دولت ایران به آبهای شور خلیج فارس بوده است.

تنها شخصیتی که بعد از نادرشاه افشار علاقه‌ای بخلیج نشان داد و کشتیهای خرید، مرحوم رضاشاه پهلوی بود که او نیز متأسفانه بعلت شروع جنگ بین الملل دوم نتوانست بهمه طرحهای خود جامه عمل بپوشاند.

«سرآرنولد ویلسون» راجع بقرارداد زمان کریمخان زند با شرکت هند شرقی انگلیس میگوید: «کریمخان چون کمال دوستی با انگلیس داشت، بموجب آن فرمان بانگلیسها اجازه داد که آزادانه در ایران بتجارت پردازند و صادرات و واردات اجناس پشمی را بخود انحصار دهند. و مقرر گردانید که هر کس بخواهد اینگونه اجناس را وارد کند، انگلیسیها حق داشته باشند آن اجناس را توقیف کنند. بعلاوه در فرمان قید شده بود مادامیکه تجارتخانه انگلیسیها در بوشهر دایر است، هیچیک از سایر ملل اروپا اجازه نداشته باشند در آنجا سکونت اختیار کنند».^۱

سرآرنولد ویلسون اضافه میکند: صدور این فرمان و اعطای اینهمه امتیازات بانگلیسها بر اثر آن بود که نفوذ و اقتدار آنها در تجارت هندوستان توسعه کامل یافته و مأمورین کمپانی بر رقبای دیرینه خود یعنی هلندیها و پرتغالیها تفوق پیدا کرده بودند.^۲ یعنی میخواهد در لفافه بگوید کریمخان مجبور به دادن اینهمه امتیازات و مزایا بود. ولی بنظر نگارنده هیچ اجباری نداشته و فقط ناشی از بی اطلاعی محض از بازیهای سیاسی و عواقب این کار بوده و نمیدانسته است که این قبیل گذشتهها در آینده مصدر چه خطرهایی خواهد بود که تا امروز ملت ایران در آبهای خلیج فارس، گرفتار آن است.

۱- این عیناً همان مطلبی است که در کتاب استعمار انگلستان در خلیج فارس آمده ولی سایکس از قلم انداخته است.

۲- ویلسون - تاریخ خلیج فارس. ترجمه آقای محمد سعیدی - صفحه ۱۴۸ و ۱۴۹.

اگر تحولات بسیار عظیمی در نتیجه جنگ بین الملل اول و دوم (۱۹۱۴-۱۹۱۸ و ۱۹۳۹-۱۹۴۵) در اوضاع بین المللی روی نداده بود، شاید در نتیجه این قبیل گذشتها؛ نفوذ ایران در سراسر سواحل و جزایر خلیج فارس بضرر رسیده بود. چنانکه خود بخاطر دارم خوانین و شیوخ بنادر ایران کوچکترین اعتنائی بحکمران کل بنادر نداشتند، ولی يك اشاره از جانب يك نوکر ژنرال قونسولگری انگلیس کافی بود که برای انجام آن با سر بدوند. حتی بخاطر دارم بعضی از رؤساء و شیوخ بنادر، مالیات خود را توسط کنسولگری انگلیس؛ بدولت ایران میپرداختند و کنسولگری بوشهر در جزئیات امور داخلی بنادر ایران دخالت میکرد.

بهر حال، با آنکه نمایندگی انگلیس در بنادر ایران در آغاز امر مواجه بامشکلات زیادی شد، چنانکه مجبور گشت در فاصله بین (۱۷۷۴-۱۷۸۰ میلادی) از میدان تجارت ایران خارج گردد، ولی بعداً چنان پیشرفت کرد که شهریار زند را بوحشت انداخت. زیرا ایران که دارای منابع سرشار و نامحدودی نبود، مجبور میشد قیمت کالاهای انگلیسی را با پول نقد بپردازد و چون کریمخان مشاهده کرد که با این وضع همه ثروت مملکت بخارج میرود، در سال ۱۷۶۹ خروج پول طلا و تجارت با خارجی هارا بوسیله پول مذکور اکیدا ممنوع کرد.

وضع تجارت عراق با شرکت هند شرقی انگلیس هم نظیر تجارت آن شرکت با ایران بود. زیرا عراق هم جز مقداری خرما و پوست و پشم، صادراتی نداشت و حال آنکه امتعه متنوع زیادی را خریداری میکرد. از اینرو مجبور بود کسری را با پول نقد فلزی تأدیه کند. روی این اصل، تمام دادوستد با کشورها و نواحی اطراف خلیج فارس صرفاً بشفع شرکت هند شرقی انگلیس بود. چنانکه «ملکم» که در امور ایران تخصصی داشت، در گزارش سال ۱۸۰۰ خود مینویسد: نود درصد تجارت خلیج فارس بشفع حکومت هندوستان است. زیرا قیمت اجناس خود را با پول نقد فلزی دریافت میدارد.

باین طریق مرواریدهای مستخرج از بحرین هم تمام به جیب حکومت هندوستان میریخت^۱. ترتیب معاملات شرکت این بود که هر موقع که ممالک اطراف خلیج قادر

۱- استعمار در خلیج فارس - صفحه ۲۸. پیداست که مؤلف تصور کرده است مروارید منحصرأ از بحرین استخراج میشده است، و حال آنکه همه اطراف خلیج دارای مغاص است که قسمت بیشتر آن در ساحل عربی از کویت تا رؤس الجبال واقع است.

نبودند بدهی خود را با پول نقد فلزی پردازند، شرکت زیان را تحمل میکرد زیرا مجبور بود که هر سال مقدار معینی از کالاهای خود را در آن اقلیم بفروشد. طبق نگارش مؤلف «استعمار در خلیج فارس»^۱ در گزارش «ملکم» قیمت امتعه انگلیسی که در کشورهای اطراف خلیج فارس مصرف میشده است، به ۱۶۰ میلیارد روپیه (هر روپیه در حدود ۱۶ ریال) تخمین شده است. ولی بنظر نگارنده بسیار مبالغه آمیز و قطعاً اشتباه است که یا مؤلف اشتباه کرده و یا هم اشتباه چاپی است. شاید هم ۱۶۰ میلیون روپیه بوده که آن هم بنظر نگارنده خالی از مبالغه نیست.

روابط گرمخان با سکنه سواحل خلیج فارس

از گفته اکثر مورخین پیداست که از آغاز طلوع خورشید گرمخان، عربهای سواحل خلیج فارس (سواحل ایران) علاقه کاملی باو داشتند. چنانکه بگفته سرجان ملکم، ایامی که شهر یارزند با دشمنان داخلی خود در جنگ وجدال بود؛ همیشه عربهای ساحل، او را اعانت و یاری میکردند. حتی جمع کثیری از آنها تا اصفهان با او رفتند.

اگرچه بسبب ناهمواریهای آنها مجبور شد که در محاربه محمد حسنخان تعجیل کند و شکستی که در آن جنگ خورد، بیشتر بعلت بدحرکتی اینان بود، با تمام این احوال بستگی و تعلق عربهارا غنیمت میدانست و هرگز برایشان سخت نمیگرفت. مگر در صورتیکه بیاعتدالی شان بحد افراط میرسید یا اینکه خراج نمیدادند. نوع سیاستی هم که در اینگونه موارد بدین طبقه میکرد، سبب ازدیاد احترام ایشان در حق وی میشد.^۱

۱- موقعی که آغا محمد خان قاجار بازنده در جدال بود، همان عربهای بوشهر بحمايت لطفعلیخان برخاستند. باین معنی موقعی که جعفرخان پدر لطفعلیخان را در شیراز کشتند، لطفعلی خان با لشکری در کرمان بود. همینکه خبر قتل جعفرخان در کرمان منتشر شد، لشکری که با لطفعلیخان بود از هم پاشیده شد و لطفعلیخان از روی ناچاری به شیخ بوشهر پناه برد. ولی از بخت بد لطفعلیخان، در همان اثناء شیخ بوشهر زندگانی را بدرود گفت. اما قیل از کشیدن نفس واپسین به پسر و جانسین خود وصیت کرد که در معاونت لطفعلیخان قصور نوزند و لشکر قلیلی که در بدو امر برای لطفعلیخان فراهم شد، غالباً تبعه شیخ نصر بودند.

ولی در مرتبه دوم که حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله او را بشیراز راه نداد و اتباعش هم بعلت تهدید حاج میرزا ابراهیم که گفت هر کس با لطفعلیخان بماند و بیخانه خود برنگردد، دمار از روزگار خانواده و کسان او خواهم کشید، بطرف بوشهر گریخت. شیخ بوشهر که از دوستان حاج میرزا ابراهیم بود، او را راه نداد. لذا از بوشهر به بندر ریگ رفت و حاکم آنجا مقدم او را گرامی داشته، بقدر امکان در اعانت او کوشید. روی این اصل با معدودی بقصد شیراز حرکت کرد و در قریه تنگستان با شیخ بوشهر مصاف داد و چون تلافی فریقین دست داد، پیادههای بوشهر بیجنگ؛ روبرو نیز نهادند و سوارهایی که با رضا قلیخان بودند، او را رها کردند و بلطفعلیخان ملحق شدند. ولی بعد قضایائی با رضا قلیخان برادر حاجی علی قلیخان کازرونی روی داد که موجب عدم پیشرفت لطفعلیخان زند شد.

کریمخان زند و بنی کعب

ما قبل از اینکه وارد قشون کشی شهریارزند برس بنی کعب شویم، مقتضی میدانیم مختصر بحثی راجع باصل و نسب و تیره‌های این قبیله در عربستان و ایران و تاریخ ورود آنها بایران بکنیم:

در میان عربها، طوایف زیادی بنام «کعب» موجود است و نسبت «کعب» به چند نفر داده میشود:

- ۱- به کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه. و از آن جمله است ابو امیه انس بن مالک کعبی که قشیری هم نامیده میشود و صحبت رسول اکرم را دریافته است^۱.
- ۲- به کعب بن عوف بن انعم خادم حضرت رسول که بعد از رحلت پیغمبر، در فتح مصر شرکت کرد و هم او جد ابی ظبیان عبدالرحمن بن مالک جدیعی مشهور مصری است.
- ۳- به کعب بن عمر بن ربیع از خزاعه که قاسم بن مکرّم خزاعی کعبی از آنهاست.
- ۴- به ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن محمود کعبی رئیس فرقه کعبیه معتزلیه در عصر خود.

۵- به ابومحمد عبدالله بن محمد موسی بن کعب کعبی که به جد خود منسوب است و در ماه صفر ۳۴۴ درگذشته است.

- ۶- به کعب بن الحارث بن تمیم بن سعد بن هذیل که تیره‌ای است از هذیل.
- ۷- به کعب بن چشم بن سعد بن زید بن مناة بن تمیم که خالد بن رجل بن دبیان بن کعب در زمان خود، رئیس بنی کعب بود.
- ۸- به کعب بن خفاجه بن عمرو بن عقیل که تیره‌ایست از خفاجه قبیله معروف و از جمله آنهاست «نوفه الحمیر بن ربیع بن کعب بن خفاجه» شاعر معروف. و خفاجه همه از کعب و حزن هستند.^۲

۱- اللباب فی تهذیب الأنساب - تألیف ابن اثیر. جلد سوم - صفحه ۴۴.

۲- مرحوم سید احمد کسروی، بنی کعب را از بنی خفاجه میداند. یعنی کعب از خفاجه متفرع شده‌اند. ولی صاحب اللباب گوید خفاجه همه کعب و حزن هستند (صفحه ۴۴ - جلد سوم) اما ابن اثیر در «کامل» که ظاهراً مرحوم کسروی اطلاعات خود را از آن گرفته میگوید در سال ۵۶۰ بنو خفاجه بمراق حمله کردند و چون این وقایع در سال ۵۶۰ روی داده است، این مسأله تاحدی صحت نگارش مرحوم کسروی را تأیید میکند.

۹- به کعب‌الازت بن ربیعہ بن کعب که تیره‌ای از کلاب‌هستند و از آن‌ها پند: حارثه و خضر. فرزندان قطن بن نزار بن حصن.

چون بنی کعب که موضوع بحث ما هستند، از بنی خفاجه‌اند؛ لذا برای تکمیل مطلب مقتضی دانستیم که قبلاً مختصری از سرگذشت بنی خفاجه از نظر خواننده عزیز بگذرانیم و آنگاه بشرح طوایف و تیره‌های بنی کعب و مساکن آنها بپردازیم. ظاهراً نسب کعبیهای عراق و خوزستان منتهی میشود به بنی خفاجه بن عمرو که تیره‌ای هستند از بنی عقیل (بضم ع و فتح ق و سکون ی) بن کعب بن ربیعہ بن عامر. بنی خفاجه قبل از اسلام در شرقی مدینه منوره ساکن بودند و بعضی از دهات آنجا بآنها تعلق داشت.

بعد از آن بیک قرن، در جنگهای خود با بنی حنیفه^۱ زیاد بطرف مشرق پیش آمدند و ظاهراً در نیمه اول قرن چهارم «قراطمه»^۲ آنها را بطرف عراق راندند و در اواخر قرن چهارم بحکومت کوفه و بعضی از نواحی عراق رسیدند و صاحب مقام و شهرتی گشتند. در سال ۳۹۱ هجری (۱۰۰۰ میلادی) قرواش^۳ بآنها حمله کرد و آنها را از کوفه بیرون راند. لذا مجبور شدند آهنگ شام کنند. ولی سال بعد ابو جعفر حجاج فرمانده قشون عباسی هنگامی که عقیلیها^۴ مدائن را محاصره کرده بودند، بنی خفاجه را از شام

۱- حنیفه بن لجم (لجم بضم ل و فتح ج و سکون ی) تیره مهمی است از بکر بن وائل که ابتداء در شمالی شبه جزیره عربستان مسکن گزیدند. بعضی از بنی حنیفه در جاهلیت بت پرست بودند و بعضی مسیحی. بالاخره بنی حنیفه در یمامه از نجد فعلی مسکن گزیدند و شهر «حجر» بسیار مستحکم را بنا نهادند آنجا را مرکز خویش قرار دادند که هنوز آنجا را وادی بنی حنیفه مینامند. «هوده بن علی» رهبر بنی حنیفه در حجر منزل داشت و در عهد ساسانیان، کاروانهای ایرانیان را که از عراق و اواسط شبه جزیره عربستان بیمن میرفتند بدرقه و راهنمایی میکردند تا از دستبرد قطاع‌الطریق محفوظ بمانند. بنی حنیفه در جنگ «ذی قار» که بین ایرانیان و بکر در گرفت، بیطرفی اختیار کردند.

۲- در مورد قراطمه و قیام آنان در مجلد جداگانه بتفصیل شرح خواهیم داد.

۳- قرواش عقیلی (قرواش؛ بفتح ق - عقیلی؛ بضم ع و فتح ق و سکون ی) یکی از امرای دوره عباسی است که ارکان دولت بنی‌العباس را متزلزل کرد. وی در سال ۱۰۵۲ میلادی در قلعه جراحیة، در نزدیکی موصل درگذشت.

۴- بنوعقیل یا عقیلی‌ها، اصلاً از شبه جزیره عربستان هستند و مدتی در خدمت حمدانیها در موصل بودند ولی پس از چندی، خود؛ جای حمدانیها را گرفتند. اما «تتش سلجوقی» آخرین امیر آنها را بنام ابراهیم دستگیر کرد و بقتل رسانید.

بیاری طلبید و آنها را مسلح کرد. و چون مسلح شدند بنای شرارت و راهزنی گذاشتند. چنانکه در سال ۴۰۲ در صحرای جنوب غربی کوفه به کاروان حجاج حمله کرده جمع زیادی را کشتند و بقیه السیف را باسارت بردند.

در نتیجه این پیشرفت، جری گشته مطالبه اراضی غربی فرات کردند که در دست عقیلیها بود. ولی حکومت بغداد قشون فرستاد و باکمک عقیلیها آنها را تارومار کرد و سلطان نام، امیر آنها در معرکه اسیر شد ولی بلافاصله او را آزاد کردند.

اما دیری نپائید که با دشمنان خود متحد گشتند و متفقاً بنای شرارت و دست اندازی باطراف و نواحی عراق گذاشتند ولی قشونی که از بغداد آمد، هر دو طایفه را سخت کوبید در سال ۴۱۷ به «الجامعین» که شهری بود در میان بغداد و بصره و بنورالدوله دبیس^۱ تعلق داشت، حمله کردند ولی «دبیس» تا کوفه آنها را تعقیب نمود. لذا از آنجا فرار کرده روی به «انبار»^۲ آوردند. و چون انبار، خندق و حصاری نداشت، بعد از جنگ مفصلی که مردم شهر با تیر و کمان کردند، بنی خفاجه وارد شهر گشته آنها را غارت کردند و بازار را آتش زدند. اما چون شنیدند که «قرواش» با قشون عازم بغداد است، از آنجا فرار کردند ولی دیری نپائید که باردیگر به انبار حمله کردند و باز هم «قرواش» آنها را بیرون راند و در سنوات بعد، گاهی بنی خفاجه با این دسته و زمانی بآن دسته ملحق میشدند. در سال ۴۲۸ هجری (۱۰۳۶ میلادی) که «طغان» بر خلیفه عباسی خروج کرد «بسائیری»^۳ فرمانده قشون خلیفه از جمله قبایلی را که بیاری طلبید، بنی خفاجه بودند که بقتنه «طغان» خاتمه دهد.

۱- نورالدوله دبیس - (بضم د و فتح ب و سکون و) از بزرگان عرب بوده و در زمان خلافت المسترشد بالله خلیفه عباسی، قدرتی بهم زد و بر بسیاری از کشورهای منطقه دست یافت. دبیس، بخدمت سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی نیز درآمد. وی در سال ۵۲۹ در آذربایجان بقتل رسید.

۲- انبار شهری بوده است در کنار فرات در ده فرسنگی مغرب بغداد که ایرانیها آن را «فیروزشاپور» مینامیده اند. اول کسی که آنها بنا نهاد، شاپور فرزند هرمز معروف به «ذوالاکتاف» بود ولی بعداً ابوالعباس عبدالله سفاح، اولین خلیفه عباسی عمارت آنها تجدید کرد.

۳- بسائیری - ابوالحارث ارسلان ملقب به «المظفر» یکی از فرماندهان قشون در اواخر سلسله بنی عباس بود که حاکم نظامی بغداد هم بود. بسائیری با ابن مسلمه معروف به «رئیس الرؤسا» و وزیر خلیفه (القائم بامر الله) خصومت آغاز ←

بعد از آنکه «طغرل بك» بر آن نواحی استیلاء یافت و از هر جهت بغداد را احاطه نمود، چون بنی خفاجة زیاد طغیان و شرارت کرده بودند «دیس» برای رفع خطر آنها، طغرل بك را بیاری طلبید. ولی بنی خفاجة فرار را برقرار ترجیح دادند و بطرف صحرا گریختند. دیس نیز آنها را تاخان^۱ که مرکزشان بود دنبال نموده، اموال آنها را غارت کرد.

معجم قبائل العرب گوید: قلعه را هم از تصرف آنها گرفت.^۲

اما دائرة المعارف اسلامی گوید: سخت آنها را داغون کرد ولی قلعه را که محکم و از سنگ بود نتوانست تصرف کند. در سال ۴۴۶ یکبار دیگر به «الجامعین» حمله کرده همه ابواب جمعی «نورالدوله» را بغارت بردند. لذا نورالدوله از بساسیری یاری طلبید و آنها را از الجامعین راند و باز رو بصحرا نهادند.

البته بساسیری آنها را دنبال نکرد و همین عدم تعقیب موجب شد که باز بنای شرارت گذارند. ازینرو بساسیری باز مجهز شد که هر جا باشند، آنها را گوشمال دهد.

در سال ۴۸۵ چون خلیفه درگذشت و قشون هم از جلوی چشم آنها دور بود، بار دیگر بر سر حجاج تاختند و آنها را غارت کردند. آنگاه وارد شهر کوفه گشتند و آن شهر را تاراج کردند و مردمش را کشتند.

چون حکومت بغداد ازین ماجرا مطلع شد، قشونی برای سرکوبی آنها فرستاد ولی همینکه از ورود قشون آگاه شدند، فرار را برقرار اختیار کردند. لیکن قشون

→ کرد. زیرا ابن مسلمه برای نجات از نفوذ «آل بویه» از سلاجقه یاری طلبید و چون طغرل بك در سال ۴۴۷ وارد بغداد شد، بساسیری «بجور بترك» بغداد گشت ولی بعد از چند سال برگشت و در صد برآمد که از خلیفه عباسی و دشمن خود ابن مسلمه انتقام کشد. ازینرو جمعی از ناراضیها را بدور خود جمع کرد و علناً از «المستنصر بالله» فاطمی با کمک «قریش بن بدران عقیلی» طرفداری کرد و پایتخت را متصرف شد. خلیفه و ابن مسلمه به «قریش» پناه آوردند. «قریش»، خلیفه را از تعرض مصون داشت ولی ابن مسلمه را تسلیم بساسیری کرد که او نیز وی را با بدترین وضعی کشت. لیکن بار دیگر طغرل بك وارد بغداد شد. بساسیری فرار کرد، جمعی از یاران طغرل او را تعقیب و در سال ۴۵۱ بقتل رسانیدند.

۱- خان (بضم خ) شهری است که حبیب ابن مسلمه آنرا فتح کرد.

اصطخری گوید: خان قلعه ایست معروف بقلعه خاك، زیرا بر تپه مرتفعی واقع است.

۲- معجم قبائل العرب - جلد اول - صفحه ۳۵۱

آنها را دنبال کرد و جمع زیادی را از آنها کشت و اموالشان را بغارت برد .

بعد ازین واقعه ، این طایفه شریهرزه ناراحت؛ ضعیف شدند و بالاخره کارشان بجائی رسید که در سال ۵۵۶ هجری (۱۱۶۱ میلادی) در اطراف کوفه تقاضای مقداری خرما میکردند . لیکن حکومتهای کوفه وحله ، دست رد برسینه آنها نهادند و بعد از آن تاریخ؛ جز در چند واقعه کوچک ، با اسم این قبیله شریر بر نمیخوریم^۱

مرحوم سید احمد کسروی مینویسد که خلیفه بغداد پاسبانی راهها را در عراق سپرده بنی خفاجه کرده بود .^۲

اگرچه نگارنده این مطلب را در جای دیگر ندیده‌ام ، ولی هرگاه صحیح باشد حواسته است بمثل معروف «مال را بدزد بسیار» عمل کند .

بنی کعب

چنانکه گفتیم «بنی کعب» از «خفاجه» و «خفاجه» از «ریعه» و «عدنانی» هستند^۳ و در اواخر قرن ششم هجری از دوتیره «بنی کعب» و «بنی حزن» بوده‌اند^۴

بنی کعب مثل اسلاف خود بنی خفاجه ، ساکن عراق بوده‌اند و درست معلوم نیست در چه تاریخی بایران منتقل شده‌اند .

مرحوم سید احمد کسروی مینویسد که از مطالعه و تجسس خود اینطور استنباط کرده‌است که در آغاز پادشاهی شاه عباس اول صفوی ، در زمان حکومت افراسیاب پاشای دیری^۵ بخوزستان آمده‌اند . زیرا یقین است که نخستین نشیمن کعبیها در خوزستان «قبان» بوده و «قبان» از شهرهائی است که افراسیاب پاشا برگشوده و چون کعبیان از هواداران افراسیاب پاشا و خاندان او بوده‌اند، رویمرفته ازین چند مطلب این نتیجه

۱- دائرةالمعارف اسلامی و معجم قبائل العرب واللباب فی تهذیب الانساب و کامل ابن اثیر و همچنین مرحوم کسروی باین موضوع اشاره کرده‌اند .

۲- تاریخ پانصدساله خوزستان - تألیف مرحوم سید احمد کسروی صفحه ۱۴۱ و ۱۴۲

۳- عرب به دوشعبه بزرگ عدنانی و قحطانی منشعب هستند که اغلب عربهای شمال و مرکز شبه جزیره عربستان ، عدنانی هستند و عربهای جنوب مثل یمن اکثر قحطانی هستند .

۴- تاریخ پانصدساله خوزستان - صفحه ۱۴۱

۵- راجع بخانندان «دیری» معروف به «آل افراسیاب» بتفصیل در تاریخ بصره - تألیف

نگارنده این کتاب بحث خواهد شد .

بدست میآید که افراسیاب چون «قبان» را مسخر کرده ، کعبیان که هواخواه او، و خود دسته‌ای از سپاه او بودند ، بدانجا کوچانیده که هم اینان در یک سرزمین پر برکت زندگانی کنند و هم او از جانب یک سرحد (مرز) ایمن و آسوده باشد .

«قبان» بگفته « شیخ فتح الله »^۱ مؤلف «زاد المسافر» و «لہنۃ المقیم والحاضر» که خود آنرا شرح کرده ، از شهرهایی بوده که افراسیاب پاشای دیری آنرا فتح کرده و ضمیمه متصرفات خویش کرد .

این شهر عبارت از آبادی کوچکی در جنوب خوزستان در کنار دریا ، در فاصله بین دهانه بهمنشیر و بندر معشور^۲ واقع بوده و در آن زمان در چند فرسنگ پائین اهواز نهری از کارون جدا میشده و بعد از مشروب ساختن زمینهای اطراف قبان در حوالی خود آن شهر بدریا میریخته و این شاخه بمناسبت همان شهر ، نهر قبان نام داشته است^۳ .
امام شوشتری در تاریخ جغرافیائی خوزستان مینویسد : «قبان یا گبان نام بلوکی است در شرقی آبادان و جنوبی «دورق» نزدیک خور موسی که عربها آنرا جبی و جبان و قبان نامیده‌اند و ابوعلی جبائی ، شیخ معتزله از آن شهر بوده است .^۴

۱- شیخ فتح الله متولد ۱۰۵۳ هجری در ۲۷ رجب ۱۰۹۵ از تألیف این کتاب فراغت حاصل کرد و بعد از آن درگذشت . این کتاب بصورت مقامات است که محتوی جغرافی و انهار بصره است که در سال ۱۹۲۴ چاپ شده است .

۲- نام این بندر اخیراً به «ماه شهر» تغییر یافته است .

۳- امام شوشتری مینویسد که رود قبان در نزدیکی قریه «مارد» از کارون جدا میشده است (تاریخ جغرافیائی خوزستان - صفحه ۲۴۸) مرحوم حاج نجم الدوله ، جد مادری آقای ابوالقاسم نجم (نجم الملك) در سفرنامه خود بخوزستان مینویسد که در فاصله شش فرسنگ زیر فلاحیه (شادگان فعلی) بشاخه‌ای از نهر «مارد» میرسیم که از سابله خارج شده و ممتد است تا نهر قبان که به جزر و مد مشروب میشده و آنجا مسکن ایل چعب (کعب) بوده و ساق نخلهای خشک و آثار عمارت هنوز باقیست و شاخه دیگر سلیمانیه ما بین فلاحیه میرود بسمت قبان (نسخه خطی مؤلف - صفحه ۳۰)
۴- ابوعلی محمد بن عبدالوهاب الجبائی و پسرش ابوہاشم از علمای معروف بوده‌اند . ابوعلی در سال ۲۳۵ متولد شد و در ۳۰۳ درگذشت و ابوہاشم پسرش بسال ۳۲۱ در بنداد وفات کرد . ابوعلی صاحب مقالات معتزله است . (اللباب فی تہذیب الانساب ابن اثیر - صفحه ۲۰۸ - جلد اول).

معجم البلدان در صفحه ۴۱ - جلد سوم در ماده «جبی» میگوید : جبی بضم و تشدید و یا مقصوره، شهر یا کوره‌ایست از خوزستان. بعضیها آبادان را ازین کوره میدانند و در فاصله بین بصره و اهواز واقع است. اشخاص بی اطلاع آنرا جزء بصره دانسته‌اند. ابوعلی محمد بن عبدالوهاب ←

ولی نگارنده در جائی بر نخورده‌ام که قبان یا گبان همان شهر «جبی» موطن «ابوعلی معتزلی» باشد و از بیان یاقوت که در حاشیه ذکر شد، غیر از آن فهمیده میشود. مؤلف دانشمند تاریخ جغرافیائی خوزستان توصیفی را که مقدسی از «جبی» کرده نقل مینماید و آنرا با «قبان» تطبیق میکند.

البته نگارنده چون هنوز نتوانسته‌ام درین خصوص تحقیقی دقیق بکنم، لذا نه گفته‌ام آقای امام شوشتری را تأیید میکنم و نه رد.

حکومت بنی کعب در قبان

چنانکه گفتیم خاندان دیری یا آل افراسیاب، حکام بصره؛ قبان را فتح کردند و کعبیها را در آنجا سکونت دادند و بنام آن خاندان در «قبان» حکومت میکردند. ولی بعد از ریاست «شیخ بدر بن عثمان» اطلاع دقیقی از احوال آنها نداریم تا در زمان حسین پاشای دیری که شیخ فتح‌الله کعبی در مقامات خود بنام «زاد المسافر» و «لہنۃ المقیم و الحاضر» اوضاع وطن و قبیلہ خود را باین صورت شرح داده است:

«چون خبر گریختن حسین پاشا^۱ بما رسید، من در «قبان» زادگاه خود بودم و سخت غمناک شدم. ترس از ترکها بر همه ما مستولی شد و لذا ناچار شدیم با مقداری از اموال خود از آنجا مهاجرت کرده با کشتی رهسپار بندر معشور^۲ گردیم. ولی در اثنای این

← جبائی متکلم معتزلی صاحب مؤلفات، ازین شهر است. وفاتش ۳۰۳ و تولدش ۲۳۵ و پسرش ابوهاشم عیدالسلام از لحاظ علم و فضل مثل پدرش بود و در علم ادب ازو بالاتر بود. زیرا در زبان عربی امام بود. وی بسال ۳۲۱ در بغداد درگذشت. «جبی» در اصل فارسی است و بموجب قیاس، جاداشت که نسبت «جبوی» باشد ولی برخلاف قیاس، نسبت بان «جبائی» گفتند مثل نسبت بممدود و حال آنکه در زبان فارسی ممدود وجود ندارد.

۱- راجع بحسین پاشا در مجلد تاریخ بصره بتفصیل اشاره خواهد شد.

۲- معشور که اینک نام آن به «ماه‌شهر» تغییر یافته است، بندری است در شمال خور موسی؛ چون زمین اطراف شهر شوره زار است، قبل از تبدلات اخیر، دارای آب شیرین نبود و آب مردم از آب بارانی بود که در گودال جمع میشد و بعد از خشک شدن آن هر کس چاهی در همان گودال حفر مینمود و از آب آن استفاده میکرد. روی این اصل بعضیها معتقد بودند که نام اصلی بندر، «ماء شور» است و بتدریج بمعشور تبدیل شده است.

«ابن بطوطه» مینویسد: از بصره سوار کشتی شدیم. بعد از چهار روز بلده ما جول (البته ماچول) که بروزن فاعول و با جیم معقوده (ج) میباشد، رسیدیم. بلده کوچکی است بر کنار خلیجی که از دریای فارس منشعب میشود. زمین آن شوره زار است. هیچ درخت و گیاهی ندارد (جلد اول) ←

مسافرت کشتی ما طوری بگل نشست که بیم هلاکت ما در میان بود. ولی ناگهان کشتی از گل بیرون آمد و راه افتاد. پس از رسیدن بمعشور، چون بعلت قحط، مردم استخوانهای مرده را از قبر بیرون میآوردند و میمکیدند و یا هسته خرما میخورند؛ جای زیست نبود. از نیرو بعد از چهل روز به «قبان» برگشتیم. از آن تاریخ بعد، چون حامیان آنها؛ یعنی خاندان دیری منقرض شده بودند، بطور مستقل میزیستند.»

بقراری که مرحوم سید احمد کسروی حدس میزند، در همین زمان است که این قبیله به پیروی از «مشعشعیان» مذهب تشیع اختیار کردند.^۱

بنی کعب در اواخر سلاطین صفویه و در عهد نادرشاه

تاریخچه بنی کعب که مرحوم کسروی بسیاری از مطالب تاریخ پانصدساله خوزستان را از آن اقتباس کرده و «لردکرزن» هم در تاریخ ایران مطالب زیادی از آن گرفته است^۲ مینویسد: در سال ۱۱۰۶ طاعونی در بصره و اطراف آن بروز کرد که به قبان هم سرایت نمود و مردم زیادی را از بین برد که بعد از آن علی بن ناصر بحکومت بنی کعب رسید که با دست خود کعبیها کشته شد. بعد از او «سرحان» حاکم شد که او را نیز کشتند. پس از وی «رحمه» حاکم شد که او را هم بدنبال سه نفر پیش فرستادند و خاتمه حکومت این چهار نفر بسال ۱۱۳۵ بوده است.

بعد از آن فرج الله نام بحکومت رسید. زمان او مقارن با سلطنت نادرشاه افشار بود. بهنگام شهریاری نادر، در سال ۱۱۴۶ محمد خان بلوچ سر بطغیان گذاشت. مردم شوشتر و عربهای مقیم خوزستان او را یاری کردند و کعبیها نیز از آب گلآلود و بازار آشفته استفاده کرده دست بغارت و چپاول زدند.

بقراری که مرحوم سید احمد کسروی مینویسد درین زمان برای اولین بار نام

صفحه ۱۱۸ و ۱۱۹ چاپ مطبوعه ازهریه مصر و چاپ مطبوعه امیریه بولاق و تاریخ جغرافیائی خوزستان (صفحه ۲۷۰ و ۲۷۱) بنده نیز مانند آقای امام شوشتری معتقدم که «ماچول» همان «ماء شور» است زیرا «چول» در فارسی بمعنی بد و خراب است و «ما» همان معنی «ماء» یعنی آب میدهد. زیرا عامه عرب، ماء را بدون همزه آخر تلفظ میکنند و گاهی هم «مای» تلفظ مینمایند.

۱- تاریخ پانصد ساله خوزستان - صفحه ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲- مرحوم کسروی این کتابچه را که باخط خود از روی يك نسخه در عراق بعاریت گرفته واستنساخ کرده بودند، به بنده مرحمت فرمودند.

«بنی کعب» در تاریخهای فارسی دیده میشود^۱.

چون در نتیجه نمرد محمد خان بلوچ، نادرشاه آهنگ خوزستان کرد و محمد حسینخان قاجار را برای تنبیه آل کثیر و بنی کعب گسیل داشت؛ محمد حسینخان دژ «قبان» را محاصره کرد تا بالاخره کعبیها بناچار تسلیم شدند.

ظاهراً ازین تاریخ بعد، این قبیله بتبعیت ایران درآمده و سرزمین مذکورکه متجاوز از یکصد و چهل سال بتصرف ولات بصره درآمده بود، باردیگر بایران برگشت و بنی کعب ساکن آنجا تا آخر سلطنت نادرشاه از آن شهریار اطاعت میکردند.

اما بحکم مجاورت، رعایت حکام بصره را نیز میکردند. چنانکه در سال ۱۱۴۷ که بین حاکم بصره و قبیله (منتفق)^۲ نزاعی درگرفت، فرج الله رئیس بنی کعب ایران با عده خود بیاری حاکم بصره شتافت و در آن جنگ کشته شد^۳.

بعد از کشته شدن فرج الله، ریاست بنی کعب به «طهماز» رسید ولی پس از یکسال شیخ سلمان و برادرش عثمان؛ او را هم کشتند و پسرش «بندر» بجای او نشست. لیکن بعد از دو ماه شیخ سلمان او را نیز کشت و خود با شرکت برادرش عثمان، ریاست بنی کعب را بعهده گرفتند^۴ و چنانکه خواهد آمد، شیخ سلمان مهمترین و مصلح ترین شیخ این طایفه بوده است.

مقارن این احوال که بموجب گفته تاریخ کعب، سال ۱۱۵۵ و بگفته سایر مورخین ۱۱۵۶ بوده است؛ نادرشاه افشار، خواجه خان را مأمور فتح بصره ساخت و شیخ سلمان

۱- تاریخ پانصد ساله خوزستان - صفحه ۱۴۹.

۲- در تلفظ «منتفق» میگویند ولی عربها منتفق مینویسند. لیکن مورخین فارسی بتبعیت ازعوام، منتفق نوشته اند. ترکها، منتفك با کاف عربی مینوشتند.

۳- طوری که جها نکشای نادری مینویسد؛ نادرشاه دستور داده بود مشایخ کعب را با خانواده آل کثیر کوچانیده از راه خرم آباد روانه استرآباد کنند. ولی بقراری که مرحوم کسروی حدس میزند، این دستور از قوه بفعول نیامد و از مشایخ کعب کسی را کوچ ندادند.

صاحب کتابچه تاریخ کعب مینویسد؛ کعبیها مأمور اجرای این دستور را کشتند. ولی بسیار بعید بنظر میرسد که بنی کعب جرأت بکنند مأمور نادرشاه را که بگفته میرزا محمد کلانتر شیراز پشت پادشاهان روی زمین از ترس او میلرزید، بکشند و بعد هم از او فرمانبرداری کنند و در اردو-کشی ببصره، افراد و آذوقه و مهمات در اختیارش بگذارند.

۴- تاریخ پانصد ساله خوزستان - صفحه ۱۵۱.

کعبی درین اردو کشی همراه قشون ایران بود و قلعه «کردلان» که مقابل بصره در مشرق شط العرب واقع بود، بنام شهریار افشار فتح کرد.

انتقال کعبیها بدورق

بطوریکه از مندرجات گذشته فهمیدیم، بنی کعب تا سال ۱۱۶۰ که نادرشاه کشته شد، در خاک «قبا» می زیستند. ولی بقراری که مرحوم سید احمد کسروی مینویسد: از قراین استنباط میشود که همیشه چشم طمع بسرزمین «دورق» دوخته بودند، لیکن از قهر و غضب شهریار افشار بیم داشتند و همینکه در سال ۱۱۶۰ خبر قتل نادرشاه رسید، فوراً جمع مهمی از آنها بریاست «شیخ سلمان» با اهل و عیال بطرف دورق براه افتادند. ولی چون اطمینان قطعی از مرگ او نداشتند، آهسته و با تأمل پیش می رفتند. لذا در جائی که نویسنده تاریخچه کعب آنرا «شاخه الخان» مینامد توقف کردند تا خبر قتل نادر بیقین پیوست.

شیخ سلمان کعبی

چنانکه گفتیم در آن موقع ریاست بنی کعب با «شیخ سلمان» و برادرش «عثمان» بود و همانطور که قبلاً اشاره کردیم شیخ سلمان مردی بسیار عاقل و مردم دار و مصلح بود. مرحوم کسروی از قول یک جهانگرد آلمانی بنام (نیبور Nibhur) مینویسد که این جهانگرد تمجید بسیاری از شیخ سلمان کرده و اضافه میکند: او خوب میدانست چگونه از آشتگیهای ایران و زبونی حکام بصره استفاده کند. چنانکه بعد از تصرف «دورق» بشهرهای دیگر خوزستان دست انداخت و در مدت چند سال کم، قلمرو خود را از هندوستان، سرحد فارس تا آن طرف ساحل شط العرب امتداد داد. سپس کشتیها ساخته در شط العرب و کارون و خلیج فارس بکار انداخت و خود را قوی ساخت.

در آن موقع که سرتاسر ایران و خوزستان را ناامنی فرا گرفته بود، امنیت بینظیری بر قلمرو او حکومت میکرد. صاحب تذکره شوستر^۱ درین باره میگوید: «حسن سیاست شیخ سلمان بحدی است که در محال تصرف او، دزد و قطاع الطریق؛ وجود

۱ - مؤلف تذکره شوستر، سید عبدالله فرزند سید محمد فرزند سید نورالدین فرزند سید نعمت الله جزایری مشهور است.

عنقا بهم رسانیده است وضعیفه (زن) اعمی طبق طلا بر سر نهاده و در شب تاریک، از دهی بدهی می‌رود و احدی معرض حال او نمیتواند شد.^۱

اقدامات عمرانی شیخ سلمان

۱ - شیخ سلمان علاوه بر اینکه محالات متصرفی خود را امن و منظم کرده بود، مردی آبادکننده نیز بود. چنانکه بعد از انتقال به «دورق»، شهر «فلاحیه» را که در زمان مرحوم رضاشاه پهلوی «شادگان» نامیده شد، در محل نیزاری بنیاد گذاشت^۲ زیرا قبل از شیخ سلمان مرکز و شهر این منطقه «دورق» نام داشته است و ظاهراً شیخ سلمان در سال ۱۱۶۲ «فلاحیه» را بنا و آباد کرد و آنجا را مرکز ناحیه قرار داد.

تاریخ بنیاد این شهر، شخصی؛ بحساب جمل گفته است: «فی الفلاحیه خنزیرسکن» - یعنی يك خوك در فلاحیه سکنی گزید! -^۳ و البته منظورش از خنزیر (خوك) شیخ سلمان بوده است و چون تاء مربوطه را هاء تلفظ میکنند و بحساب جمل ۵ میشود، لذا ۱۱۶۲ درمی‌آید. بهر حال بنای فلاحیه در فاصله بین ۱۱۶۰ تا ۱۱۶۴ هجری قمری بوده است. سید احمد کسروی مینویسد در کتابها نوشته اند که شیخ سلمان فلاحیه را بنا نهاده ولی خود کسروی معتقد است که آنجا قریه‌ای بوده و شیخ سلمان آنرا تبدیل بشهر ساخته و برای تأیید این حدس خود میگوید: تا درجائی دهکده نباشد، شهر پدید نمی‌آید. ولی تاریخچه بنی کعب این اختلاف را حل کرده است. زیرا میگوید: محل آن نی‌زاری سخت بود. چون شیخ سلمان اراضی دورق را از طوایف «مطرد» و «بنی خالد» بقره منتزع ساخت و دانست که آنان در آینه بیکار نخواهند نشست و در مقام تلافی برمی‌آیند، برای اینکه کعبیها مرکزی استوار در آن حدود داشته باشند، فرمان داد این نی‌زار را از بین ببرند و در میان آن جوئی بزرگ بکنند. آنگاه حصارى در آنجا برپا داشت و آنرا مرکز خود قرارداد و تفلاً آنرا «فلاحیه» که بمعنی فلاح و رستگاری است، نامید.

۱ - از تاریخ پانصد ساله خوزستان - صفحه ۱۵۲.

۲ - فلاحیه (شادگان فعلی) در عرض ۳۰ درجه و ۴۰ دقیقه عرض شمالی واقع است و طول شرقی آن تا اهواز يك درجه فرق دارد.

۳ - امام شوشتری در صفحه ۲۶۴ تاریخ جغرافیائی خوزستان ماده تاریخ را «بالفلاحیه خنزیرسکن» نقل میکند و با این حساب ۱۱۶۴ میشود ولی تاریخچه کعب، بنای آنرا در ۱۱۶۰ مینویسد.

امام شوشتری نیز عین عبارت بالا را نقل و تأیید کرده است .
 بنابراین اظهارات مرحوم کسروی جز تخیل و حدس چیز دیگری نیست . البته
 مرحوم کسروی از نظر روایت و نقل وقایع بی اندازه تحری صدق و دقت میکرده و از
 بین رفتن او حقاً یکی از ضایعات بزرگ علمی ایران بود . ولی استنباط و استنتاج او
 در بعضی از موارد حدس صرف بود که با طبیعت علم و تحقیقات علمی سازگار نیست .
 اما در هر صورت ، تحقیقات و تتبعات و مخصوصاً شجاعت و صراحت گوئی ایشان قابل
 همه نوع تقدیس است . زیرا آفت علم ، کتمان است و آن مرحوم دارای این صفت
 نبودند بلکه بی اندازه شجاع و صریح اللہجه و باایمان بودند و همان هم باعث نابودی
 ایشان شد .

بهر حال ، آقای امام شوشتری میگوید : فلاحیه شهری عربی است و بیشتر منازل
 آن کپراست و کمتر خانه‌های ساختمانی دارد . لیکن در سالهای اخیر ، خانه‌های بالنسبه
 خوبی در آن ساخته شده و دوخیابان در آن احداث کرده اند . شهر فلاحیه مشتمل است بر
 چهارصد خانه و ۱۲۰ دکان و دو باب مسجد و دو باب دبستان دولتی . و چون شهر به هور
 نزدیک است ، پشه در آن بسیار و خوابیدن بدون پشه بند در آن دشوار است^۱ . سکنه‌اش
 بیشتر اعراب کعبی و کمتری از مردم شوشتر و دزفول و بهبهانند .^۲

۲ - سد قبان یا گبان - دیگر از اقدامات بسیار مهم و زنده کننده قسمت جنوبی
 خوزستان ، سد قبان است .

مرحوم کسروی مینویسد در محلی بنام «سابله» که دهانه جوی «قبان» در آن واقع
 است ، سدی در جلوی کارون بنا نهاد که آب بجوی قبان سوار گردد و سپس جویهای فراوانی
 از چپ و راست آن جوی احداث کرد که اراضی آن نواحی را چندین فرسنگ در چندین
 فرسنگ مشروب کند که هنوز علائم بعضی از جویها نمایان است .^۳

در کتاب جغرافیائی تاریخ خوزستان نوشته شده است ، نهر قبان در قریه

۱ - بعد از اقداماتی که برای پاشیدن د.د.ت. شده است خوشبختانه این آفت از همه ایران
 برانداخته شده است .

۲ - تاریخ جغرافیائی خوزستان - صفحه ۲۶۵ . این اطلاعات مربوط بسال ۱۳۳۱
 هجری شمسی موقع چاپ کتاب مزبور است .

۳ - تاریخ پانصد ساله خوزستان - صفحه ۱۵۳ .

مارد از کارون جدا می‌شده^۱ و بلوک گبان را سیراب می‌کرده است. شیخ سلیمان در سال ۱۱۷۰ هجری، در مقابل دهانه مزبور، در میانه کارون، سدی بنا نهاد که آب را بیلوک قبان یا «گبان» می‌رسانید و چنانکه بعد خواهد آمد، لشکر کریمخان زند، آن سد را شکست و آن سرزمین سبز و خرم؛ به دشتی سوزان مبدل گشت.^۲

ماژور کینز انگلیسی که در زمان فتحعلیشاه قاجار چند ماهی در خوزستان بوده و شکسته‌های بند شیخ سلیمان را دیده است، می‌گوید: «اگر کریمخان سد را نشکسته بود، تا قرن‌ها مقاومت می‌کرد.»^۳

مرحوم حاج نجم الدوله جد مادری آقای ابوالقاسم نجم (نجم‌الملک) در سفرنامه خود بخوزستان مینویسد:

«چون از فلاحیه با بلم بطرف محمره^۴ برویم در فاصله شش فرسخ زیر فلاحیه، برسیم بشاخه‌ای از نهر مارد که از «سابله» خارج شده و ممتد است تا نهر قبان که بجزر ومد مشروب می‌شده و آنجا مسکن ایل چعب^۵ بوده و ساقه نخلهای خشک و آثار عمارات هنوز باقیست. شاخه دیگر سلمانیه که مابین فلاحیه و مارد بفاصله یک فرسخ از مارد بطرف فلاحیه از کارون جدا شده می‌رود بسمت قبان.»^۶

ازین بیان معلوم است که قبلا نهری موجود بوده که آب را به قبان میداده است و شیخ سلیمان نهر دیگری ایجاد کرده است که بنام خود او بوده و قبان را آب میداده است و پیداست که نهر قدیمی انباشته شده و شیخ سلیمان نهر دیگری ایجاد کرده و سدی هم برای بلند کردن آب در کارون ساخته است.

لشکر کشی کریمخان زند بخوزستان

بعد از قتل نادرشاه افشار، ایران دوچار هرج و مرج بی‌اندازه شد. زیرا هر سرشناس و رئیس ایل یا متنفذ دیگری ب فکر پادشاهی افتاد. چنانکه بدبختانه در اغلب

۱ - مارد هنوز بهمین اسم موجود است.

۲ - تاریخ جغرافیائی خوزستان - صفحه ۲۴۸.

۳ - نقل از تاریخ پانصد ساله خوزستان - صفحه ۱۵۴.

۴ - خر مشهر فعلی.

۵ - ایل کعب.

۶ - نسخه ماشین شده از روی نسخه خطی آقای نجم‌الملک صفحه ۳۰.

ادوار ، این روش در ایران معمول بوده که پس از مرگ هر پادشاه ؛ يك عده گردنکش بفرکر سلطنت یا اغتشاش افتاده‌اند و حتی در بین اشرار و هنگامه جویان مثلی بود که میگفتند : «شاه، گردان» است و آنرا مجوز شرارت و هنگامه جوئی میدانستند .

روی این اصل داعیه داران و جاه طلبان خود خواه که فاقد حس میهن پرستی واقعی هستند و جز منافع و تأمین تمایلات خود چیز دیگری نمی بینند ، کمتر اجازه داده اند که مملکت يك مدت طولانی ؛ وضع ثابتی پیدا کند تا بتواند گامی بطرف اصلاح و ترقی بردارد . زیرا اصلاح و ترقی ، جز با ثبات اوضاع میسر نیست .

البته یکی از علل این بود که تاج زیب تارك هر کس شد ، طوری غرور بر او مستولی میگشت که جز خود و تمایلات خود هیچ چیز را نمیدید و روی این اصل ، میانه روی و حد اعتدال که باعث آرامش اوضاع و پیشرفت بود ؛ از دست میداد و مردم را ناراضی میکرد .

استبداد این افراد گاه بحدی میرسید که فرزند و ولیعهد خود را نیز میکشند یا کور میکردند . از اینرو بوالهوسان جاه طلب و داعیه داران خود خواه بطمع میافتادند که از عدم رضایت مردم برفع خود استفاده کنند. ولی هر گاه تاجداران و حکومتها روش اعتدال پیش میگرفتند و بجای اشخاص کوچک طماع بی اراده که محض تأمین منافع خود کرنش و تملق و چاپلوسی را شعار خود سازند و سلاطین و مصادر امور را با اینصورت اغفال کنند که صرفاً مطیع تمایلات آنها هستند ، مردمی عاقل و کاردان و با اراده و لایق و مستقل الفکر شجاع را مصدر کار میکردند که معا یبرا بی محابا و از روی کمال بینظری بعرض رسانند، هم مقام خود رؤسای کشور ثابت تر باقی میماند و هم هر روز مملکت گرفتار جزر و مد نمیشد .

بهر حال ، بعد از کشمکشهای زیاد و خرابیهای بی اندازه که از این کشاکشها در مملکت بحصول پیوست و بعد از اینکه نفوس بیشمار و بیگناهی برای تأمین مطامع این داعیه داران خودپرست بیعاطفه از بین رفت ، کریمخان زند که بی شبهه از همه آنها بهتر و شایسته تر بود ، فایق آمده ابتدا فارس را منقاد ساخت و سپس اکثر بلاد ایران را بحیطه تصرف در آورد .

اما در اثنای آشفتگی ایران، شیخ سلمان رئیس طایفه کعب^۱ با خاطری آسوده ودلی فارغ بگفته مرحوم کسروی، بکارهای خردمندانه خود ادامه میداد و قلمرو خویش را معمور و آباد میکرد.

در همان اوقات چنانکه گفتیم مملکت که در آتش ناامنی و هنگامه جوئی بیداد گردنکشان و طایغان میسوخت، مردم قلمرو شیخ سلمان در مهد امن و امان میزیستند ولی بعد از آنکه سلطنت فارس بر کریمخان مسلم شد، برای اینکه «بهبان» که همیشه یکی از کوره‌های پنجگانه یا بگفته «مقدسی» ششگانه فارس بوده است، باغوش مادر واقعی خود برگرداند؛ آهنک کهگیلویه کرد و پس از تصفیه کار بهبهان و کوه گیلویه، چنانکه خواهیم گفت مطیع ساختن خوزستان که در نتیجه آشفتگی کشور، اکثر طوایفش و منجمله قبیله مهم «کعب» سر از اطاعت مرکز پیچیده بودند، وجهه همت خویش قرار داد.

بقراریکه تاریخچه کعب گوید در سال ۱۱۷۰ محاصره بنی کعب از ناحیه کریمخان روی داد ولی ناامید بازگشت. هر چند گیتی گشا زکری از این اردو کشی نکرده و فقط از اردو کشی دوم کریمخان اسم میبرد، و مرحوم کسروی هم این اردو کشی را با تردید تلقی میکند، ولی سر آرنولد ویلسون مؤلف تاریخ خلیج فارس میگوید: چون بنی کعب در نتیجه ضعف خاندان مشعشعیان^۱ زیاد قوی شدند و با تابع و کشتیهای تبعه عثمانی روی دریا تعدی و تجاوز می کردند، کریمخان زند در سال ۱۷۵۷ برای تأدیب آنها قشون بخوزستان کشید ولی بواسطه اوضاع داخلی، کار مهمی از پیش نبرد و مجبور شد که اقدامات خود را ناتمام گذارد^۲ و این همان قشون کشی است که تاریخچه کعب مینویسد.

بنا بر این معلوم است که شهریار زند دو بار بر سر کعب قشون کشیده ولی در مرتبه اول بعلت برهم خوردن اوضاع داخلی، قبل از اتمام کار خوزستان مجبور بمراجعت گشته است.

بقراریکه ویلسون مینویسد: در نتیجه این قشون کشی بی نتیجه، بر ترمرد و جسارت شیخ سلمان افزوده شد و طوریکه بعداً خواهیم گفت کریمخان زند برای تصفیه کار خوزستان

۱- برای اطلاع بر تاریخ مشعشعیان رجوع شود بتاریخ مشعشعیان تألیف سید احمد کسروی - بین الاحتلالین، تألیف عباس عز اوی - تاریخ جنرالیائی خوزستان، تألیف امام شوشتری.

۲- ویلسون - ترجمه آقای محمد سمیدی - صفحه ۱۵۵.

بار دیگر مجبور شد بان خطه قشون کشی کند. زیرا شیخ سلیمان بیش از پیش بنای تعرض باتباع دولت عثمانی و مردم بصره گذاشت و فریاد و شکایت عثمانیها و اتباع آن دولت بلند شد.

روی این اصل دولت مجبور شد با همدستی «مولای مطلب مشعشی» بر سر بنی کعب قشون بکشد.

شکر کشی والی بغداد بر سر بنی کعب

چنانکه قبلاً گفتیم، بعد از فتح قبان بدست خاندان دیری (آل افراسیاب) ولات بصره، کعبیها را در آن خطه جای دادند و متجاوز از ۱۴۰ سال؛ آن خطه تابع بصره بود. از اینرو عثمانیها و ولات بصره آنجا را جزء خاک و قلمرو خود شمرده کعبیها را تبعه عثمانی میدانستند و از آنها، چشمداشت اطاعت و پرداخت مالیات داشتند.

اما شیخ سلیمان که در محل خود قدرت و استقلال بی هم رسانیده بود، نه تنها مالیات را بحکام بصره نمیپرداخت؛ بلکه چنانکه گذشت، در خشکی و دریا، باتباع آنان آزار میرسانید و بمتصرفات و کشتیهای آنان روی شط و دریا دست اندازی میکرد.

روی این اصل پاشای بغداد و مأمورین عثمانی دل پر خونی از دست او داشتند و لذا درصدد بودند فرصتی بدست بیاورند و او را گوشمال دهند. «مولای مطلب» هم که روزگاری اسلافش تقریباً فرمانروای بلامنازع قسمت غربی خوزستان بودند، از نفوذ و قدرت کعبیها در مجاورت قلمرو خود بیم داشت. از اینرو باعلی پاشا والی بغداد متحد گشته با سپاهی گران آهنگ فلاحیه (شادگان فعلی) کردند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند، لذا مایوسانه برگشتند.

پس از این واقعه بین مولی مطلب و زکی خان زند جنگی در گرفت که مولی مطلب کشته شد. لیکن «علی پاشا» در سال ۱۱۷۷ سپاهی گران از کرد و ترک و عرب فراهم ساخت و بار دیگر بفلاحیه حمله کرد. اما باز هم کاری از پیش نبرد و مانند بار گذشته بی اینکه نتیجه‌ای بگیرد، مراجعت کرد.^۱

درین هنگام چنانکه گفتیم، کار شهریار زند بالا گرفت. لذا والی بغداد که خود

۱- تاریخ پانصد ساله خوزستان - تألیف مرحوم کسروی - صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶.

توانسته بود کعبیها را گوشمال دهد، درصدد برآمد با دست دشمن، سرمار را بکوبد. صاحب‌گیتی گشا درین مورد مینویسد: شیخ سلمان و بنی‌کعب از باجگذاران مرز و بوم روم^۱ بودند که بعد از نادرشاه، بعلتی از والی بغداد و بصره آزرده خاطر شدند^۲ و با دوهزار خانوار از کعب، از شط العرب عبور کرده در خطه دورق مسکن گزیدند.^۳ حال آنکه همانطور که قبلاً گفتیم خاندان دیری یا «آل‌افراسیاب» حکام بصره در ایام قدرت خود، از اغتشاش اوضاع ایران استفاده کرده «قبان» و آن نواحی را متصرف شدند و بنی‌کعب را که هواخواه آن خاندان بودند، در آنجا جای دادند.

بعد از انقراض خاندان دیری، بمرور از دولت ایران اطاعت کرده، در سلك تبعه این دولت درآمدند و چنانکه قبلاً هم گفتیم در حمله نادرشاه بصره، بمساعدت ایران برخاسته، شیخ سلمان دژ «کردلان» را بنام ایران فتح کرد و آنها همینطور ساکن «قبان» بودند. بعد از مرگ نادرشاه، بدورق دست اندازی کردند و آنجا را از بنی‌مطرد و بنی‌خالد منتزع ساخته، شهر فلاحی‌را بنیاد نهادند، نه آنکه در آن تاریخ از شط العرب عبور کرده باشند.

بهر حال، طوری که تاریخ زندیه مینویسد. «چون بر مترددین بحر عمان^۴ و متوقفین خور و لنگرگاه بصره دست تطاول میگشودند و مردم بصره و توابع را بانواع مختلف اذیت و آزار میرسانیدند، شهریار زند چندبار بزبان آورده بود که قصد تأدیب آن طایفه دارد ولی چون متعرض اتباع ایران نمیشدند، کریمخان تعجیلی در این امر نداشت. تا اینکه «محمد آقای سلام آقاسی» با نامه «عمر پاشا» والی بغداد وارد شد و نوشته بود: چون شیخ سلیمان (سلمان) از جمله بادیه نشینان کشور روم که بمحال دورق منتقل گشته و بهیچیک از دولتین اعتناء ندارد و دست تاراج بر مترددین بحرو ساکنین بصره و توابع گشوده، بندگان خدا را با طرق مختلف آزار میرساند، هرگاه شهریار ایران برای تأدیبش اقدام نماید، مخارج توقف آن شهریار در «دورق» و کشتیهائی که لازم باشد،

۱- عثمانی.

۲- گیتی‌گشا بجای سلمان «سلیمان» قید کرده و این صحیح نیست و احتمال دارد غلط جایی و اشتباه مصحح باشد (گیتی‌گشا - صفحه ۱۲۶).

۳- همان مصدر و همان صفحه.

۴- منظور، خلیج فارس است.

متسلم (یعنی حاکم) بصره آماده خواهد کرد.»

کریمخان خواهش او را اجابت کرد و پاسخ مساعد داد و همینکه هوا رو بسردی گذاشت، سپاه فارس حرکت کرد. ولی چون منظور شهریار زند، این بود که لرستان را که مشتمل بر گرمسیرات بود نیز منظم سازد، در آنجا توقف نمود و بعد از ورود بدزفول مطلع شد که «بنی لام» دست بشارت میزنند، ازینرو تصمیم بر تنبیه آنان گرفت.

ولی همینکه افراد مذکور از تصمیم کریمخان مستحضر شدند، از شط «العماره» گذشته بخاک روم^۱ پناهنده شدند. لذا مأمورین تعقیب آنها، مراجعت کردند. کریمخان بعد از عید نوروز سال ۱۱۷۷ هجری از آنجا برای تنبیه شیخ سلمان و سایر طوایف کعب حرکت کرد و همه جا روی رودخانه‌ها برای عبور قشون و توپخانه و مهمات، پل می‌بست تا به فلاحیه^۲ (شادگان) رسید.

شهریار زند در آنجا مطلع شد که شیخ سلمان فلاحیه را تخلیه کرده و با سایر طوایف کعب و اموال و اسباب، بقلعه حصار که محل التقای شط کرن (کارون) و شط العرب است، پناه آورده است. ولی در آنجا نیز توقف را جایز ندانسته بوسیله کلیط (نوعی قایق) و کشتیهائی که در تصرف داشت، بجزیره محرزی^۳ رفت.

۱ - عثمانی .

۲ - فلاحیه در کنار رود «جراحی» واقع است که در قدیم آنرا رود «طاب» مینامیده‌اند که از نزدیک دروازه ارجان (ارگان) و سپس زیر پل «شکان» میگذشته است. پل مزبور سرحد بین فارس و خوزستان بوده است. (ابن حوقل - صفحه ۳۷۴ - اصطخری - صفحه ۱۱۹).

آقای امام شوشتری در تاریخ جغرافیائی خوزستان گوید: رود جراحی از دو رشته آب تشکیل مییابد: یکی شمالی که آنرا رود «زرد» گویند و دیگری از جنوب شرقی که آنرا «مازان رود» خوانند. هر دو شعبه در زیر قلعه شیخ، جنوبی «رامهرمز» بهم پیوسته و درینجاست که آنرا رود «جراحی» گویند، و چون از قصبه «خلف‌آباد» و قریه «مسکر» بگذرد، بخاک شادگان (فلاحیه) وارد گردد.

تا بحال قسمت بالای رود «جراحی» را «مارون» مینامیده‌اند.

۳ - امام شوشتری گوید: محرزه که امروز «محرزی» نامند، در قرون وسطی شهرکی بوده و بندر خوزستان محسوب میشده است. اکنون دهی بیش نیست و آن در دهانه بهم‌نشیر واقع است، در جائیکه رود بهم‌نشیر از کارون جدا میشود. بعد، یاقوت حموی را تخطئه میکند که گفته است «محرزه» در کنار جزیره «عبادان» در سمت بصره در جائیست که دجله (شط العرب) بدو شاخه شده است.

سپس عبارت یاقوت در صفحه ۲۶۲ - جلد دوم نقل میکند که میگوید: بلجان ده بزرگی ←

لذا کریمخان آهنگ حفار نمود که محل انشعاب رود کارون به دوشعبه بهمینشیر و محمره (خرمشهر) است و در آنجا رحل اقامت افکنده مشغول مطالعه سرکوبی شیخ سلیمان بود که خبر رسید شیخ مزبور بدریاگریخته است. از اینرو برای تنبیه او کشتی لازم بود و چون عمر پاشا والی کل عراق متعهد شده بود که متسلم بصره، کشتی و کلیه مایحتاج به اختیار قشون ایران میگذارد، ایفای وعده از متسلم بصره درخواست نمود ولی مشارالیه فقط دو کشتی خرما جهت آذوقه قشون و یک کشتی بسیار مجلل و مزین برای سواری شهریار زند فرستاد و از فرستادن غله و برنج و سایر لوازم بعذر قحط و غلاء خودداری نموده راجع بفرستادن کشتی برای عبور قشون هم به تعلل و مسامحه گذرانید ولی کریمخان از منزل سیلاخوری بیش از اندازه احتیاج، آذوقه حمل کرده بود.

علت عدم ایفای عمر پاشا بتعهد خود طبق گزارش مأمورینی که با بصره آمد و رفت داشتند، وحشتی بود که متسلم و مردم بصره از نزدیک شدن کریمخان به بصره داشتند. در صورتیکه بگفته گیتی گشا اگر شهریار زند چنین خیالی را داشت دستور میداد که کشتیهای بوشهر و کنگان و بندر عباس و سایر بنادر و جزایر ایران از دهانه «فاو» بشطالعرب وارد گردند و هر نیتی داشت بوسیله آن کشتیها از قوه بفعل میآورد و دیگر

→ است میان بصره و عبادان که میگوید من بارها آنجا را دیده و آخرین مرتبه در ۵۵۸ یا بعد از آن بوده و آن بندرگاه کشتیائی است که امتعه هندوستان را از کیش میآوردند و در آنجا يك قلعه و حاکمی از جانب پادشاه کیش نشسته بود که اختلافی بین صاحب کیش و صاحب بصره روی داد که موجب شد گماشتگان پادشاه کیش بیک بلده کوچکی در گوشه جزیره عبادان از سمت بصره بنام «المحرزه» منتقل شوند و آنجا بندرگاه کشتیهاست تا امروز.

ولی امام شوشتری پنداشته است که کیش، قشم است و حال آنکه کیش، همان قیس است که در مقابل بندر هزو (کلات فعلی) واقع است که پایتخت ملوک بنی قیصر بوده و بر طرفین خلیج حکومت داشتند و اتابک ابوبکر بن سعد زنگی در سال ۶۲۶ هجری بدولت آنها خاتمه داد و آنجا را مستقیماً ضمیمه فارس نمود و آنرا دولتخانه نامید و سپس سایر سواحل طرفین خلیج را ضمیمه فارس کرد و لذا او را «قتلغخان ابوالمظفر ملک البر والبحر» لقب دادند. (رجوع شود به این کتاب قسمت جزیره کیش (قیس) و فارسانه ناصری جلد اول صفحه ۳۵ و ۳۶ و تاریخ و صاف.)

جزیره قشم را جزیره کلوان یا بنی کلوان و جزیره لافت بمناسبت قریه (شهر) لافت میگفته‌اند - ولی مقدسی رأس جزیره قشم که شهر فعلی قشم در آن واقع است، راس قشم با کاف طره دار چنانکه عوام آنحدود تلفظ مینمایند، نوشته است، زیرا فارسی زبانان عوام لارستان بطور کلی قاف را کاف عربی تلفظ میکنند. مثلاً قوام را کوام و قران را کران و قریه را کریه و حتی قرآن را کرآن تلفظ مینمایند.

احتیاجی به کشتیهای متسلم بصره نداشت .
 بهر حال ، بعد از ورود و توقف شهریار زند ، خبر رسید که شیخ سلمان قلعه حفار و
 قبان یا (گبان) را رها کرده بجزیره محرزی پناهنده شده است . لذا زکی خان زند را
 بوسیلهٔ جهازات ، مأمور حمله بمحرزی کرد و بعد از آنکه بمحازات محرزی رسید ،
 معلوم شد که شیخ سلمان و همراهانش بدریا رفته‌اند^۱ .

در آن هنگام رسولی با نامه از جانب شیخ سلمان ، نزد میرزا محمد علیخان
 صدر الممالک رسید که مشار الیه را واسطه استدعای عفو از ساحت کریم خان کرده بود
 و چون شیخ سلمان وطایفه بنی سعد (البته بنی کعب است) از بادیه نشینان روم و عرب
 این مرز و بوم برخلاف سایر اعراب بادیه نشین ، شیعی مذهب بودند ؛ کریمخان همین
 مقدار گوشمالی را کافی دانسته مسئول شیخ سلمان را بجز اجابت مقرون فرمود^۲ و باین
 ترتیب ، قضیه بنی کعب خاتمه یافت .

البته اثر مهم این اردو کشی این بود که دولت زهر چشمی بطوایف لرستان و
 خوزستان داد و آنها را مطیع مرکز کشور ساخت و آن پاشیدگی اوضاع را که بعد از
 نادر شاه پدید آمده بود ، جبران کرد و خوزستان را دوباره باغوش مادر وطن برگرداند .
 البته از نظر سیاست بنفع کشور بود ولی اثر بسیار سوئی از لحاظ عمران و آبادی
 مملکت در بر داشت ، زیرا شهریار زند از روی کمال عاقبت نیندیشی سد رودخانه گبان
 (قبان) را که شیخ سلمان ساخته بود ، فقط در نتیجه سنگ اندازی بعضی از مفسدین که
 باشیخ سلمان خصومت داشتند ، خراب کرد^۳ و فرسنگها در فرسنگها سرزمین سبز و خرم
 و پراز باغ و نخلستان و مزارع را مبدل بصرای سوزانی کرد . و حال آنکه بعد از رفتن
 و فرار شیخ سلمان و اتباعش و تخلیه محل ، کوچکترین احتیاجی باین کار نداشت . و مثل
 این بود که انسان در نتیجه نافرمانی و فرار موقت فرزندش ، خانه خود را خراب کند .

۱- ویلسون مینویسد که شیخ سلمان بخاک عثمانی رفت و چون عثمانیها قبلا تدارکی
 ندیده بودند ، نتوانستند جلوگیری نمایند (تاریخ خلیج فارس ترجمه آقای محمد سعیدی -
 صفحه ۱۵۵) .

۲- از گیتی گشا تاریخ زندیه از صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۶ با اختصار بسیار - فارسنامه ناصری
 جلد اول صفحه ۲۱۵ .

۳- تاریخچه کعب میگوید : کریمخان بر اهنمائی مردی از عرب سد را شکست .

هرگاه شیخ سلمان درمحل مقاومت میکرد و برای تضعیف و استیصال او مبادرت بتخریب سد مینمود، شاید ممکن بود عذری برای عمل او قایل شد. ولی بعد از فرار شیخ و تخلیه محل و استیلای قشون ایران بر آن، نمیتوان هیچ عذری برای عمل او قایل شد.

گذشته از این عمل، مورخین مینویسند موقعیکه از خوزستان بفارس میرفت، اهالی لیراوی اظهار اطاعت نکردند. و این عدم اطاعت، از ترس وهیبت شاه بود. ازینرو حکم به تنبیه آنها داد و لیراویها از ترس جان به ماهور «میلاتی» فرار کردند که سرزمینی است کوهستانی و ماهور و تپه و کمر. لذا جمعی از لشکریان به تعقیب آنان رفته برخی از آن بینوایان را کشتند و بعضی را اسیر کردند، و اسیران را در کنار رود شیرینی موسوم به «خیرآباد» واقع در سه یا چهار فرسخی مشرق ببهبان برشهریار زند عرضه داشتند و شهریار مزبور حکم قتل ایشان را صادر کرد و از سرهای آن بیچارگان ساده دل، کله مناری برپا ساختند.^۱

موضوع ساختن کله منار از سرانسان که متأسفانه روش بسیاری از سلاطین قدیم بوده واقعاً يك ننگ ملی است، مثلاً موقعی که محمد تقی خان شیرازی در شیراز بر نادرشاه خروج کرد، با آنکه مردم نجیب و بی آزار و آرام شیراز ابداً به این امر راضی نبودند، وسعی کردند او را از این خیال باز دارند و سپاهیان محمد تقی خان از لرها و کردها و متفرقه بودند، چون بعد از چند ماه مقاومت فرار کرد و لشکریان نادر وارد شهر شدند، علاوه بر غارت شهر و بردن فرش و اثاثه و قنادیل مساجد و اماکن متبرکه، دوکله منار بزرگ از سر مردم بی گناه شیراز ساختند و دختران و پسران شیرازی را ببردگی برده و در ازبکستان و افغانستان فروختند.

موقعیکه آقا محمدخان قاجار بعد از فرار لطفعلی خان زند و در نتیجه اقدام حاج میرزا ابراهیم اعتماد الدوله، وارد شیراز شد، باز هنگامه خسارت و اسارت و بردگی

۱- رجوع شود به تاریخ جنرفیائی خوزستان تألیف امام شوشتری صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲-
فارسانه ناصری تألیف میرزا حسن فسائی جلد اول صفحه ۲۱۵ و ۲۱۶ و گیتی گشا تاریخ زندیه
صفحه ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲- رجوع شود بر روزنامه میرزا محمد کلانتر شیراز- تصحیح مرحوم عباس اقبال و فارس-
نامه ناصری صفحه ۱۹۳ و ۱۹۴- جلد اول.

فرزندان و جگر گوشه‌های مردم شیراز تجدیدگشت. و چون حاج میرزا ابراهیم‌مزبور که خود باعث پیروزی آغا محمدخان شده بود، وساطت نمود که فرزندان شیرازی‌ها را مسترد دارند، خان قاجار گفت: چیزی که بدست قشون افتاده نمیتوان پس گرفت! مگر قشون بیگانه و دشمن در ازمنه دیرین که وارد کشوری میشدند، جز اینکه مردم را میکشند و مال آنها را بغارت و فرزندانشان را ببردگی میبردند، چه کار میکردند؟

وقتی که انسان تاریخ شاه عباس اول صفوی تألیف استاد نصرالله فلسفی را میخواند و بر کارهای زشت آن شهریار بزرگ واقف میشود، علاوه بر اینکه غرق عرق خجالت می‌شود رعشه بر اندامش مستولی میگردد. ولی چه میتوان کرد؟ تا دنیا بوده چنین بوده و بزرگان پیشین همه این روش را داشته‌اند!

بهر حال شیخ سلمان بعد از تحصیل تأمین و مراجعت، چون دماغ سوخته بود، از اقدامات عمرانی منصرف گشته اقدامی برای تجدید سد نکرد و روی این اصل تا امروز سرزمین قبان (گبان) که در ایام شیخ سلمان رشک گلستان ارم بود همچنان صحرای سوزانی است.

بنی کعب با انگلیسیها و عثمانیها در عهد کریمخان

سر ارنولد ویلسون مؤلف تاریخ خلیج فارس^۱ مینویسد بعد از آنکه ایرانی‌ها جزیره خارک را مسترد داشتند و تغییرات ناگهانی در قضایای سیاسی در خلیج فارس روی داد، بنی کعب سه کشتی انگلیسی را در شط العرب اسیر کردند. روی این اصل حکومت بمبئی فوراً قسمتی از قوای بحری خود را با یک فوج پیاده و توپخانه روانه خلیج نمود و این اولین دفعه بود که قوهٔ بحریهٔ باین بزرگی از هندوستان بخلیج فارس می‌آمد.

انگلیسیها و عثمانیها که هر دو از شرارت این قبیله بستوه آمده بودند، بایکدیگر همدست شده متفقاً بآن طایفه حمله کردند و قصد آنها این بود که جہازات اسیر شده را از آنها بگیرند. لیکن شیخ سلمان کشتیهای مزبور را آتش زد و در نزدیکی خور موسی شکست بسیار سختی بانگلیسیها داد.

در این اثناء کریم خان بعنوان اینکه بنی کعب از رعایای ایرانند، به عثمانیها و

انگلیسها فشار آورد که از خاک ایران خارج شوند. عثمانیها تقاضای او را فوراً پذیرفتند و رفتند. ازینرو بازهم زد و خورد انگلیسها با بنی کعب بی نتیجه ماند. انگلیسها چون تازه قوای امدادی مفصلی از بمبئی خواسته بودند، ازین پیش آمد دچار خسارات هنگفت شدند. کریم خان وعده داد اگر قوای انگلیس باو مساعدت نماید که فتنه میرمهنا را بخواباند، درازای خساراتی که بنی کعب با آنها وارد آورده اند، جزیره خارک را بایشان واگذار کند.^۱

بعد از شکستهای متوالی که بر انگلیسها وارد آمد، مدت دو سال این دولت راه آمد و رفت بنی کعب را بدریا مسدود کرد ولی بالاخره کشتیهای آن دولت گرفتار نداشتن خوار و بار شده ناچار دست از محاصره بنی کعب کشیدند. بعد از آن طایفه مزبور، مثل سابق مطلق العنان گشته مدتها سنگ راه عثمانیها و انگلیسها و ایرانیها بودند.^۲

کریمخان و میرمهنا

میرمهنا و غائی ولد میر ناصر از مشایخ بندر ریگ که قبل از سلطنت کریم خان، پدر خود را مقتول ساخت و بعد از آن اعمام و عموزادگان خود را هم یکی بعد از دیگری کشت در امور بندر ریگ و مضافات آن، فرمانروای بلامنازع شد و بعلت شرارت و خونخواری و ناراحتی، کریم خان او را توقیف کرد. ولی میرزا محمد بیگ خرموجی^۳ که داماد میرمهنا و از خدمتگزاران صدیق شهریار زند بود، وساطت کرد و مرخص شد و بازهم در سال ۱۱۷۶ ریاست طایفه و غائی و ضابطی بندر ریگ و مضافات باو محول گشت و ازینرو بمحل خود مراجعت کرد.

ولی چون شرارت و هنگامه جوئی، خصلت طبیعی او بود؛ همینکه مراجعت کرد، بازهم دست بشرارت زد و چون کریمخان در مسافرت عراق بود^۴ و صادق خان از یکطرف مشغول فتح و رتق امور شیراز و اطراف آن بود و از جهتی هم در صدد بود که نصیرخان

۱- رجوع شود بقسمت جزیره خارک از این کتاب.

۲- ویلسون تاریخ خلیج فارس ترجمه آقای محمد سعیدی با مختصر تغییر- صفحه ۱۵۵

و ۱۵۶.

۳- خورموج فعلاً مرکز بخش دشتی است از توابع بندر بوشهر.

۴- شاید منظور سفر خوزستان بوده است.

لاری را تنبیه کند، توانست به تنبیه میرمهنا پردازد و دوسه بار که سردارانی را مأمور تنبیه او کرد، بواسطه شجاعت و تهور بی اندازه میرمهنا؛ کاری از پیش نبردند.

بعد از مراجعت کریمخان از مسافرت خوزستان، صادق خان؛ امیر گونه خان افشار را مأمور تنبیه او کرد. میرمهنا چون قوه مقاومت در خود ندید، اموال و ائانه خود را در کشتی گذاشته رو بدریا نهاد و چون خارگ در تصرف هلندیها بود، خارگو را تصرف کرد و بعد از مدتی توقف در خارگو؛ بعلت کوچکی خارگو بخیال انتزاع جزیره خارگ از هلندیها افتاد.

مرحوم عباس اقبال مینویسد چون خارگو فاقد آب شیرین بود، بفکر تصرف جزیره خارگ افتاد و حال آنکه خارگو دارای آب چاه شیرین است.

بهر حال همانطور که میرمهنا بفکر تصرف خارگ افتاد، هلندیهای مقیم آنجا نیز از همسایگی میرمهنا وحشت داشتند، لذا آنها نیز درصدد برآمدند وی را از خارگو برانند.

درین میان «شیخ سعدون آل مذکور» حاکم بوشهر هم دلی پر خون از میرمهنا داشت. هلندیها برای قلع و قمع میرمهنا با او بنای مراوده گذاشتند، و طرفین بر حسب وعده و قرارداد قبلی؛ متفقاً از خارگ و بوشهر، آهنگ خارگو کردند و میرمهنا که میتوان او را خداوند شجاعت و تهور دانست؛ با کشتیهای خود روی دریا؛ باستقبال دو نیروی مهاجم شتافت و بعد از جنگی سخت، آنها را شکست داد و تلفاتی سنگین بآنان وارد ساخت که بگفته «گیتی گشا» بقیه السیف، بازحمت و مشقت زیاد خود را بمأمنی رسانیدند. این فیروزی طوری میرمهنا را مغرور ساخت که بخارگ که دارای قلعه محکم و مجهز بتوپهای شرربار و توپچیهای ماهر هلندی بود، حمله برد و با اینکه جزیره نشینان و قلعه گیان بی اندازه مردانه دفاع کردند، شجاعت و تهور خارج از حد میرمهنا بر همه آن تدابیر و مدافعه فائق آمده، خارگ و قلعه مستحکم هلندیها را تصرف کرد و تمام اسلحه و اموال و دارائی آنها را بتصرف درآورد و جمعی از هلندیها را کشت و بقیه السیف را در یک کشتی گذاشته روانه «باتاویا» مرکز شرکت هند شرقی هلند کرد. بعد ازین واقعه بود که نقش هلندیها در خلیج فارس برای همیشه خاتمه یافت.

البته میبایست این فتح و فیروزی موجب قدزت و شوکت میرمهنا گردد ولی غرور و کوته نظری او باعث شد که همین فتح، مقدمه زوال او باشد؛ زیرا او نیز مثل هر جاهل کوته بین عاقبت نیندیش، از این فتح مغرور گشته، دامنه شرارت و راه زنی را در دریا و خشکی توسعه داد، چنانکه راه بین بوشهر و شیراز را هم قطع نمود و کاری کرد که همه از دستش بفرغان آمده بنای شکایت گذاشتند و خواهان تأدیب و رفع غائله او شدند.

از اینرو کریم خان هم جز اینکه شر او را بکند، چاره ای ندید. لذا زکی خان زند را مأمور تشبیه او نمود و دستور داد که صاحبان کشتیها از بندر عباس و قشم و سایر بنادر آن خطه و کنگان و ابوشهر و خلفان^۱ و غیره با کشتیهای خود عازم بندر گناوه شوند. میرمهنا و همراهانش چون وضع را اینطور دیدند یقین حاصل کردند که قوه مقاومت ندارند و جنگ غیر از هلاکت و تباهی حاصلی نخواهد داشت.

اطرافیان میرمهنا که بیشتر حساب کار را میکردند، بر این شدند که کار مهنا را بسازند و خود را از این مهلکه نجات دهند. از اینرو درحینی که مهنا با خیالی فارغ و خاطری آسوده در بازار خارگ راه میرفت، بر او تاختند ولی غلامان و فدویان مخصوصش همینقدر کار کردند که او را از وسط جمع، بکنار دریا رسانیده در یک کشتی گذاشتند و روانه اش کردند.

سرجان ملکم مینویسد که اگر متابعانش با او میساختند شاید تا مدتی میتوانست در مقابل قوه ای که از خارج رو بجزیره آورده بود مقاومت کند. اما کسانی که با وی بودند از درغناد برآمدند و او محبور شد که ببصره بگریزد^۲.

حسن سلطان که سردسته توطئه کنندگان برضد مهنا بود، برای حفظ اموال و ذخایر میرمهنا و نگاهداری سکن جزیره توسط زکی خان از حضور کریم خان کسب تکلیف نمود.

کریم خان او را بشیراز احضار کرد. در آنجا بعد از نوازش و مهربانی به لقب خانی

۱- منظورش شیخ خلفان ضابط بندر عسلویه و آل حرم است.

۲- سرجان ملکم- تاریخ ایران ترجمه فارسی- جلد دوم - صفحه ۷۱- در کتاب «الامارات السبع علی الساحل الاخر» صفحه ۱۲۲ مینویسد که در سال ۱۷۶۹ اول بکویت رفت و بعد ببصره و در آنجا وی را دار زدند.

مفتخر شد و او را مأمور رفتن جزیره خارگ و مواظبت اموال موجوده آنجا فرمود .
 اموال میرمهناکه بسیار زیاد بود، حمل شیراز کردند و مقداری از اموال مزبور
 را هم شهریار زند بحسن سلطان و همراهانش عنایت کرد .

طوریکه گیتی گشا مینویسد : با آنکه میرمهنا خیال رفتن بصره نداشت ، طوفان
 او را بصره انداخت و مردم بصره که از دستش هزاران رنج و صدمه دیده بودند ، برس
 او تاخته اسیر و محبوسش نموده گزارش به عمر پاشاوالی بغداد دادند و او دستور قتلش
 را صادر کرده بطور مخفی او را کشتند .^۱

ولی سرجان ملکم مینویسد علی الفور حاکم بصره او را گرفته بقتل رسانید و
 جسد او را بصحرا انداخته ، طعمه سگان و عبرت سکان آن بلد ساخت .

شیخ حجر کنگانی

از جمله شیوخ بنادرکه تمرد را پیشه ساخت «شیخ حجر» ساکن کنگان بود که باز
 هم زکی خان مأمور سرکوبی او شده که او و جمعی از بستگانش را اسیر کرده بشیراز
 برد و در آنجا سیاست شدند .^۲

البته ما از نوع این یاغیگریها بی خبریم و نمیدانیم که واقعاً این یاغیها گناه کار
 و متمرّد بوده اند و یا مأمورین طماع و خودخواه برای آنها پرونده سازی کرده متمرّد
 جلوه داده اند . اگر با متمرّدینی که درین مملکت سابقه داریم ، مقایسه کنیم ؛ میتوانیم
 استنباط نمائیم که این قضیه و صدها قضیه دیگر که موجب شده است دولت لشکرکشی
 نماید و مخارج گزافی بر خزانه تحمیل کند ، فقط پرونده سازی بوده که یا آن رئیس
 ننوانسته است تقاضای مأمور دولت را بر آورده سازد و یا هم رئیس و خان مدعی رئیس
 مزبور ، رشوه کلانی بآن مأمور داده است که گزارش خلاف واقع نسبت بآن بدبخت
 بیگناه داده او را مقصر دولت سازد .

من در قسمت دوره قاجاریه ، قضایائی را عیناً اسم خواهم برد . زیرا مأمورین
 بی تقوای دولت حوادثی بوجود آورده و صدماتی بمردم و خساراتی بدولت زده اند که

۱- گیتی گشا از صفحه ۱۶۱ تا ۱۶۸ .

۲- گیتی گشا صفحه ۱۶۸ .

هیچ موجبی غیر از حرص و خودخواهی مأمورین مزبور نداشته است .
 میتوان بطور قطع گفت که قسمت بیشتر اغتشاشات و عدم ثبات اوضاع ایران و
 حتی حمله بیگانگان محصول بدرفتاری و تباه کاری و ندانم کاری مأمورین مغرض
 بوده است .

مأموریت زکی خان برای حمله بعمان

مرحوم عباس اقبال مینویسد: کریمخان زند در سال ۱۱۸۰ مصمم شد بعمان و مسقط
 لشکر بکشد و عربهای «جواسم» را که در «جلفار» خانه کرده بودند و پیوسته در دریا با آزار
 مردم مشغول بودند ، سرکوبی کند و دست خوارج را نیز از تعدی و تعرض کوتاه سازد .
 بهمین نیت زکی خان را با سپاهی به بندرعباس فرستاد و والی «هرموز» از طرف
 ایران ، یعنی «شیخ عبدالله بن معین» (بفتح میم ؟) نیز در خدمت او بود .

زکی خان ابتداء بهرمز رفت . اما در آنجا از او حرکاتی سرزد که شیخ عبدالله
 خود را بدستگیر ساختن او ناچار دید و پس از این حرکت ، واقعه را به کریمخان
 اطلاع داد و سفر عمان و مسقط دیگر انجام نگرفت .^۱

ولی گیتی گشا قضیه را مشروح تر و طوری دیگر مینویسد . از جمله میگوید :
 چون اهالی عمان از خوارج و دشمن غالب کل غالب ، علی ابن ابیطالبند^۲ تصرف عمان
 منظور نظر کریمخان قرار گرفت و انجام این امر را محول به زکیخان کرد .

زکیخان در اجرای این امر ، روانه بندرعباس شد که از آنجا وسایل حمله
 بعمان را فراهم سازد و فرامین لازم برای فرستادن کشتیهای دیوانی و غیر دیوانی
 ببندرعباس ، باطراف ابلاغ شد و شیخ عبدالله بنی معینی که یکی از مشایخ عرب و ساکن
 جزیره هرموز بود ، در نتیجه تدبیر محمد مارینی اصفهانی ؛ حاکم بندرعباس روانه
 شیراز شد و مدتی در دربار زیست . بعد پسرش را در آنجا گذاشت و خود اجازه مراجعت
 به بندرعباس یافت . و چون زکی خان وارد بندرعباس گردید ، شیخ عبدالله مشغول
 خدمتگذاری شد .

۱- صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰

۲- راجع بعقاید خوارج عمان (اباضیها) بجلد «عمان» این کتاب رجوع شود .

درین ضمن زکی خان شنید که شیخ عبدالله دختری مهوش دارد . لذا عاشق یار نادیده شد و کس فرستاد دختر را خواستگاری نمود . شیخ عبدالله بظاهر انگشت قبول بردیده نهاد و خان را بجزیره هرموز بضيافت دعوت کرد . خان با قایقهای چند با عده محدودی عازم هرموز گردید ولی در قایق زکیخان جز پیشخدمت احدی نبود و شیخ عبدالله خود خدمت میکرد . در عرض دریا هم طوری ترتیب داده بود که قایقها ، متفرق حرکت نمایند تا از قایق خان دور باشند و همینکه خان بآنصورت وارد جزیره شد ، شیخ عبدالله بجای اینکه خان را وارد حجله کند او را حبس نظر نمود و گفت تا پسر من بزنگردد ، باید شما در اینجا باشید . بالاخره پس از ارسال رسل و رسائل ، کریمخان به پسر شیخ عبدالله اجازه مراجعت داد و شیخ عبدالله هم زکی خان را با احترام زیاد و عرض معذرت مرخص و بدرقه نمود .^۱

اختلاف کریمخان با عثمانیها

حمله صادق خان زند به بصره

در علت حدوث اختلاف بین کریمخان زند و عثمانیها که منجر به قشون‌کشی ایران به بصره شد، اختلاف عقیده زیادی موجود است.

بعضیها معتقدند که چون انگلیسیها در سال ۱۱۸۸ هجری تجارتخانه خود را از بوشهر به بصره انتقال دادند و بصره اعتبار شایانی پیدا کرد، بعکس این انتقال از لحاظ تجارت خارجی، زیان عظیمی را متوجه ایران و بنادر ایران ساخت و کریمخان دل‌پرخونی از انگلیسیها پیدا کرد. او میخواست با این لشکرکشی از یکطرف زهر چشمی از آنها بگیرد و از جهتی هم بصره را از رونق بیندازد تا دوباره تجارت بندر ایران را رونق دهد. ژنرال سایکس میخواست بگوید که حس رشک و حسد، او را باین امر تحریک کرد.^۱

جمع دیگر بر آنند که سوء رفتار عمر پاشا والی بغداد و تعدیات او درباره تجارت وزوار ایرانی و عدم اعتنای اولیای دولت عثمانی بشکایات و اعتراض شهریار زند، موجب تیرگی روابط و بالاخره حدوث جنگی بین دو کشور گردید. از جمله مؤرخینی که از این عقیده پیروی میکنند، میرزا حسن فسائی مؤلف فارسنامه ناصری و گیتی‌گشا - تاریخ زندیه و تحفه عالم تألیف عبداللطیف بین ابوطالب موسوی شوشتری جزایری است. ولی گیتی‌گشا و مجمل‌التواریخ این را هم اضافه میکنند که چون زکی‌خان مأمور حمله به عمان بود و از عمر پاشا والی بغداد تقاضا شد بقشون ایران راه دهد که از بصره عبور کرده از طریق خشکی بعمان رود و عمر پاشا از قبول این تقاضا تحاشی نموده و علاوه بر آن چون قشون ایران از دریا آهنگ عمان کرد، عمر پاشا بنای مکاتبه و ارسال رسی باخوارج عمان گذاشت و آن‌وقت برای آنها میفرستاد و انواع کمک میکرد، الخ... این عمل

۱ - تاریخ ایران جلد ۲ صفحه ۴۰۷ ترجمه مرحوم فخرداعی.

موجب خشم ورنجش شهریار زند شد.^۱

البته ازین نظراخیر، یعنی تقاضای فرستادن قشون ایران از بصره بعمان از راه خشکی بسیار سخیف بنظر میرسد، زیرا چگونه ممکن است مرد بسیار عاقلی مثل کریم خان اینطور فکر کند که از بصره، از طریق خشکی، قشون بزرگی بعمان فرستد؟ زیرا در این فاصله علاوه بر بعد مسافت، باید قشون در اکثر قسمتها از بیابانهای بی آب و علف و فاقد آب و خواربار و کلیه احتیاجات قشونی عبور کند.

اصولاً علت اینکه عمان حتی در دوره بنی امیه و بنی العباس و اکثر اوقات بحالت خود مختاری میزیسته و جز در فواصل کمی، حکومت خلفاء یا حکومتهای تابعه خلفاء، سلطه ای بر آنجا نداشته اند؛ وجود شن زارهای عظیم درین مراکز تمدن اسلامی و عمان از یکطرف و دریا از طرف دیگر بوده که در آن روزگاران، آنهم عایق مهمی بشمار میآمده است.

در پشت سردریا هم کوههای صعب العبور مسکون واقع است که نمیتوان بطور سهولت با آنجا لشکر کشید. معدنک اکثر فاتحین از راه دریا با آنجا لشکر کشیده اند. جز در آغاز اسلام، قبل از اینکه دولت اسلامی دست بدریا بیابد و سپس امرای آل سعود که اصولاً بصورت نیمه بدات و زندگانی میکردند و خود و قشونشان اهل صحرا بودند، کسی دیگر از طریق خشکی لشکر بعمان نکشیده است.

بنابراین اصلاً معقول نیست که شهریار زیرک زند چنین تقاضائی کند و اگر فرضاً آن شهریار و حاشیه نشینان شهری او، مثل صاحب گیتی گشا و مجمل التواریخ، بی اطلاع از اوضاع جغرافیائی قسمت شرقی و جنوب شرقی عربستان بودند، شیوخ آل بومهر یا آل مذکور حکام بوشهر که اصلاً عمانی بودند^۲ از کم و کیف اوضاع عربستان اطلاع داشتند و بنی کعب، شیوخ فلاحیه و دورقستان و خر مشهر و اطراف آن که بواسطه ارتباط دائم با عربستان از جزئیات اوضاع آن حدود مطلع بودند، چگونه صحه بر این امر میگذاشته اند؟

۱ - گیتی گشا صفحه ۱۸۱ و ۱۸۲ و مجمل التواریخ صفحه ۲۷۶ و ۲۷۷. راجع بکمم عمر پاشا بسلطان مسقط در قسمت ورود کشتیهای سلطان عمان به شط العرب توضیح کافی خواهیم داد.
 ۲ - هنوز قبیله بزرگی بنام آل بومهر در عمان زندگانی میکنند که ما در قسمت عمان، وصفی از آنها و محل آنها خواهیم کرد.

از اینرو اینکه میگویند یکی از علل و موجبات اختلاف، تقاضای عبور قشون از بصره برای حمله به عمان و رد عثمانیها بوده، بکلی غیرموجه است و اگر احیاناً کریمخان چنین تقاضائی کرده باشد، جز بهانه‌ای برای فرستادن قشون و تصرف بصره بدون جنگ و زحمت، چیز دیگری نبوده است.

موضوع دیگری که میگویند باعث اختلاف دو دولت و موجب حمله صادقخان شد و میتوان از مندرجات گیتی‌گشا استنباط نمود، مسئله کردستان است که چون «محمد پاشا» حاکم قلعه چولان و رئیس طایفه «بابان» که از طرف عثمانی سرحددار کردستان بود، تمایل به کریمخان داشت و عمر پاشا بعزت همان تمایل، او را معزول نمود و برادرش «محمود پاشا» را بجایش گذاشت و بنصایح و توصیه‌های کریمخان برای ابقای او توجهی نکرد و همین قضیه نیز موجب غضب کریمخان گردید، یکی از علل حمله به بصره را نیز همین مینویسد.

البته در مورد اختلاف با عمر پاشا، در جای خود بتفصیل سخن خواهیم گفت. دسته دیگر از مؤرخین نظیر مرحوم عباس اقبال آشتیانی و سرجان ملکم و ژنرال سرپرسی سایکس و میرزا محمد کلا ترفارس، عنوان کردن تعدیات عمر پاشا را جز بهانه و دست‌آویزی برای این لشکرکشی نمیدانند.

مثلاً مرحوم عباس اقبال چون راجع به ورود سفیر عثمانی^۱ بدربار شهریار زند که برای رفع اختلاف آمده بود بحث مینماید، میگوید:

«کریمخان سفیر عثمانی را آنقدر پیش خود نگاه داشت تا آنکه صادقخان، بصره را که مطالبه سرعمر پاشا فقط بهانه آن بود فتح کرد و کار از کار گذشت.»

سرجان ملکم نیز عنوان کردن تعدی عمر پاشا به تجار و زوار ایرانی، از ناحیه کریمخان فقط بهانه‌ای میدانند ولی نوع بهانه‌ای که او ذکر میکند، با بهانه‌ای که اقبال میگوید فرق دارد. باین معنی که میگوید:

«لشکر فرستادن وی (کریمخان) بمملکت عثمانی جهت محافظت رفاه و آرامی

۱ - جزوه راجع به بحرین و خلیج فارس صفحه ۱۱۲. ولی عباس اقبال بجای عمر پاشا، عثمان پاشا قید کرده و حال آنکه در ۵ سطر بالاتر راجع به همین موضوع، عمر پاشا نوشته و در غلط نامه هم يك چنین اشتباه فاحشی را اصلاح نکرده است.

ملك ایران بود. باین معنی که چون احتمال میرفت از وجودشان (وجود قشون) خللی در آسایش خلق حادث شود، بکاری فرستاده در خارج ملك مشغول ساخت تا اهالی ملك از دستبرد تطاول ایشان مصون باشند. و چون این قصد کرد، بهانه خوبی آغاز نهاد تا این کار را در نظرها موجه جلوه دهد. اول چیزی که امید مردم را بلند کرد فتح بلادی بود که علی (ع) و بعضی اولاد او در آنجا مدفونند.^۱

از مدلول این بیان پیداست که ملکم، موضوع تعدی عمر پاشا را بهانه میدانند. سرپرسی سایکس مینویسد: کریم خان از اهمیت روز افزون بصره که تجارت هندوستان را که در خلیج فارس استقرار یافته بود بسوی خود جلب نموده، در حسادت و رشک افتاد و نیز در ارتش خود با عدم رضایت مواجه گردید، از نیرو و تصمیم گرفت نیروئی باین مرکز تجارتمی ترکها روانه دارد. و چون برای این اقدام پی بهانه میگشت، از دولت عثمانی درخواست نمود که سروالی بغداد را بمجازات مالیاتی که جرأت کرده بر زائرین کربلا ببیند، برای او بفرستد.

البته ترکها در مقابل تقاضای او امتناع کرده و در نتیجه ارتش ایران بسوی بصره بحرکت درآمد و پس از ۱۳ ماه محاصره، برادر نایب السلطنه، صدیق خان آنجا را گرفت.^۲ البته موضوع مشغول کردن قشون در خارج مملکت، توجیه بسیار معقولی است. زیرا در عین حال که هیچ کشور مستقلی نمیتواند بدون قشونی قوی، استقلال و تمامیت خود را حفظ کند و قشون از هر چیزی برای کشور ضرورتر است، ولی در کشور-های عقب افتاده و فاقد اصول و تربیت صحیح، قشون خود یکی از منابع خطر برای مملکت بشمار میآید.

۱- تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم ترجمه فارسی صفحه ۷۴ جلد دوم.

۲- ژنرال سایکس تاریخ ایران ترجمه فخر داعی بی کم و زیاد. صفحه ۴۰۷ جلد دوم. تعجب در این است که آقای فخر داعی از یکطرف راجع به «صادق خان» نوشته است برادر نایب السلطنه که البته منظورش از نایب السلطنه، وکیل است و از جهت هم «صادق خان» زند را که معروف هرایرانی با سوادی است، از انگلیسی «صدیق خان» ترجمه کرده و قدری بخود زحمت مراجعه بیک کتاب فارسی یار جوع بخاطره، بخود نداده است. از آن عجیب تر این است که وزارت فرهنگ و اداره کل نگارش که این کتاب را چاپ و منتشر کرده اند، متوجه این اشتباه عظیم و در عین حال پیش پا افتاده نشده اند.

چنانکه مشاهده مینمائیم در دوره فراغنه در مصر، در امپراطوری جدید که مرکز آن شهر « طیبه » بود، چون بواسطه جنگهای متوالی در مقابل خارجی و سرکشان داخلی امتیازات زیادی بقشون دادند، بالاخره یکی از علل سقوط آن امپراطوری، همان نفوذ بی اندازه قشون و دخالت آنها در اموری غیر از وظایف سپاهیگری بود. همانطور سقوط خلافت خلفای عباسی بعلت نفوذ و سرکشی قشون بود که هرروز خلیفه‌ای را میکشند و یا کور میکردند و هکذا قشون ینچری عثمانی که روزی مایه عظمت آن امپراطوری بود و پرچم آرا در سه قاره جهان برافراشت، بالاخره بعلت دخالت در امور سیاسی و غیر نظامی، مثل قشون عباسیها فاسدگشته باعث ضعف و انحطاط آن دولت شد تا سلطان محمود دوم مجبور شد که آنها را با دست ملت قتل عام کند. بدیهی است قشون ایران در عهد کریم خان که اکثر افراد آن عشایر سلحشور تعلیم نیافته و دارای رؤسائی جاه طلب و داعیه دار بود، همینکه راحت و بیکار میشدند بفکر هنگامه جوئی می افتادند.

مخصوصاً در دولت زندیه که تازه بوجود آمده و هنوز پایه‌هایش محکم نشده بود و داعیه داران زیادی در مملکت وجود داشت، هر متنفذ و رئیس تیره‌ای میخواست از نادرشاه افشار و کریم خان زند تقلید کرده بسطنت رسد، چنانکه بعد از کریمخان همه سرشناسان آن خانواده برای رسیدن بسطنت، بجان هم افتادند تا بالاخره آقا محمد خان قاجار، روی همان اصل و قاعده برنده بازی شد.

بدبختانه این قضیه داعیه داری برای سلطنت، یکی از بزرگترین مصائب و بلیات ایران بوده که نگذاشته است چند قرن حکومت ثابت و پابرجائی در مملکت بماند تا کارهای مهمی انجام دهد. بنا بر این بعید نیست شهر یازند نیز همین که احساس خطر از داخله قشون کرده درصدد برآمده است آنها و متنفذین عشایر را بخارج کشور پرتاب کند و مشغول سازد.

چنانکه مؤرخین میگویند: عمر، خلیفه دوم (رض) نیز برای اینکه عربها را که تازه صاحب ملک و دولتی شده بودند و اشخاص داعیه دار میان آنها زیاد بود، مشغول سازد تافتنه انگیزی نمایند، بمیادین جنگ روم و ایران پرتاب کرد. ولی در خلافت

عثمان که تقریباً فتوحات باخر رسید و افراد قشون بیکارماندند، بعلت ثروت بی اندازه‌ای که از غنایم بدست آورده بودند و مثل هر آدم تازه بدوران رسیده‌ای قوه هضم وضع جا بید غیر منتظر را نداشتند، بنای شورش و قیام بر علیه حکومت گذاشتند.

روی این اصل کریم خان با فکر ژرف و حکیمانته‌ای که داشت، جایز است همانطور که سرجان ملکم و سایکس اظهار کرده‌اند؛ خواسته باشد سرکشان و جاه طلبان داخلی و سرجنبانان قشونی را در خارج از کشور مشغول سازد.

البته چنانکه گذشت، این را هم در نظر داشت که ضربتی بر بصره؛ رقیب خطرناک بنادر ایران در تجارت خارجی وارد سازد. چنانکه عثمانیها نیز در سال ۱۲۵۳ (۱۸۳۷ م) بهمین منظور بعد از آباد شدن محمره^۱ که یکی از مراکز تجارت خلیج و رقیب بصره شده بود، به آن شهر حمله کردند.

این را هم بعید^۲ نمیدانیم که چون کریم خان کاملاً اطلاع داشت دولت عثمانی از جنگهای متوالی با روسیه و اطیش و در نتیجه شورشهای داخلی مثل قضیه کریمه و مصر و قیام متوالی کشورهای بالکان با تحریک و کمک روسیه و بعضی از کشورهای دیگر اروپا کوفته و از حال رفته است، خواسته باشد که قضیه عراق را یکسره کرده، آنجا را ضمیمه ایران کند. زیرا چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، مشاهده مینمود که هر سال میلیونها پول ایران بعنوان زیارت عتبات عالیات بخارج میرود.

کریم خان کاملاً متوجه زیان خارج شدن پول از مملکت بود. چنانکه همانطور که گذشت، همینکه دید شرکت هند شرقی انگلیس در مقابل کالاهای خود طلا بخارج میبرد، خروج طلا و حتی داد و ستد را بوسیله پول طلا با خارجیها ممنوع کرد. لذا خواست از ضعف و پریشانی کار عثمانیها استفاده کند و کار عراق را که از آغاز دولت صفویه و بعلت وجود مشاهد مشرفه در آن سرزمین برای ایران قضیه بفرنجی شده بود و هر سال هزارها نفر زیارت آنجا میرفتند که قسمت مهمی از ثروت ایران با خود خارج میکردند، یکسره سازد تا ایرانی در قلمرو ایران زیارت رود. چنانکه شاه عباس اول صفوی هم بعد از یأس از تصرف دائمی عراق، بهمین خیال و همین نظر، بیشتر مردم را متوجه

۱- خرمشهر فعلی - علی رضا پاشا در سال ۱۲۵۳ (۱۸۳۷ م) آنجا حمله کرد.

زیارت حضرت امام رضا «ع» درمشهد نمود و برای تشویق مردم بزیارت امام هشتم شیعه ، پیاده از اصفهان بمشهد رفت .

میرزا محمدکلانتر فارس که از طرفداران سرسخت کریمخان زند بود ، بعد از آنکه تمجید زیادی از کریمخان می‌کند ، از لشکرکشی او به بصره انتقاد میکند و میگوید : درسال‌های آخر زندگانش بارتکاب اموری پرداخت که شایسته ولایق اخلاق او نبود واز او دیده نشده و بلکه شنیده هم نگشت . چراکه مدت‌ها با آنچه از ممالک ایران در تصرف داشت ، قناعت فرموده طلب زیادتی نکرد و در این آخر کار ، بخیال تسخیر بصره افتاد و از انفاذ لشکر و تدارک سفر ، خسارت‌های کثی بعراق و فارس رسید .^۱ یعنی میخواهد بگوید که این لشکرکشی فقط محض جهانگیری و توسعه خواهی بوده است .

این بیان ، نظر اقبال و ملکم و سایکس را تاحدی تأیید می‌کند و میفهماند که موضوع تعدی عمرپاشا باتباع ایران جز بهانه و دست‌آویزی برای این حمله نبوده والا یک چنین قضیه ساده مستلزم جنگ دو کشور نبود ، خصوصاً اینکه دولت عثمانی « محمد و هبی- افندی» را برسالت بدربار ایران فرستاد و خواهان رفع اختلاف گردید و مردم بغداد نیز محمد بک الشاوی را بهمین منظور روانه حضور شهریار زند کردند .^۲

لذا ناچاریم معتقد شویم که شهریار زند مثل هر سیاستمدار موقع شناس با عزم و اراده ، میخواست از موقع استفاده کند و چنانکه گفتیم کار عراق را یکسره سازد . و اگر «سلیمان آقا» متسلم (حاکم) بصره ۱۳ و بقولی ۱۴ ماه دلیرانه مقاومت نمیکرد ، شاید بهدفع خود نایل میشد و یا هر گاه چند سال دیگر کریمخان ، زنده می‌ماند و یا جانشینانش مثل آدم مست و لایشعر ، بر سر سلطنت بجان هم نمی‌افتادند و روش او را در اداره مملکت دنبال میکردند که یک حکومت ثابت و پابرجائی در ایران برقرار گردد ، احتمال داشت که بعلت ضعف و گرفتاری بی‌اندازه دولت عثمانی ، نقشه عالی کریمخان از قوه بفعل آید و سرحدات غربی ایران بهمان سرحد دوره ساسانیان و سلجوقیان رسد .

ولی بدبختی اینجاست که خودپرستی و خودخواهی و حب مال و مقام ، طوری بوجود

۱- نقل از فارسنامه ناصری - تألیف : میرزا حسن فسائی - جلد اول - صفحه ۲۱۸ .

۲- بین‌الاحتلالین - تألیف عباس عزازی - صفحه ۷۱ - جلد دوم .

ما مستولی است که در مقابل آن همه چیز و همه مقدسات را فراموش می‌کنیم و هرکس احساس قدرت و نفوذی در خود کرد، فوراً بفکر سلطنت می‌افتد و با یک مقایسه مختصر میتوانیم تشخیص دهیم که این احساس، در میان ما از همه ملل مجاور قوی‌تر است. مثلاً ملاحظه فرمائید که از بدو تشکیل امپراطوری عثمانی تا انقراض آن امپراطوری، در ایران چند خانواده به سلطنت رسیده‌اند ولی در آنجا فقط یک خانواده سلطنت می‌کرده و بالاخره هم انقراض امپراطوری عثمانی توأم با تغییر رژیم حکومت بود نه آنکه یک خانزاده برود و خانواده دیگری جای آن را بگیرد و با آنکه مسلمین ترکیه و جهان به کمال پاشا تکلیف کردند خلافت را قبول کنند، زیر بار نرفت و جاه و مقام او را وادار نمود که خدمات خالصانه خود را آلوده باغراض خصوصی کند.

بهر حال عقیده یک دسته از مؤرخین که نام بردیم این است که موضوع تعدی عمره پاشا با اتباع ایران جز بهانه‌ای بیش نبود. ولی در ضمن مطالعاتی که کردیم باین نکته بر می‌خوریم که عنوان تعدی هم بکلی بی‌اساس نبوده زیرا مشاهده مینمائیم که بعد از رفتن «محمد بگ‌شای» از جانب والی و اعیان بغداد سفارت دربار شهریار زند، شهریار مزبزر «حیدرقلیخان زنگنه» را که از رجال اواخر عهد صفویه و از مردان بسیار بخرد و خرش بیان و پخته و کاردان بود و بواسطه سیاحت‌های متعدد به اقطار گیتی، علاوه بر علوم متداوله آن عصر، اکثر زبانهای مغرب زمین را میدانست؛ بمعیت «شای» روانه بغداد کرد که شاید قضیه را دوستانه حل کند و والی بغداد را متقاعد سازد که دست از این اقدامات نکوهیده بردارد.

حیدرقلیخان هم تا توانست او را نصیحت نمود و اندرز داد و از عواقب این کار بر حذر داشت ولی همه آن نصایح در حکم آهن سرد کوبیدن یا آب درهاون سائیدن بود و با وعده‌های بی‌اساس او را معطل ساخت تا بالاخره حیدرقلیخان بدون حصول نتیجه مراجعت کرد.^۱

هرگاه این قضیه مقرون بحقیقت باشد که شهریار زند حیدرقلیخان را برای حل قضیه بطور دوستانه روانه بغداد کرده و حاکم بغداد تقاضای او را اجابت نکرده است،

۱- تحفه عالم چاپ بمبئی صفحه ۸۷- و ۸۸- بین‌الاحتلالین - صفحه ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ - جلد ششم.

میرساند که گفته‌های مؤرخینی که میگویند عنوان کردن تعدی عمر پاشا با تابع ایران جز بهانه‌ای برای حمله نبود، کاملاً مقرون بحقیقت نبوده است، زیرا در اینصورت کریمخان مجبور نبود چنین سفیر کاردان عالمی را بفرستد که تقاضایش را اجابت نکنند، مگر اینکه بگوئیم شرایط کریمخان بحدی سخت و سنگین بوده است که خصم نتوانسته است آنرا قبول کند. چنانکه مطالبه سر عمر پاشا یکی از شرایط سخت بود.

در اینصورت باید گفت که هم تعدیاتی از ناحیه عمر پاشا سرزده و بهانه برای این اردو کشی بدست کریم خان زند داده و هم کریم خان از این پیش‌آمد برای منظور سیاسی خود استفاده کرده است. ولی نمیتوان بطور قطع گفته کسانرا رد نمود که میگویند موضوع تعدی عمر پاشا جز بهانه‌ای بیش نبوده است، زیرا مشاهده میکنیم همانطوریکه شهریار زند حیدرقلیخان زنگنه را روانه بغداد کرد و نتیجه نگرفت، دربار استانبول هم «محمد و هبی افندی» و متصدیان حل و عقل امور بغداد هم «محمد بک شاولی» را روانه شیراز کردند و باز نتیجه نگرفتند.

این است که انسان مجبور است بگوید یا حسن نیت از طرفین در کار نبوده و یا هم کسانی بوده‌اند که برای منظور شخصی خود اختلاف را دامن میزدند، چنانکه همیشه در کشورهای عقب مانده جماعتی هستند که میخواهند حکومت مرکزی گرفتاری-هائی داشته باشد، تا بتوانند از آب گل آلود استفاده کنند.

چنانکه در جنگ جمل بعد از آنکه بین حضرت علی (ع) و زبیر و طلحه و عایشه توافق حاصل شد که قضیه منجر بجنگ نگردد، قاتلین عثمان که میترسیدند اگر کار باصلاح انجامید؛ سرانجام آنها را تسلیم قضاء نمایند، صبح جنگ براه انداختند که موجب تعجب حضرت علی (ع) و طلحه و زبیر شد و میدانستند چرا قرارداد متارکه نقض گشته است و هر دو طرف دیگر نسبت میداد.

عقیده نویسندگان شرقی راجع بعلل اختلاف

نویسندگان ترك و عرب، بصورت دیگر؛ عقیده کسانی را تأیید میکنند که میگویند عنوان کردن تعدی عمر پاشا با تابع ایران جز بهانه‌ای برای تجاوز بخاک عثمانی و مشروع جلوه دادن این تجاوز در انظار ملت ایران چیز دیگری نبوده است.

زیرا کریمخان کاملاً متوجه فساد دستگاه حکومت عثمانی وضعف آن دولت در نتیجه آن فساد بود و میدانست که در نتیجه جنگهای متوالی با روسیه و اتریش و قیام و تمرد سکنه بالکان که از لحاظ کیش و نژاد و فرهنگ ، اختلاف کلی با ترکها داشتند و بعثت تمرد بعضی از ولات خود خواه که از گرفتاریهای خارجی دولت خود سوء استفاده میکردند ، علم طغیان برافراشته بودند ؛ بحدی کوفته و گرفتار است که قادر نیست با دولت جوان و تازه نفس زندیه ، دست و پنجه نرم کند و نتیجه بگیرد .

بعلاوه میترسید که اگر با کریمخان گلاویز گردد ، روسیه از آن سمت حمله کند . لذا کریمخان تصمیم گرفت موقع را مغتنم شمرد و بعراق تعرض کند .

مثلاً «حاج علی پاشا» والی «طرابوزان» در گزارش خود که آنرا «تاریخ جدید» یا «یادگار تاریخ» نام نهاده میگوید : «پیش آمدهائی در دولت عثمانی روی داد که همه ناشی از ندانم کاری و سوء تدبیر بود .»

وی بعد از آنکه وقایع بسیاری را بر می شمارد ، پیرامون قضیه بصره و تیرگی روابط ایران و عثمانی صحبت میکند و میگوید :

«تعدی و تجاوز کریمخان بخاک عثمانی صریح بود . چون گفته شد که نتیجه و مولود سوء رفتار «عمر پاشا» نسبت بر عایای ایران بوده و دشمنان عمر پاشا این شایعه را تأیید و منتشر ساخته گفتند اگر او معزول شود ، باعنی برای دوام اختلاف باقی نمیماند .»
آنگاه میگوید : «دولت ، وزراء را (پاشاهای وان و موصل وغیره) برای جنگ با ایران فرستاد ولی آنها بجای جنگ با ایران ، بنای مخالفت با والی گذاشتند . این عده نخست والی را مغرول کردند و سپس او را کشتند و بر سر متروکات و مخلفات و قلمروهای او مشغول نزاع با همدیگر شدند و هر یک متمایل بیک دسته از اهالی شد . لذا اوضاع مغشوش گشت و بغداد بخطر افتاد .»

نویسنده ادامه میدهد : «قصد کریمخان فقط تجاوز بود و آنطور که او یا دشمنان عمر پاشا اظهار میداشتند ، نبود . کریمخان اجباری باین اقدام نداشت و دولت عثمانی هم در صدد تحقیق بر نیامد که قضیه را کشف کند .» خلاصه نسبت این حوادث را بسوء تدبیر دولت عثمانی و فساد دستگاه آن حکومت میدهد و میگوید :

«تنها قضیه بغداد نبود. بلکه حوادث مصر و کریمه هم درکار بود و روسیه هم در سال ۱۱۸۲ هجری، ضربت سختی بدولت عثمانی وارد آورده بود.»^۱

تفصیل قتل عمر پاشا را هم نویسندگان ترك و عرب بصورت دیگری غیر از آنچه مورخین ایرانی و «سرجان ملکم» نوشته‌اند، مینویسند.

مثلاً بعضی از آنها مینویسند که اصلاً چون دولت عثمانی از حکومت موروثی مملوکها در عراق نگران بود، لذا پاشاهای وان و موصل و دیاربکر و حلب و دمشق را برای این فرستاد که دست عمر پاشا را که از ممالیك بود، از عراق کوتاه نمایند تا خود حکومت مرکزی مستقیماً آنجا را اداره کند. زیرا وجود ممالیك بآن صورت (نیمه مستقل) بیش از حمله ایران برای کشور خطرناک میدانست^۲ و لذا حکومت عراق را به «امین پاشای جلیلی» تفویض نمود، ولی چون امین پاشا درگذشت، حکومت آنجا را بمصطفی پاشا یکی از پاشاهائی دادند که گفتیم از موصل و جاهای دیگر فرستاده بودند.

قتل عمر پاشا

مؤرخین ترك و عرب مینویسند فرمانی که راجع به عمر پاشا در دست پاشاها بود، متضمن قتل او نبود؛ بلکه در آن قید شده بود که اگر تسلیم نشد، معامله‌ای با او بشود

۱- نقل از کتاب «بین‌الاحتلالین». مؤلف بین‌الاحتلالین از دو نسخه خطی یکی بقلم عبدالسلام فرزند حاج علی پاشا بتاریخ ۱۹۱۱ و دیگری بتاریخ ۱۲۲۶ هجری نقل میکند.

۲- ممالیك از ۱۱۶۲ هجری بصورت نیمه‌استقلالی در عراق حکومت میکردند که اول آنها سلیمان پاشای معروف به کبیر بود که اصلاحات و عمران زیادی در آن کشور بعمل آورد. باین معنی که سابقاً ولات عراق را از مرکز یعنی استانبول میفرستادند ولی در سال ۱۲۶۳ حکومت به سلیمان پاشا، بنده احمد پاشا رسید که در ۱۱۴۹ والی عراق بود. ابتدای حکومت ممالیك در عراق از سلیمان پاشا شروع میشود. او مردی عادل و مصلح بود و آبادیهای زیادی در عراق کرد و جانشین او «علی پاشا» که در سال ۱۱۷۵ بحکومت رسید، نیز مرد خوب و آبادکننده‌ای بود. بعد از علی پاشا در سال ۱۱۷۷ عمر پاشا که از همان خاندان بود، حاکم شد. عمر پاشا در آغاز امر دارای سیرتی نیکو و رفتاری مستحسن بود و روش مصلحین و حکام عادل و نیکوکار در پیش گرفت. طوایف چادر نشین که همیشه بالای جان کشورها هستند، مطیع و آرام کرد. ولی بعد از مدتی تغییر روش داد و بنای ستمکاری گذاشت و همین رفتار موجب شد که باز شورش و ناامنی، مملکت را فراگیرد و مجدداً قبایل سر بطغیان گزارند. روی این اصل مجبور شد چندین سال زحمت بکشد و با اردو کشی بسیار، دوباره امنیت را در منطقه برقرار سازد.

(نقل از تاریخ بصره بقلم علی ظریف بغدادی - صفحه ۲۰۱ - بین‌الاحتلالین - جلد ششم - از صفحه اول ببعد)

که استحقاق آنرا دارد ولی عمر پاشا بمجرد رؤیت فرمان ، آنرا بوسید و اطاعت کرد و حکومت را سپرده مصطفی پاشا نمود و خود از « رصافه » محله شرقی دجله به « کرخ » محله غربی منتقل شد و خرگاه و بارگاه خود را در آنجا افراشت که تدارك سفر ببیند.

ولی خود پرستان قتنه انگیز که همیشه بالای جان حکومت‌های مشرق زمین بوده و هستند ، نزد مصطفی پاشا قتنه انگیزی کرده چنین وانمود ساختند که توقف او در کرخ مبتنی بر سوء نیت است ، و می‌خواهد برای اقداماتی خود را حاضر و مجهز سازد.

ازینرو مصطفی پاشا که مثل اغلب حکام مستبد و احمق ، آلت دست اطرافیان بود ، دستور داد که قشون ؛ شب هنگام ، بار دوگاه وی حمله کند و اوهم با عده قلیل همراهان خود ، خرگاه را تخلیه نموده تا صبح در کناری مردانه جنگید و چون صبح شد از طریق کاظمین رو بفرار نهاد ولی قشون او را دنبال کرد و بعد از آنکه از میدان خطر خارج شد ، دهنه را شل نمود که خود را بمأمنی برساند ولی اسب او یک سکندری خورد که عمر پاشا با سر بزمن افتاد و گردنش شکست . در آن حال سر بازی رسید و سرش را بریده تقدیم مصطفی پاشا کرد و اوهم به استانبول فرستاد .

این مؤلفین می‌گویند : عمر پاشا از روی غدر و خیانت کشته شد . او با دشمن جنگید ولی دولت مساعدتی نکرد و اضافه می‌نماید که عمر پاشا مردی متفکر و ادیب و صاحب رأی و موقر و باهویت بود و دولت هم از اورضایت داشت . اوهم نسبت بدولت مطیع و فرمانبردار بود و هیچ دخالتی هم در تیرگی روابط عثمانی با ایران نداشت .

با این ترتیب ، بعقیده مؤلف کتاب « بین‌الاحتلالین » ، مصطفی پاشا در نتیجه تحریک و تقنین ارباب غرض که همیشه اطراف صاحبان نفوذ و ارباب مقامات را گرفته‌اند ، این اقدام را کرد . چنانکه بعداً اخلاص عمر پاشا بردولت ثابت شد و همینکه سرش با استانبول رسید ، موجب تأسف او لیای امور گردید و همان هم باعث تغیر آنها نسبت بمصطفی پاشا و بالاخره عزل او شد .

ولی در گفته‌های خود مؤرخین ترک و عرب نیز تناقض گوئی‌های زیادی مشاهده میشود ، زیرا چنانکه گذشت ، حاجی علی پاشا والی « طرابوزان » می‌گوید که پاشاها را برای جنگ با ایران فرستادند و آنها بجای جنگ با ایران ، بنای نزاع با والی گذاشتند .

درجای دیگر میگوید چون دولت عثمانی از حکومت موروثی مملوکها نگران بود و عمر پاشا هم از آنها بود، خواست به بهانه جنگ با ایران، قشونی بفرستد که بحکومت او خاتمه دهند ولی چنانکه گذشت درجای دیگر میگوید که دولت از عمر پاشا راضی بود و او هم فرمانبردار و مطیع دولت بود و لذا اولیای دولت از مشاهده سر او متأثر شدند و بهمین جهت مصطفی پاشا را معزول کردند.

«نبهانی»^۱ در تاریخ بصره گوید: پاشاهائی که برای جنگ با ایران آمده بودند، مثل این است که رشوه گرفتند. لذا شایع نمودند که سلطان با کریمخان صلح کرده است تا روحیه قشون محصور را خراب کنند و بعد فرمانی راجع به صلح با ایران و عزل عمر-پاشا بعلت قصور در امور بصره و نصب مصطفی پاشا جعل کردند.^۲

بهر حال این تناقض گوئیهاست که انسان را گیج میکند و هر کس امروز بعد از انقضای قریب دوست سال بر اصل واقعه، تصمیم بگیرد حقیقت را بمعرض افکار عامه بگذارد هر قدر بخواهد تحری حقیقت کند چگونه میتواند حقیقت را از بین اینهمه تناقض گوئیها بیرون آورد و بمعرض افکار مردم بگذارد؟

حرکت صادق خان بسوی بصره

چون از ارسال رسل و رسائل و فرستادن سفیر و نماینده از هر دو جانب بدریاب همدیگر نتیجه‌ای حاصل نشد، بالاخره کدورت بدشمنی مبدل گشت. از اینرو کریمخان بر این شد که بگفته «ابوتمام»^۳ شمشیر آبدار را وسیله حل مشکلات و قاضی قضیه قرار دهد.

روی این اصل برادرش صادقخان ملقب به «استظهار الدوله» بگفته مرحوم

۱- محمدبن خلیفه نبهانی، اصلاً از اهالی جزیره بحرین است که پدرش به حجاز منتقل گشته و در مسجد الحرام تدریس میکرد. او تاریخ بحرین را تألیف کرد و بعد از آن یکرشته کتاب راجع به اقسام مختلف عربستان بنام «التحفة النبھانیة» نوشت که یک جلد هم راجع به بصره است. زیاد محقق نیست و احساسات را بیش از حقیقت در نوشته‌هایش دخالت داده است.

۲- نبهانی - تاریخ بصره - صفحه ۲۸۸

۳- ابوتمام، شاعر نامدار عرب در اواسط خلفای عباسی بود که بهنگام خلافت «المعتصم بالله» و «المتوکل علی الله» میزیست. قصیده او که مطلعش «السیف اصدق انباء من الکتب - فی حده - الحدیث الجدواللعب» است، از قصائد معروف زبان عرب است.

عباس اقبال^۱ و صاحب فارسنامه ناصری، باسی هزار^۲ و بگفته عباس عزاوی^۳ بیست هزار و بموجب نوشته سرجان ملکم^۴ با پنجاه هزار سپاهی بمعیت یکی از بنی اعمامش بنام «نظر علی خان» که هر دو مهارت کامل در لشکرکشی داشتند، مأمور فتح بصره نمود تا بگفته «سرا نولدو ویلسون» به نقل از یکی از مورخین: (چشم خواب آلود عثمانی را باز کند).^۵

خلاصه بگفته گیتی گشا^۶ پس از حرکت و طی منازل، در آغاز محرم سال ۱۱۸۹ وارد «حویزه» شد و روز دوازدهم وارد کنار شط العرب گشت. اما بنا بگفته اقبال در ماه صفر وارد کنار شط العرب شدند و قاعده باید گفته های گیتی گشا مؤرخ زنده که بسیار دقیق نوشته و اگر از اطنا ب و عبارت پردازی و مبالغه در القاب و نظایر آن صرف نظر کنیم، از خلال سطورش پیدا است که تحری صدق مینموده است، صحیح تر از گفته های مرحوم عباس اقبال باشد.

بهر حال چون گذشتن از شط العرب بدون معبری میسر نبود، بوسیله ردیف گذاشتن قایقهای کوچک و بستن آنها بهمدیگر با زنجیر و انداختن لنگرهای هر یک از قایقها، از چپ و راست پلی ساختند.^۷

صاحب گیتی گشا مینویسد: یک سر زنجیری که نگاهدار قایقهای پلی بود، در خاک ایران به اوتاد^۸ و ستونهای محکم بسته و سردیگر آنرا شناورهای دلیر از جان گذشته بختیاری بآن سمت ساحل برده بهمان صورت مستحکم نمودند^۹ و روی قایقها تخته کوبیدند که جاده صاف و هموار باشد.

طوری که گیتی گشا میگوید: «این پل در ظرف ۱۸ روز تمام شد و روز ششم صفر

۱- مرحوم عباس اقبال جزوه راجع به بحرین و خلیج فارس صفحه ۱۱۰

۲- فارسنامه ناصری جلد اول صفحه ۲۱۸.

۳- عباس عزاوی جلد ششم صفحه ۵۱ و ۵۳ و ۶۰ و ۶۱ و ۷۹ و ۸۱ و ۳۳۵.

۴- ملکم جلد دوم صفحه ۷۴.

۵- ویلسون صفحه ۱۵۴.

۶- صفحه ۱۸۴ و ۱۸۵

۷- سرجان ملکم ترجمه فارسی جلد دوم صفحه ۷۴

۸- اوتاد - جمع «وتد» یعنی میخهای بزرگ.

۹- گیتی گشا صفحه ۱۸۷.

قشون ایران بساحل بصره عبور کرد و روز هشتم شهر بصره را محاصره کردند.^۱ روی این حساب نیز مشاهده مینمائیم حساب مرحوم عباس اقبال که میگوید: قشون ایران در ماه صفر واردکنار شط العرب شده است، صحیح نیست، زیرا وقتیکه ساختن پل ۱۸ روز طول کشیده و روز دهم صفر قشون ایران از این ساحل بآن ساحل قدم گذاشته است پیداست که در همان محرم که صاحب گیتی گشا میگوید قشون واردکنار شط العرب شده است.

انگلیسها که از ورود قشون ایران به بصره برای تجارت خود وحشت داشتند، بگفته گیتی گشا و اقبال از کشتیهای خود به سازندگان پل شلیک نمودند که از ساختن آن و عبور قشون ایران بدان سمت جلوگیری نمایند ولی موفق نشدند. لیکن ویلسون میگوید:

« انگلیسها که درکنار شهر لنگر انداخته بودند، رویه بی طرفی مطلق اختیار نمودند ولی بعد بواسطه پیش آمدی مجبور شدند در زدو خورد مزبور شرکت نمایند، زیرا ۱۴ فروند از کشتیهای بنی کعب بدون اطلاع کسی، برای کمک به ایرانیها بقسمت علیای شط رفتند و باین جهت انگلیسها مجبور به دخالت شدند و چند فروند کشتی برای مقابله با آنها فرستادند.^۲

خلاصه بعد از تمام شدن پل، صادق خان تمام لشکریان خود را از روی همان پل بقسمت مغرب شط العرب عبور داد و بمحاصره شهر پرداخت و انگلیسها چون وضع را بیمناک دیدند، تجارتخانه خود را از بصره بکویت انتقال دادند.

البته قشون صادق خان بسهولت از پل عبور کرد، ولی بعد از رسیدن باطراف شهر مواجه با مقاومت و سرسختی فوق العاده عثمانیها و اهالی بصره شد. طوریکه سرجان-ملکم و سایر مؤرخین مینویسند: سلیمان آقا، متسلم (حاکم) بصره مردی سپاهی پیشه ورشید بود و بواسطه صفات نیک و عدالت، مردم از او راضی بودند و با جان و دل از او تقویت میکردند، و در اینجا فرموده شیخ بزرگوار شیراز علیه الرحمه که میفرماید:

هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد
گو در ایام سلامت بجوانمردی کوش
مصداق پیدا نمود.

۱- گیتی گشا صفحه ۱۸۸.

۲- ویلسون ترجمه آقای محمد سعیدی صفحه ۱۵۴.

چون صادق خان سرسختی و شدت مقاومت سلیمان آقا و اهالی بصره را متوجه شد، چاره را در اطالئه محاصره و جلوگیری از ورود کمک و خوار بار بشهر دید که دشمن را در نتیجه گرسنگی از پای در آورد و برای اینکه بتواند محاصره را کاملاً عملی کند که هم روحیه دشمن را ضعیف سازد و هم روحیه قشون خود را قوی نماید، شروع بساختن قلعه و برج و بارو و حصار در اطراف شهر نمود.

بقراری که مؤلف گیتی گشا مینویسد: در ۳۶ نقطه نزدیک حصار شهر، سنگرهای محکم ساخت و هر سنگر را سپرده یکی از سران قشون کرد. اکتشیمای ایرانی هم از دهانه شط العرب وارد رودخانه مزبور شده، در محازی قلعه حصار بصره لنگر انداختند، و مینویسد که قلعه داران، شب هنگام از قلعه شهر (حصار شهر) بیرون میآمدند و بسنگرهای قشون ایران حمله مینمودند تا سنگرها و دیوارهایی که ایرانیها ساخته بودند خراب کنند ولی تفنگچیان ایرانی چون بیدار و مواظب بودند و آنها را هدف تیرهای آتش سوز قرار میدادند کاری از پیش نمیردند. نویسنده ادامه میدهد:

« از بامداد تا غروب، ایرانیها از درون سنگرها، قلعه و حصار شهر را بتوپ میبستند که راه را برای حمله قشون باز کنند ولی شب هنگام، بصریها بمرمت نقاط خراب شده شهر و حصار میپرداختند و تا صبح کاملاً و بهتر از پیش معمور میگشت. و چون صبح میشد ایرانیها مشاهده مینمودند که خرابیها بهتر از سابق معمور و اصلاح گشته است و بعلمت عمق خندق و استحکام دیوار و انتظام حصار و اتحاد و اتفاق محصورین و سماجت و اصرار آنها در دفاع، کاری از پیش نمیرفت. لذا چاره را در تشدید محاصره دیدند و چنانکه گذشت این هم بوسیله ساختن قلعه و حصار و سنگر در اطراف شهر تأمین گشت. و برای اینکه بکلی آمد و رفت از خارج شهر قطع گردد و حتی بوسیله شنا هم کسی نتواند از رودخانه وارد شهر گردد، بفاصله چهار فرسنگ افراد قشون، دوش بدوش ایستاده و زانوبزانو نشسته بودند که بگفته گیتی گشا: (راه بحر و بر را چنان بر بصریان تنگ کردند که پیک اندیشه از هیچ طرف عبور و جاسوس خیال از هیچ سمت مرور نبود).^۲

۱- گیتی گشا صفحه ۱۹۰ - این سنگرها غیر از قلعه‌ای بود که احوال و انتقال و مهمات و لوازم جنگی را در آن جا داده بودند.

۲- گیتی گشا صفحه ۲۰۴.

ورود قوای امام عمان به شط العرب بقصد حمایت از بصریها

مؤرخین ایرانی از قبیل محمد صادق نامی صاحب گیتی گشا و میرزا حسن فسائی صاحب فارسنامه ناصری و عباس اقبال صاحب «مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس» و رضاقلیخان هدایت مؤلف «ذیل روضه الصفا» مینویسند که در موقع محاصره بصره از جانب صادق خان زند، امام عمان قوای مهمی که اقبال و صاحب فارسنامه عدّه آنها را به دوازده هزار نفر مینویسند^۱ بکمک حاکم بصره آمده، در شط العرب لنگر انداختند و هر روز باقشون ایران بزد و خورد میپرداختند ولی بالاخره شکست خورده و بعد از پنج ماه برگشتند.

اما منابع فرنگی که در اختیار ماست مثل تاریخ ایران تألیف ژنرال سایکس و تاریخ سرجان ملکم و ترجمه فارسی تاریخ خلیج فارس، تألیف سرآرنولد ویلسون و همینطور منابع عربی که بآنها دسترس داریم، صحبتی از کمک امام عمان بحاکم بصره نمینمایند. لیکن محمد علی سدید بندرعباسی (معروف بکبابی) در کتاب خود بنام: «برهان السدید فی احوال آل ابوسعید» ورود قوای عمان را بشط العرب بصورت دیگری مینویسد و لذا ما عین نگارش او را از کتاب مزبور بدون اندک تغییری از نظر خواننده محترم میگذرانیم:

«حرب بصره در سنه ۱۱۹۲ از متصرفات بصره (هکذا) نسبت به تجار و صاحب سفاین مسقط و عمان تعدیات چند ظاهر شده برسید سلطان حاکم مسقط ناگوار افتاد. خود با چند کشتی جنگی بطرف بصره حرکت کرده طوایف کعب بر وزن تعب که آنها را «چعب» برون طلب هم گویند^۲ و قریب حدود بصره ساکن باشند (ساکن هستند) با سید سلطان معیت نموده و چند روز بصره در محاصره بود. سفاین حریبه متصرف بصره بسرکردگی عبدالفتاح با چند صاحب منصب دیگر که از اهل مصر بودند، اسیر شدند و سفاین مزبوره را پس از نهب و غارت، چون مخصوص شط ساخته شده بودند و برای دریا بدون فائده

۱- غالب مطالب مرحوم اقبال از فارسنامه اقتباس شده است.

۲- چون عوام عرب کاف را به ج فارسی تبدیل مینمایند و کعب را چعب ولی با فتح تاء و عین (بجای سکون عین) تلفظ میکنند، سدید پنداشته است کعب که با فتح کاف و سکون عین است هم کعب با فتح هردو تلفظ میشود لذا گفته است چعب برون تعب!

بود، در یهودیه (۹) بکنار کشیده و متصرف (حاکم) در آن موقع گرفتار ایرانیان و استظهارالدوله بود، صلاح در اصلاح با امارت مسقط دیده، نقیب السادات بصره و حاج عبدالکریم ابن جمال را نزد سید سلطان فرستاده معذرت و ترضیه خواسته و صد و پنجاه هزار وجه شامی رواج بصره و ده رأس اسب و ده مادریان تقدیم داشته و قرار گذاشته هر ساله ده هزار ریال^۱ با امارت مسقط بپردازد. اعیان و اشراف بصره کفالت متصرف خود را کرده پس از انعقاد مصالحه، متصرف در کشتی از سید ملاقات کرده مورد تکریم زیاد واقع شده یک قبضه شمشیر هدیه داده، چند قبضه شمشیر و خنجر و کارد بست طلا و وجه نقد بمشایخ چعب (کعب) بخشیده و بمسقط معاودت کرده. اینکه مؤلف منتظم ناصری در روضه الصفا مرقوم داشته‌اند در سال ۱۱۹۱ امام مسقط با دوازده هزار عرب از خوارج و غیره بحمايت و امداد اهالی بصره آمدند و قریب سه ماه با سپاه صادق خان استظهارالدوله زد و خورد کرده و آخر الامر شکست خورده مراجعت کردند، اشتباهی است که مرقوم داشته‌اند. ورقه مصالحه نامچه را که مهر سلیمان متصرف بصره و دیگران داشت، نگارنده در مسافرت خود بمسقط ملاحظه نموده و کیفیت آن مقدمه (واقع) را بخط نیاء خود موجود دارم.^۲

در جای دیگر باز تحت عنوان «حرب بصره» مینویسد: «در سال هزار و دویت و شانزده متصرف بصره (بموجب) تعلیمات والی بغداد و خدیو مصر از ایفاد ده هزار ریال باج با امارت مسقط ابا کرده یک سفینه حربیه از طرف حکومت مصر بمعاونت متصرف بصره رسیده و صاحب منصبان کشتی کلیه از «ارناؤد»^۳ بودند و متصرف را در آن زمان متسلم میگفتند و هر دو کلمه بر حکومت بصره اطلاق شود. و در سال هزار و دویت و هفده سید سعید با چند کشتی و استعداد لایق، به بصره رفته و سه ساعت با سفینه مصری محاربه کرده در بین محاربه جبهه خانه مصریها آتش گرفته چون آب مد بوده اشتعال کشتی به سراجی و

۱- ریال فرانسه معادل ۶ قران وزن داشت.

۲- برهان السدید خطی که مرحوم سدید استنساخ کرده و برای اینجانب فرستاده است - از صفحه ۱۰۷ تا ۱۰۹ - نیای سدید وزیر سلطان مسقط و همه کاره بوده است.

۳- ارناؤد، مردم آلبانی هستند که مدتی در مصر میزیسته‌اند و حکومت را نیز بدست

گرفتند.

مناوی و چند قریه دیگر سرایت، هرآینه آب، حدرا^۱ «جزر» بوده^۲ صدمه زیاد به سفاین سید سعید وارد می‌آمد. عاقبت متصرف مجبور شده امن خواسته بیست هزار ریال بابت باج دوساله تسلیم و سید سعید معاودت نمود».

البته قضیه سال ۱۲۱۶ م ربوط به حادثه ۱۱۹۱ یا ۱۱۹۲ - موقع حمله صادق خان به بصره نیست ولی چون بموجب نگارش «سدید» ورود دفعه اول بحریه مسقط به شط العرب برای انتقام از بدرفتاری مأمورین عثمانی بوده که بالاخره با تعهد دادن باج هر ساله از طرف حکومت بصره سید سلطان امام مسقط برگشته و چون بعد از مدتی، حکومت بصره از دادن باج مزبور امتناع ورزیده و سید سعید برای دریافت باج مزبور قشون کشیده است، ما آنرا هم نقل نمودیم تا قضیه ورود بحریه مسقط به شط العرب هنگام حمله صادق خان به بصره بیشتر مورد مطالعه قرار بگیرد زیرا طوری که سدید مینویسد: قشون - کشی سال ۱۲۱۶ مسقط ربوط به تعهد پرداخت باج زمان حمله صادق خان است.

عجیب اینجاست که صاحب تحفه عالم^۳ که برادرش نعمت الله در بصره متوقف بوده و خود واسطه صلح بین صادق خان و متسلم و تسلیم شهر بصادق خان بوده و خود در شوشتر از سلیمان آقا متسلم بصره میهمانی دعوت نموده هم اسمی از حمایت قوای مسقط از اهالی بصره نمیبرد.

واقعاً تناقض گوئی مؤرخین و دخالت دادن تعصب و احساسات مذهبی یا ملی در قضایای تاریخی، حقایق را لوٹ میکند و اشخاصی که بعد از قرنها بخواهند خود را از احساسات، دور کرده حقیقت صرف بنویسند، مواجه با مشکلات زیادی میگردند. بنظر نگارنده گفته‌های سدید بحقیقت نزدیک است. زیرا سدید با اینکه دارای معلومات زیادی نبوده و حتی عبارت فارسی را هیچ صحیح ننوشته، ولی اهل مطالعه در اوضاع خلیج بوده است. او مردی بسیار راست گو بود و بسیار تحری حقیقت مینمود و سعی داشت که در حدود معلومات و اطلاعات خود حقیقتی را بیان کند.

گذشته از آن جد و پدرش سالها وزارت سلاطین مسقط داشته‌اند و کاملاً از جریان

۱- «حدرا» که بمعنی پائین است در سواحل خلیج بر جزر اطلاق میشود و بافتح حاء و کسر دال تلفظ می‌شود.

۲- تحفه عالم - تألیف: میر عبد اللطیف شوشتری برادر سید نعمت الله شوشتری معروف.

وقایع آنجا مطلع بوده است. علاوه بر آن يك ایرانی وشيعی بسیار متعصب و يكدنده بود که محال بود در يك قضيه بضرر ايران اظهار نظر کند و طرفداری از خوارج بنماید. بعلاوه در اینجا چیزی بفتح خوارج یا زیان ایران هم ننوشته، بلکه گفته است که قشون کشی سلطان مسقط علیه حاکم بصره بود نه ایران.

گذشته از آن جزئیات قضیه را چنانکه خواننده ملاحظه فرمود شرح داده و حتی اشخاص و واسطه‌های صلح و کیفیت و محل وقوع صلح را ذکر نموده و خلعتها و تعارفاتی که از طرفین رد و بدل شده است، اسم برده و میزان وجهی را که حاکم بصره بسلطان مسقط پرداخته و برای سالهای بعد هم تعهد نموده است تعیین کرده است. از همه مهمتر این است که مینویسد: مصالحه و تعهد نامه حاکم بصره که ذارای مهر حاکم و اعیان بصره است، در مسافرت اخیر خود در مسقط دیده و مینویسد که کیفیت آن واقعه را باخط نیاء خود موجود دارم و چون نیایش وزیر و همه‌کاره سلطان مسقط بوده کمتر میتوان در اظهارات سدید، تردید کرد.

ولی سایر نویسندگان ایرانی کلیاتی نوشته و هیچ وارد جزئیات و تفصیل واقعه نشده‌اند و احتمال دارد همینکه دیده‌اند بحریه عمان وارد شط العرب شده است، پنداشته‌اند که برای کمک بصریها آمده‌اند. بعلاوه ممکن است که بعضی از افراد ورؤسای قشون که اکثراً ایلات و عشایر بوده‌اند، محض رجز خوانی و اهمیت دادن بقضیه چون بحریه عمان وارد شط العرب شده است، آنها را جزء دشمن قلمداد کرده‌اند که عمل خود را مهمتر جلوه دهند و مؤرخین ایرانی هم گفته‌های آنها را ملاک قرار داده بهمان صورت نوشته‌اند و بدبختانه یکی از نقاط ضعف ما تظاهر و خودستائی و مبالغه و اغراق است. بهر حال ما اظهارات هر دو دسته را نوشتیم تا خواننده، خود با امعان نظر و دقت در آن قضاوت کند.

فتح بصره بدست صادق خان زند

چنانکه در مقدمه هم گفتیم، صادق خان پس از تکمیل پل و عبور دادن قشون بساحل بصره، چون سلیمان آقا متسلم (حاکم) بصره حاضر تسلیم شهر نشد و مردانه بنای مقاومت گذاشت، چاره را در ادامه محاصره شهر و جلوگیری از ورود کمک و خواروبار و قطع مراوده آن با خارج دیدولی ساکنین شهر تحمل انواع سختی و مشقت کرده تارمق در تن داشتند دفاع کردند.

چنانکه قبلاً هم یادآور شدیم، صادق خان از یکطرف برای اینکه محصورین را از وصول کمک و خواروبار مأیوس کند و روحیه آنها را متزلزل سازد و از جهتی روحیه قشون خود را تقویت کند، در اطراف شهر بنای ساختن قلعه و سنگر و برج و بارو گذاشت. ولی معذک شهر نشینان، دست از مقاومت برنداشتند. عمر پاشا والی بغداد، خود چنانکه گفتیم در کردستان گرفتار مخالفت بعضی از رؤسا و پاشاهای آن سرزمین بود که شهریار زند هم بوسیله فرستادن قشون، آنها را تقویت میکرد، لذا مجال و قدرتی برای رسانیدن کمک به بصره نداشت و میترسید که اگر بغداد از قشون خالی شود، خود آن شهر از ناحیه کردستان بنخطر افتد.

بعلاوه طاعون عظیمی که در سال ۱۱۸۶ قمری (۱۷۷۲م) روی داده بود، توانی برای مردم بغداد و عراق باقی نگذاشته بود که در ۱۱۸۹ قمری بتواند بجنبگ دولت تازه نفس نیرومندی مثل دولت زندیه بپردازد.

طاعون عظیم

چون اشاره بطاعون عراق در سال ۱۱۸۶ کردیم، بی مناسبت نیست شرحی را که «تحفه عالم» در این خصوص نوشته است نقل کنیم: «این طاعون بهمه عراق سرایت کرد و روز اول، هفتاد هزار نفر در بغداد تلف نمود و در روز دوم و سوم از حساب درگذشت.

عبات عالیات که مشحون بافاضل و علما بودند، همه آنها درگذشتند؛ مگر معدودی که فرار کردند یا دراجل آنها تأخیری بود. «سید محمد زینا» که از ادبای روزگار بود، تاریخ آنرا (بطاعون عظیم) دید و چون امتداد بهم رسانید که سال ۱۱۷۸ داخل شود (الطاعون عظیم) فرمود و آن بلیه تا بصره و بوشهر سرایت کرد.

سکنه مشهوره بلاد (عراق) و دیهات و احشام بادیه نشین همه بمردند و من آنوقت در شوشتر بودم. مردمیکه از بصره و عراق عرب فرار کرده بودند، رو بشوشتر آمدند و آن مرض تا چهار فرسخی شهر نیز رسید و تدبیری که مردم شهر اندیشیدند، این بود که دروازه های شهر را بستند و نگذاشتند که احدی از طاعونیان تا دو ماه داخل شهر شوند و آذوقه و مایحتاج آنها بصحرائی که بودند، میفرستادند و برندگان آذوقه در نزدیکی آنها ریخته با آنها مخلوط نمیشدند.^۱

این بود که عمر پاشا قادر نبود بعد از آن همه صدمات که حتی آدم کافی برای اداره کردن امور در شهر نداشت، اقدام جدی بکند. حتی مجبور شد اشخاصی از بادیه نشینان کرد و عرب برای اداره امور مملکت، بشهر بیاورد. و چون آنها هم بکلی عاری از اطلاعات بودند، بر پریشانی اوضاع و از هم گسیختگی کارها افزود.

عمر پاشا قادر نبود در سال ۱۱۸۹ که هنوز بیش از سه سال از این بلیه نگذشته بود؛ در دو جبهه یا سه جبهه با قشون ایران بجنگد و خلاصه هر قدر متسلم بصره و مردم آن شهر استغاثه نمودند و کمک خواستند بجائی نرسید و عمر پاشا کمکی برای آنها نفرستاد. فقط با وعده های بی اساس که قشون حرکت کرده و قریباً خواهد رسید، آنها را بمقاومت تشویق میکرد.

گاه مینوشت قشون بفلان نقطه رسیده و یکبار نوشت که از بغداد حرکت کرده و قریباً بشماملحق خواهد شد. در صورتیکه اصلاً قشونی نفرستاده بود. فقط یکبار کتخداه خود (عبدالله کپیه) را با یک عده فرستاد که قبیله الخزاعل شیعه ساکن اراضی بین بغداد و بصره که طرفدار جدی صادق خان بودند، راه را بر آنها بستند و نگذاشتند از آنجا بگذرند و تلفات زیادی بر آنها وارد آوردند. روی این اصل، عمر پاشا بحال سرگردانی

باقی ماند و مردم بغداد بی اندازه نگران و قرین حزن و اندوه بودند^۱

صاحب گیتی گشا هم واقعه جلوگیری الخزاعل از قشون بغداد، بتفصیل شرح داده است و میگوید: شیخ حمود خزاعی که از مشایخ کبیر اعراب آن ولایت و محل توقف او مابین بغداد و بصره و دارای مذهب اثنا عشری است، در اثنای محاصره بصره بحضور صادق خان آمد و عهده دار جلوگیری از ورود قشون عمر پاشا به بصره شد. ولی هر چند انتظار کشید قشونی نیامد تا شیخ حمود مأیوس گشته و دوباره میل نمود که بحضور صادن خان شرفیابی حاصل کند ولی در غیاب شیخ حمود، قشون بغداد باطراف حله رسید و در آنجا خیمه و بارگاه افراشت، اما شیخ سلطان و شیخ احمد برادرزاده های شیخ حمود جلوی آنها را گرفته شکستشان دادند.^۲

نگارنده احتمال میدهد که صاحب گیتی گشا نام قبیله طرفدار صادق خان را که خزاعی نوشته اشتباه کرده و همانطور که مؤرخین عرب نوشته اند، حمود الحمود الخزعلی رئیس قبیله خزاعله بوده است و شاید هم ناسخ یا مصحح، خزعلی را خزاعی کرده اند. در این اثنا که بصره چنین محاصره بود که بگفته صاحب گیتی گشا خیال هم قوه عبور از خط محاصره نداشت و محصورین با انتظار کمک بغداد با تحمل همه نوع سختی مقاومت میکردند، یک عده از پاشاهای وان و موصل و دیار بکر و حلب و دمشق، با عده ای در حدود هفت هزار نفر وارد بغداد شدند و در نتیجه ورود آنها، اضطراب و نگرانی عمر- پاشا و مردم بغداد مرتفع گشت و روح تازه ای در کالبد افسرده مردم دمید. چند روزی که در بغداد رفع خستگی کردند، عمر پاشا تکلیف رفتن بصره بآنها نمود ولی آنها دست بدست کرده، هر کدام هر روز عذری پیش میکشیدند و بعد از چند روز، خبر عزل عمر- پاشا را در شهر انتشار داده؛ اعمال او را انتقاد کردند و گفتند که با ایران بدرفتاری کرده و این فتنه را او باعث شده است و اگر معزول شود، فتنه میخوابد.^۳

۱- بین الاحتلالین جلد ششم - صفحه ۵۲

۲- گیتی گشا صفحه ۲۰۰ تا ۲۰۲.

۳- تحفه عالم صفحه ۸۷ به نقل از بین الاحتلالین جلد ششم صفحه ۵۲ و ۵۳.

ملاحظه شود که فساد اخلاق و خود خواهی باعث چه اموری میشود. و اگر راست باشد که دولت عثمانی، پاشاها را برای جنگ فرستاده و پاشاها بوالی عراق پرداخته اند میرساند که فساد و خودپرستی رجال عثمانی تا چه درجه بوده است.

عین این شایعات را به «استانبول» نیز گزارش دادند و دولت عثمانی معتقد شد که این گزارش درست است و رفتار عمر پاشا منشأ اختلاف بین عثمانی و ایران است. علاوه بر آن، چنانکه اشاره کردیم، همین پاشاها بدرفتاری عمر پاشا را با شدت در میان مردم انتشار داده، افکار عمومی را برضد او برانگیختند، چنانکه همه مردم از او برگشته مورد نفرت قبایل کرد و عرب واقع شد. چیزی که باین شایعات کمک نمود این بود که (عبدالله بك شای) را هم کشت. این کار زشت، عاقبت بسیار وخیمی برای او در برداشت زیرا هم باعث نفرت مردم و هم موجب عدم رضایت دولت از او شد.

عزای میگوید: چون عمر پاشا از سلسله مملوکهای عراق بود که صدسال در عراق حکومت داشتند و فقط اسماً تابع دولت عثمانی بودند، دولت مزبور خواست از این وضعیت استفاده کند و بحکومت این سلسله خاتمه دهد. زیرا مملوکها برای آن دولت از ایران خطر ناگتر بودند و میخواست باین بهانه از دست آنها خلاص شود.

عزای ادامه میدهد: مأموریت پاشاها این بود که اصلاً بغائله مملوکها خاتمه دهند و از قضیه اختلاف با ایران و پاشاهای کرد استفاده نموده با سهلترین وضعی بمقصود خود نایل شدند.^۱ ولی عمر پاشا برخلاف شایعاتی که داده بودند، بمجرد رؤیت فرمان عزل، اطاعت کرد و امور عراق را تسلیم جانشین خود مصطفی پاشا نمود.^۲ و خود با اطرافینش از دجله عبور کرد در سمت «کرخ» محله غربی دجله چادر و خرگاه برافراشت تا وسایل مسافرت خود را فراهم سازد.

مصطفی پاشا با کبکبه و جلال وارد مقر حکومت گردید. ولی چنانکه گفتیم «مخالفین عمر پاشا» که عده آنها زیاد بود، ازین پیشامد استفاده نموده بنای تفتین گذاشتند و تأخیر حرکت او را مبتنی بر سوء نیت و نقشه کشی برای مخالفت با مصطفی پاشا جلوه داده و او را بنحوی که گذشت، از بین بردند.

۱- بین الاحتالین جلد ششم صفحه ۵۴ والتحقفة النیهانیة جلد بصره.

۲- بین الاحتالین همان جلد و صفحه.

ماجرای سیر والی بغداد

مرحوم عباس اقبال مینویسد: «سلطان عثمانی برای رفع بهانه کریمخان، سر عمر پاشا را بریده باسفری پیش خان زند فرستاد. «ازین قضیه پای کوشش امام احمد^۱ سلطان عمان وسایر مخالفین «صادق خان» سست شد و همه فهمیدند که دیگر مقاومت سودی ندارد.^۲»

اما سایر مؤرخین، هیچکدام ننوشته‌اند که سلطان عثمانی؛ سر عمر پاشا را برای کریمخان به شیراز فرستاد. سرجان ملکم درین باره میگوید:

«چون این خبر (خبر استیلاي صادق خان بر بصره) برجال قسطنطنیه رسید، از بیم آنکه مبادا ملکی بدان معتبری از دست رود؛ فرمان پاشاهای «وان» و «موصل» و «دیاربکر» و «حلب» و «دمشق» صادر شد که با هر قدر لشکر که توانند فراهم آورند و بجانب بغداد حرکت کنند. درابتداء چنان گمان میرفت که پاشایان مزبور، مأمورند که بمعیت پاشای بغداد باستخلاص بصره عزیمت کنند. اما بعد معلوم شد که ایشان مأمور بقتل عمر پاشا بودند که شاید قتل او، پادشاه ایران را از تسخیر بصره باز دارد. چون «عمر پاشا» بقتل رسید، سفیری بشیراز فرستادند تا امنای آن دولت را از این واقعه اطلاع داده بگویند که فرمان پادشاه ایران مجری شد و سبب معاندت مرفوع گشت. این صورت که مشعر برضعف خصم بود، موجب جرأت کریمخان گشته؛ ایلچی را بوعده‌های خوش آیند، مشغول ساخته با تمام وانجام تدا بیرخویش پرداخت و حاکم بصره بعد از سیزده ماه چون آذوقه نمانده بود، لاعلاج شده شهر را از دست داد.^۳»

۱- طوری که «سدید» و برخی دیگر از مورخین نوشته‌اند «سیدسلطان» پسر امام احمد بوده است که قشون بصره آورد.

۲- مرحوم عباس اقبال - رساله خلیج - صفحه ۱۱۲

۳- ترجمه فارسی - جلد دوم - صفحه ۷۵

چنانکه ملاحظه میشود سر جان ملکم هیچ نمیگوید سر « عمر پاشا » را بشیراز فرستادند و اگر معتقد باین قضیه بود، مینوشت سراو را برای خاطر کریمخان بریدند.^۱ من معتقدم که « ملکم » راجع بزمان رفتن سفیر عثمانی بشیراز هم اشتباه کرده است. زیرا میگوید: « چون عمر پاشا بقتل رسید، سفیری بشیراز فرستادند.. » و حال آنکه بموجب گفته گیتی گشا^۲ و نوشته عزاوی^۳، سفارت «محمد وهبی پاشا» بدر بار شهریار زند در حیات و حکومت عمر پاشا بوده است. گیتی گشا علاوه بر اینکه اسمی از فرستادن سر بشیراز نمیبرد، میگوید: «محمد وهبی افندی مکرر تقاضای عفو تقصیرات عمر پاشا و اطفای نائره غضب طبع معدلت پیرا و تسکین شعله قهر خدیو گیتی گشا کرد.»^۴ صاحب گیتی گشا در جای دیگر میگوید که سلطان عثمانی بقدری احتیاط را رعایت کرده است که در نامه خود اسمی از بصره و تخلیه بصره نبرده و نامه فقط محتوی مراتب وفا و مشتمل بر مراسم صدق و صفا و رخت بر بستن سلطان مصطفی^۵ از جهان فانی و تمکن عبدالحمید^۶ بر اورنگ سلطانی بوده و اصل موضوع را موکول بمذاکره شفاهی سفیر کرده است.^۷

با این ترتیب و با این احتیاط که در نامه خود رعایت کرده و حتی بروی خود نیاورده که نامی از بصره ببرد آیا معقول است سر عمر پاشا را بفرستد که بسی موهن تراز مطالبه بصره است؟ و آن گهی آیا میشود که نامی مؤرخ زندیه، ذکری از يك چنین امری بمیان نیاورد و البته اگر بود با طمطراق ذکر میکرد.

حتی صاحب فارسنامه ناصری که اقبال، بسیاری از مطالب خود را بی کم و کاست از او گرفته است؛ باز ذکری از فرستادن سر بشیراز نمیکند. فقط میگوید: « چون

۱- البته خواننده محترم بخاطر دارد که مؤرخین ترك و عرب تفصیل بریدن سر عمر پاشا را طوری دیگر مینویسند و میگویند که سر را به «استانبول» فرستادند.

۲- گیتی گشا - صفحه ۱۹۴ و ۱۹۵

۳- بین الاحتلالین - جلد ششم.

۴- گیتی گشا - صفحه ۱۹۵

۵- سلطان مصطفای سوم

۶- سلطان عبدالحمید اول

۷- گیتی گشا - صفحه ۱۹۴ و ۱۹۵

این اخبار (اخبار محاصره بصره) به قسطنطنیه رسید، جماعتی از پاشایان دیار بکرو موصل و وان را روانه بغداد نمودند که بر حسب خواهش پادشاه ایران، عمر پاشا را کشتند و باعث معاندت را برداشتند. الخ^۱

عبارت فارسنامه شبیه عبارت سرجان ملکم است و پیداست که از آن گرفته است. اینطور بنظر میرسد که مرحوم عباس اقبال، چون دیده است فارسنامه و ملکم، مطالبه سر عمر پاشا را از ناحیه وکیل و کشتن او توأم با فرستادن سفیر بشیر از ذکر کرده اند، تصور نموده است سری که مورد مطالبه «وکیل» بوده با سفیر بشیر از فرستاده اند و این تصور خود را يك واقعه تاریخی جلوه داده است، چنانکه در بسیاری از موارد که متعرض خواهیم شد مرحوم اقبال پندار و تصور و یا حدسیات خود را يك واقعه تاریخی جلوه میدهد و از آن نتیجه میگیرد.

حال آنکه طبق نوشته‌های مؤرخین عراق و ترك چنانکه بطور مفصل شرح دادیم، کشتن عمر پاشا بصورتی غیر از آن بوده است که «سرجان ملکم» مینویسد و سر را هم چنانکه گفتیم، به «استانبول» فرستاده اند نه شیراز. مؤرخین ترك و عرب مینویسند که اولیای دولت عثمانی از مشاهده سر عمر پاشا بسیار متأسف شدند و مصطفی پاشا بهمان علت معزول شد و حتی مینویسند که دولت عثمانی پاشاها را برای جنگ با ایران فرستاد و آنها بوالی پرداختند و بعد از اینکه او را کشتند، بر سر متصرفات او بنای نزاع با هم گذاشتند.

قحط و غلاء در بصره

چنانکه گذشت با اینکه از هیچ طرف کمکی برای حاکم و مردم بصره نرسید، بمدافعه خود ادامه دادند تا بکلی خواربار آنها تمام شد و مجبور بخوردن سگ و گربه و سایر حیوانات حرام گوشت شدند.

صاحب گیتی گشا گوید: «محاصره بجدی سخت شد که چون توهم میرفت شاید از جانب شطا العرب کسی بطریق شنا وارد شهر گردد، از اول شام تا آغاز صبح، تفنگچیها چهار فرسنگ دوش بدوش و زانو بزانو نشسته که حتی وهم و خیال نمیتوانست از خط

محاصره بگذرد و خود را بشهر رساند. از اینرو در شهر بصره از غلات و حبوبات اثری در فضای قلعه از جنس مأكولات جز آوازه الجوع، خبری نبود. نوایر آتش قحط، چنان مشتعل گردید و شعله غلاچنان زبانه کشید که خرمن ذخایر را برافروخت و نائره جوع در کانون طباع آن ولایت از فقراء و اعنیاء بمرتبهای سطوع یافت که مزرع جانها بشرازه خود بسوخت. صغیر و کبیر از شدت ناتوانی و الم پریشانی، یکباره از دست رفته، بر ناو پیر از شوق گرده نان، آفتاب پرست شدند. کار اهل دل بجان و خروش گرسنگان با آسمان رسیده آتش مطبخها مرده و چراغ دودمانها افسرده، رخت هستی خاندانها را رهن تنگدستی بغارت برده، بی نوایان پریشان، و پریشانان بی نوا از شدت غلاویم توقف را موجب هلاک و رهن جوع را خونریزی بی باک دیده، روز بروز، دسته دسته آهنگ فرار و روی نیاز بدرگاه عاجز نواز نواب سپهبدارگردون فراز^۱ آورده بانواع تفقدات مفتخر، بزرگان آنها باخذ انعام و خلعت و خردان باتیان جیره و مواجب مستظهر و در ظل عاطفت آن چنانکه درماندگان را مفر و رانندگان را مقر بود، از شور و شر دوران فتنه گر آسوده میگرددند.

شیخ ثوین^۲ ولد شیخ عبدالله منتفیج^۳ و شیخ ثامر برادرزاده او که بجهت اعانت بصریان در بصره متوقف بودند، عریضه عجز آمیزی نوشته استدعاء نمودند که اجازه دهند با اسباب و اموال خود از خط محاصره عبور کرده بجانب اوطان خود روند و خلاصه صادق خان دستور عدم مزاحمت آنها را صادر نمود و رفتند^۴.

۱- صادق خان زند.

۲- ثوینی.

۳- صحیح منتفیج است ولی چون عربهای سواحل خلیج فارس در موارد زیادی قاف را جیم تلفظ میکنند عوام منتفیج را منتفیج تلفظ مینمایند.

۴- گیتی گشا صفحه ۲۰۳ و ۲۵۴ و ۲۰۵.

سقوط بصره

گیتی گشا میگوید: «چون محاصره بطول انجامید و مدت توقف قشون در اطراف قلعه (شهر) بیک سال و کسری کشید و کار بصریان بنا توانی کشید، هر روز گروهی بیرون آمده به استظهارالدوله (صادق خان) پناه میاوردند و حتی عبدالرحمن حاکم قلعه (شهر) هم تقاضای تأمین کرد و چون اطمینان باو داده شد، هر روز جماعتی از اتباع خود را بیرون میفرستاد و صادق خان آنها را مورد نوازش قرار میداد و منجمله شیخ فضل عمو زاده شیخ عبدالله رئیس منتفج^۱ که در حدود ۱۲ هزار نفر و در اطراف بصره اتباع داشت و بصریان باو مستظهر بودند و بعلت بدگمانی حاکم بصره از او، او را از کنار شهر بداخل شهر برده بود، هم تقاضای تأمین کرد و تأمین یافت. لذا خود را کنار کشید و این قضیه یکباره سلیمان آقا را پریشان و در کار خود حیران ساخت. و از اینرو شیخ درویش کدخدای کل بصره را با جمعی از اعیان باردوی صادق خان فرستاد و تقاضای صلح نمود^۲ و روز ۲۸ صفر سلیمان آقا اسلحه را بزمین گذاشته بحضور صادق خان آمد و مورد نوازش واقع شد و روز دوم ربیع الاول صادق خان وارد شهر شد و بتعمیر خرابیها و مداوای خستگیها پرداخت^۳».

رفتار صادق خان با اهالی بصره

سرجان ملکم مینویسد: حاکم بصره بعد از سیزده ماه، چون آذوقه نمانده بود، لاعلاج شد و شهر را از دست داد. صادق خان بعد از آنکه بصره را گرفت باستمال قلوب

۱- یاقوت در معجم البلدان گوید - البیضاء آبی است متعلق به بنی عقیله، سپس بنی معاویه بن عقیل که المنتفق باشد و با آنهاست عامر بن عقیل .

۲- تحفه عالم مینویسد که سید نعمت الله جزایری ششتری که از جمله محصورین بود، برای مذاکره و کیفیت تسلیم شهر نزد صادق خان آمد (عزای - جلد ششم صفحه ۶۱)

۳- گیتی گشا از صفحه ۲۰۷ تا ۲۰۹ با قدری اصلاح عبارت.

ناس پرداخته و در رعایت خاطر خلق غایت جهد مبذول داشت^۱ .
ژنرال سایکس میگوید: صادق خان پس از سیزده ماه محاصره آنجا را گرفت .
نامبرده با شهر نشینان بعدالت و بخصوص با مهاجرین انگلیسی برفاقت و صمیمیت رفتار
نمود .^۲

سر ارنولد ویلسون راجع برفتار صادق خان با مردم بصره اظهار می کند ، فقط
میگوید : « بعد از تسلیم بصره ، عمال کمپانی هند شرقی که در حین محاصره مؤقّه خارج
شده بودند ، مجدداً مراجعت کرده و اموال تجارخانه را بدون کسر و نقصان یافتند^۳ .
سرجان ملکم درین باره میگوید : صادق خان روزی بوکیل انگریزی (انگلیسی)
در بصره گفت که در همه بصره فقط جائیکه قابل سکونت من است ، خانه تست . اما احترام
من بملت انگریز بقدری است که اگر دیوار این خانه از طلا بود ، از تو نمیگرفتم .
بالجمله تا فوت کریمخان در غایت آسودگی حاکم بصره بود .^۴

محمد صادق نامی نویسنده گیتی گشا که از طرز بیاناتش پیداست که بی اندازه
تحری صدق مینموده ، نیز همین معنی را تأیید میکند که صادق خان بعد از فتح بصره
با مردم آنجا خوش رفتاری کرده بر قلوب آنها که از شدت و طول محاصره مجروح شده
بود ، مرهم نهاد .

چنانکه میگوید : « شهر بصره از وصول کوبه انجم حشم ، رشک گلستان ارم شد .
معماران لطف و رأفت و کار آزمایان مودت و رحمت بتعمیر شکستگیها و مداوای خستگی-
های آن مملکت وسیع الفضا و اهالی آن دیار مسرت افزا که بعلت طول زمان انقلاب و
تواتر صدمات و تهاجم لجه پراضطراب اردوی نصرت انتساب ، بالضرورة راه یافته بود ؛
برداخته از شربت لطف چنان و داروی ترحات بیکران درد دل ستمدیدگان را قرین
صحت ساخته ، بذل لطف و کرم ، غبار حوادث از آئینه خاطر ملهوفین زدوده ابواب هزار
گونه بذل و انعام و درهای صد هزار قسم اکرام و احترام روی امیدواران گشودند .^۵

۱- ترجمه فارسی - جلد دوم - صفحه ۷۵

۲- ترجمه فخر داعی جلد دوم - صفحه ۴۰۷

۳- ترجمه آقای محمد سعیدی صفحه ۷۵

۴- سرجان ملکم ترجمه فارسی جلد دوم - صفحه ۷۵

۵- گیتی گشا صفحه ۲۰۹ - با قدری اختصار .

اگرچه این بیانات بیشتر عبارت پرداززی و حماسه سرائی است، ولی رویه پرفته پیداست که رفتار صادق خان وحشیانه و بد نبوده و جنبه مردم داری و حسن سلوک را بیشتر مرعی میداشته است.

ولی نویسندگان ترك و عرب فجایع زیادی به قشون صادق خان در باره اهالی بصره نسبت میدهند. مثلاً عزاوی به نقل از دوحه‌الوزراء ترکی مینویسد: «چون بعلت قحط، قوه مقاومت در بصریها نماند، سلیمان آقا متسلم بصره با مشورت اعیان، صحه بر این گذاشتند که با فرمانده قشون ایران وارد مذاکره شوند که با دادن تأمین عرض و ناموس و مال، شهر را تسلیم کنند و لذا در آخرین چهارشنبه ماه صفر سال ۱۱۹۰^۱ صادق خان وارد شهر بصره شد و فوراً متسلم (حاکم) و دفتری مدیر گمرک و سایر وجوه و اعیان شهر را توقیف و همه اموال علنی و مخفی آنها را ضبط و مصادره اموال دیگر آنها برآمد و روی این اصل، دست تعدی و تجاوز نسبت با اهالی دراز نمود و همه اهالی را از اعلی و ادنی غارت نمود و هیچکس را باقی نگذاشت که او را غارت و جریمه نکرده باشد. از اینرو ثروتمندان قادر بتهیه قوت روزانه نبودند و دست گدائی بسوی این و آن دراز میکردند و گرفتار فقر مدقع و احتیاج شدید بودند.^۲»

«بنهانی» فجایع زیادی را بصادق خان نسبت میدهد و میگوید: «علناً بنای سب و لعن صحابه پیغمبر بر منابر و مناره‌ها گذاشتند و روی این اصل، عده‌ای روبه بیابان گذاشته و فرار کردند و بعضی هم از طریق دریا فرار نمودند. سپس اعیان بصره را جمع کرده زنجیر نموده و آنها را شلاق میزد که اموال پنهانی خود را بیرون آورند و بامخدرات نیز همین رفتار میکردند و بعد از چهار ماه سلیمان بك را با جمعی از اعیان، مقید بشیراز فرستاد که آنها را درپیش روی شاه شکنجه کنند.^۳»

البته گفته‌های بنهانی زیاد طرف اعتماد نیست. زیرا همه مورخین میگویند که سلیمان آقارا با نهایت احترام روانه شیراز نمود. چنانکه عبداللطیف بن ابوطالب موسوی

۲- گیتی گشا مینویسد - روز دوم ربیع‌الاول صادق خان وارد بصره شد - رجوع شود به آخر فصل گذشته این کتاب.

۱- بین‌الاحتلالین جلد ششم - صفحه ۶۰

۲- التحفة النبهانیة جلد بصره - صفحه ۲۸۹ و ۲۹۰.

جزایری برادر سید نعمت‌الله جزایری معروف ، در تحفه عالم مینویسد :

«سید نعمت‌الله هنگام محاصره بصره ، در آن شهر جزء محصورین بود . عثمانیها او را واسطه صلح قرار داده نزد صادق‌خان فرستادند و او هم در خصوص کیفیت تسلیم‌شهر با صادق‌خان مذاکره نمود و موضوعی که باز محول شده بود ، با بهترین وجهی انجام داد و از صادق‌خان تعهد گرفت که متعرض جان و اعراض مردم نشود.^۱ روز دوم افواج قزلباش^۲ وارد شهر شدند و مردمیکه از لحاظ قحطی در مضیقه بودند نفسی براحث کشیدند .»

ولی مینویسد : «خطبه اثناعشری خوانده میشد و بر منابر و مناره‌های مساجد ، اذان جعفری میگفتند و پول را بنام ائمه اثناعشر سکه زدند .» اما این را هم اضافه مینماید که سردار ، طلای زیادی از مردم بدست آورد .

این بیان اخیر تا حدی گفته‌های مؤرخین ترك و عرب را تأیید میکند .

نویسنده اضافه میکند : سلیمان آقا و جماعتی از اعیان بصره از مسلمان وارمنی و یهودی بمعیت فرزندش علینقی‌خان روانه شیراز کرد و برادر نامهای بمن نوشت که با اسراء بخوبی رفتار شود و من آنوقت در ششتر (شوشتر) بودم و سلیمان آقا را با بعضی از از خواص همراهانش بمنزل دعوت کردم و آنچه لازمه مهمان‌نوازی و تسلی خاطر بود بجا آوردم . من سلیمان آقا را مردی مدبر و دارای عزمی قوی تشخیص دادم . بعد از چند روز عازم شیراز شدند و مورد اعزاز و احترام شاه واقع شدند . وی بعد از وفات شاه (کریم‌خان) مراجعت کرد و بمقام وزارت رسید^۳ .

ما از این گفته استنباط میکنیم که صادق‌خان پولهایی گرفته است . زیرا میگوید : طلای زیادی از مردم بدست آورد و معلوم است که پول را هم مردم بدون تهدید و فشار نمیدهند . این راهم میتوانیم استنباط کنیم که شروع بترویج و اجرای آئین جعفری هم کرده‌اند که با طبایع مردم آن خطه مخصوصاً در آن ایام ، سازگار نبوده است . ولی موضوع ازیت و آزار و مقید کردن سلیمان آقا و همراهانش و تازیانه زدن آنها که «نبهانی»

۱- البته اسمی از مال نمیبرد .

۲- قشون قشون صفویه قزلباش بوده و در آن ایام بطور اعم قشون ایران را در خارج قزلباش میگفته‌اند .

۳- در آن ایام در عثمانی ، ولات بزرگ را وزیر میگفته‌اند .

میگوید بی اساس محض میدانیم، چنانکه دعوت آنها بمهمانی از جانب «سیدعبداللطیف موسوی جزایری» مؤلف تحفه عالم در شوشتر حکایت از این میکند که آنها را محترمانه روانه شیراز کرده اند و در شیراز هم کریمخان زند (وکیل الرعایا) بطور محترمانه از آنها پذیرائی کرده است و اخلاق و صفات عالیه کریمخان هم جز این اقتضاء نداشته است. ولی چیزی که میرساند قشون فاتح بصره بدرفتاریهائی هم نسبت بمردم آنجا کرده این است که صاحب تحفه عالم مینویسد:

«برادرم (سید نعمت الله جزایری) بعد از حادثه بصره تصمیم گرفت که آهنگ عتبات نماید. ولی چون افواج قزلباش، آن حدود را احاطه کرده بودند و اوضاع بغداد نیز بر ما محپول بود و سردار (صادق خان) هم از دادن جواز مسافرت امتناع ورزید، این مسافرت میسر نشد ولی اقامت در آنجا (بصره) هم مشکل بود. زیرا کارهای قزلباش و اهل اهواز ناشایست و غیر قابل تحمل بود و اعمال مزبوره با عقیده او (سید نعمت الله) منافات داشت و از آن متأثر بود.»

عجیب تر این است که عثمانیها این حرکات را باو (سید نعمت الله) نسبت میدادند و او را منشأ این اعمال میدانستند و از جمله آن کارها این بود که سردار دستور داد قبر زییر را خراب کنند^۱ و حال آنکه از عشره مبشره بود (زییر یکی از صحابه حضرت رسول بود که در صدر اسلام و در جنگ جمل بقتل رسید).

بقعه زییر چهار فرسخ دور از بصره است. لذا سید نعمت الله فوراً بخدمت سردار (صادق خان) شتافته و عواقب این کار را نسبت برعایای ایران و قزلباش توضیح داده تا او را از این خیال منصرف سازد.

بهر حال قضاوت صحیح با آن تناقض گوئیهای مؤرخین بسیار مشکل است، زیرا طرفین، غرض و تعصب را در اظهارات خود دخالت داده اند. ولی چیزی که میتوان از مقایسه اظهارات طرفین استنباط نمود این است که تعدیاتی نسبت بسکنه بصره سر زده ولی مسلماً با آن شدت و قساوت که صاحب (التحفة النبھانیة) میگوید نبوده است که: «هیچ گناهی را نگذاشته باشند که مرتکب نشده باشند» و «هیچ هتک عرض و ناموسی

۱ - سیاحت نامه منشی بغدادی صفحه ۳۹ - و کتاب المعاهد الخیریة به نقل از بین-

نبود که خود (صادق خان) و سپاهیانش مرتکب نشوند و آنچه با مردم بصره کرده باشند، تا تار (مغول) با مسلمین نکردند.»

واقعاً و قتیکه انسان نسنجیده حرف میزند و معنی گفته‌های خود را درک نمی‌کند، هر چه بزبانش آمد، میگوید. شاید دنیا از بد و خلقت تا امروز فتنه‌ای سهمگین تر و بلائی عظیم تر از فتنه مغول ندیده و با اینکه قریب هزار سال از آن بلائی تباه‌کننده میگذرد، هنوز جهان اسلام و مخصوصاً ایران به آبادی قبل از فتنه مغول نرسیده است. نهانی قضیه استیلای صادق خان را تشبیه به فتنه مغول میکند و از خوانندگان کتاب خود خجالت نمیکشد.

البته نه آنطور بوده است که «نهانی» میگوید و نه هم منطبق با عبارت پردازانها و مدیحه سرائیهای گیتی‌گشا بوده است که میگوید:

« معماران لطف و رأفت و کارآموزان مودت و رحمت، بعمیر شکستگیها و مداوای خستگیهای آن مملکت وسیع‌الفضاء و اهالی آن دیار مسرت‌افزا که بعلت طول زمان انقلاب و تواتر صدمات و تهاجم لجه پر اضطراب اردوی نصرت انتساب بالضروره راه یافته بود، پرداخته و از شربت لطف چنان و داروی ترحمات بیکران درددل ستمدیدگان را قرین صحت ساخته با بذل لطف و کرم، غبار حوادث از آئینه خاطر ملهوفین زدوده بمرهم سخا و نعم، داغ دل داغدیدگان را معالجه فرموده ابواب هزار گونه بذل انعام و درهای هزار قسم اکرام و احترام، بر روی امیدواران گشود^۱. »

البته اگر اینطور بود، آنهمه طلا چگونه از مردم بدست می‌آورد؟ بلکه چنانکه گفتیم قشون عشایری غیر نظامی بعد از ۱۳ ماه محاصره بر شهر مستولی گشته و البته در مدت محاصره و جنگ زحمتهائی متحمل شده، مسلم است که بعد از مغلوب کردن دشمن و استیلاء بر آن، بدون اذیت و خرابی نخواهد بود. چنانکه مکرر دیده‌ایم، در همه جا و همیشه این روحیه وجود داشته است.

مثلاً در زمان سلاجقه کرمان در اختلاف بین شاهزادگان آن خانواده، هر کس بر پایتخت یا شهری مستولی میشد، علاوه بر غارت اموال، شهر را آتش میزد و آنرا

بویرانهای مبدل میکرد^۱.

هنگام تَمرد محمد تقی خان شیرازی در عهد نادرشاه افشار چنانکه قبلاً گفتیم، بعد از مغلوب شدن محمد تقی خان، مدت چهار یا پنج ساعت قشون نادر شهر را غارت کرده، خانه‌ها را خراب نموده، زنان و کودکان را اسیر کرده، مردان را کشته و دوکله منار بزرگ از مردم بیگناه شیراز که اصلاً راضی بتمرد محمد تقی خان نبودند برپا کردند. حتی از غارت بقاع متبرکه و مساجد هم چشم نپوشیدند. اسباب و قندیل‌های طلا و نقره و ظروف و فرشهای آنها را بردند، دختران و پسران شیرازیان بتصرف افغان و ازبک و ترکان درآمده، در اقصی بلاد ممالک ترکستان مثل برده خرید و فروش کردند^۲.

البته همه از فجایعی که آقا محمد خان قاجار در کرمان مرتکب شد، اطلاع داریم. آن پادشاه بی‌رحم، علاوه بر چشمهائیکه بیرون آورد؛ بگفته سرجان ملکم: در قتل و غارت کرمان جمعی از زنان و اطفال اعظم بلد، بدست سپاهیان افتاده باخویش بردند و هر قدر شیخ محمد لحسائی شفاعت کرد؛ فائده نبخشید و حال آنکه آقا محمد خان بی‌اندازه بر قشون خود مسلط بود.

امرای عرب نیز در جنگهای بین خود، امیر غالب نسبت بقوم امیر مغلوب مرتکب فجایع بسیار وحشت‌زائی شده‌اند. مثلاً در جنگ سال ۱۳۱۸ قمری در واقعه صریف که بین ابن رشید^۳ امیر حایل و مبارک بن صباح^۴ و ابن سعود روی داد، ابن رشید غالب، فجایعی نسبت باهالی «نجد» که هیچ‌گناهی نداشتند و در جنگ هم شرکت نکرده بودند، مرتکب شده که از شنیدنش رعشه بر اندام انسان مستولی میشود.

در اینصورت اگر احیاناً تعدی و بی‌اعتدالی از ناحیه افراد قشون صادق خان سرزده باشد، بسیار کم و ناچیز بوده است. زیرا تا اندازه‌ای که ما بر اخلاق کریم خان واقفیم و تا حدی که راجع بروش صادق خان در قشون کشیهایش دیده‌ایم، کمتر از دیگران

۱- در این قسمت رجوع شود بتاریخ سلاجقه کرمان تألیف: محمد بن ابراهیم یزدی.

۲- فارسینامه ناصری جلد اول - صفحه ۱۹۴ - به نقل از روزنامه میرزا محمد کلانتر (روزنامه میرزا محمد کلانتر چاپ مرحوم عباس اقبال)

۳- ابن رشید از امرای مکه بود.

۴- مبارک بن صباح - جد اعلی شیوخ فعلی کویت.

پیرامون ظلم و تجاوز شدید بجان و ناموس مردم میگشته‌اند و در قشون کشی بصره ، چنانکه از قول مؤرخین بیگانه شاهد آورده‌ایم ، رفتار او مخالف با ادعای بعضی از نویسندگان عرب علی‌الخصوص سفسطه پرداز «محمد بن خلیفه نبهانی» بوده است .

بهر حال بی‌اینکه بخواهیم قشون صادق‌خان را معمول و مبری از عیب بدانیم ، نمیتوانیم ادعای مبالغه‌آمیز و نویسندگان ترك و عرب همه را تأیید کنیم . خلاصه بصره بصورتی که گفتیم بتصرف قشون ایران درآمد و پس از چهار ماه ، چون دیگر کاری نبود که مستلزم توقف بیشتر صادق‌خان باشد ، بشیراز بازگشت و حکومت بصره را به علی‌محمد خان زند که در آن سفر با او بود ، واگذار کرد .

حکومت علی محمد خان زند در بصره

علی محمد خان جوانی بسیار دلیر ولی خام و ناپخته و بی اندازه مغرور بود و فقط به شجاعت و دلیری خود اتکاء داشت. بگفته گیتی گشا: بنای کار و اساس کردار بر لہو و لعب نهاد.^۱ و طوریکه سر جان ملکم میگوید: بین دو قبیله عرب نزاعی اتفاق افتاد. علی محمد خان خویشتن را شامل کرده کار بمجارت انجامید و در آن مجاربه جمعی کثیر از ایرانیان و علی محمد خان که سردار ایشان بود، بقتل رسیدند^۲ ولی گیتی گشا قدری مشروح تر مینویسد و میگوید:

« طایفه منتفج (منتفق) که بزور شمشیر و تدبیر نواب سپهر رکاب (صادق خان) اندکی آرام شده بحوالی دام رسیده بودند، چون بیم و تشویش داشتند؛ بنا بعادت و رسم خویش کلام الله مجید را نزد علی محمد خان فرستاده بودند که وثیقه در ظہر آن نوشته و مختوم و مهور داشته مرسل و آن را نامه امان و حرز جان خود سازند و باطمینان خاطر بکاری که سزاوار باشد، بپردازند. کلام الله را علی محمد خان بر حسب تمنای آنها مختوم و مرسل آن جماعت داشت که مطمئن، از وسعتگاه بادیه بخشکی آمده بادل بی غش، در سر انجام پیشکش بودند که علی محمد خان بدون باعشی، فوجی از لشکریان را مأمور چپاول آنها نمود و حکم بتاخت و تاراج اسباب و اموال قبایل و اسرنسوان و رجال آنها (داده) زبان بی اعتدالی گشود.

جماعت مزبور از فساد رأی خان بی خبر و غافل از آسیب آن شور و شر، چون آن حالت را ملاحظه نمودند، معدودی که حاضر بودند بر کمیت دلیری سوار و جولانگر میدان کارزار (شدند) و لشکر علی محمد خان راه فرار پیش گرفته.

۱- تاریخ گیتی گشا - صفحه ۲۱۲

۲- تاریخ ایران تألیف سر جان ملکم - ترجمه فارسی - جلد دوم صفحه ۷۵

وقوع این واقعه موجب غیظ و غضب علی محمد خان گردید و لذا با نفس نفیس، خویشتن را مهیای تغدیب آن گروه انبوه گردانید و با افواج لشکر که در اختیار داشت، بجانب صحراء مسکن آنها روی نهاد.

هر چند بزرگان آن طایفه شفیع برانگیختند، بعلت غرور پرزور خان مفید نیفتاد^۱ و دیگر باره سادات آن قوم با کلام الله مختوم و ممهور و مرسول و مهم سازی باج و تحصیل خراج که ایشان را ناگوارتر از زهر در مزاج بود، قبول کردند. آن هم در مزاج خان مفید نیفتاد و چون جماعت مزبور مأیوس از رحمت خان شدند، متوسل بسیف و سنان گشته، برای استیصال علی محمد خان، اراضی میدان و غا را آب انداخته صحراء را دریا کردند. از اینرو لشکریان ایران در آب و گل فروماندند، بسیاری تلف شدند و بعضی خود را به کلیطها^۲ رسانیده جانی از مهلکه بدر بردند. در این اثناء غلامی سیاه از پشت سر، کتاره‌ای که در دست داشت چنان بردوش علی محمد خان نواخت که بعد از دو ساعت، آن جوان تهمتن؛ جان بجان بخش داد. مهدی خان برادرش هم در آن معرکه از بین رفت. بعضی از لشکریان گرفتار گشته و برخی مقتول شدند، و فوجی باعانت کلیط و گروهی از عرصه میدان باحالی زار، جان از مهلکه بیرون بردند. علی همت خان برادر کوچک علی محمد خان و محمد حسین خان بهبهانی که محافظ بصره بودند، واقعه را با پیک بادپای بعرض کریمخان رسانیدند.^۳

مراجعت صادق خان به بصره

چون^۴ خبر قتل علی محمد خان و برادرش مهدی خان و شکست قشون ایران بکریمخان رسید، برای تلافی این شکست باردیگر صادق خان را با قشونی جرار و اسلحه کافی روانه بصره کرد و پس از ورود او عشایر و متمرذین متفرق گشته رو بصحرا نهادند و لذا دوباره نظم و امنیت برقرار گردید ولی در همان حین که مشغول تدارک و تجهیز قشون جهت رفتن صحراء و سرکوبی متمرذین بود، خبر درگذشت کریمخان رسید^۴ و

۱- گیتی گشا - صفحه ۲۱۲ و ۲۱۳.

۲- یکنوع از قایقهای آن روز.

۳- گیتی گشا صفحه ۲۱۱ تا ۲۱۴.

۴- گیتی گشا صفحه ۲۱۵.

همه خیالات و نقشه‌ها ، باکریمخان در خاک مدفون گشت .

بازگشت فوری صادق‌خان از بصره بشیراز

چون صادق‌خان داعیه سلطنت داشت ، بمجرد شنیدن خبر فوت برادر و الاتبار خود باقشونی که همراه داشت ، چاپاری آهنگ شیراز نموده بصره را بحال خود گذاشت و چون اوضاع ایران بعلت اختلاف رؤسای خاندان زندیه بر سر تاج و تخت به زدو - خورد کشید و اوضاع مملکت بحدی پریش و زار و غیر ثابت بود که نمیتوانستند بخارج بپردازند ؛ عثمانیها در سال ۱۱۹۳ هجری قمری از موقع استفاده نموده ، بی دردسر بصره را مسترد ساختند .

سرانجام سلیمان آقا حاکم بصره

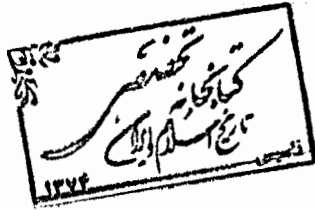
چنانکه گفتیم سلیمان آقا حاکم بصره را صادق‌خان با جمعی از بزرگان و اعیان بصره باتفاق فرزندش علی نقی‌خان روانه شیراز نمود . بقراریکه مؤلف گیتی گشامینویسد و صاحب تحفه عالم و سایر مصادر ایرانی آنرا تائید مینمایند از همان اوان ورود بشیراز مورد احترام کریم‌خان زند واقع شد و البته این تکریم و احترام صحیح هم هست .

ولی مصادر عثمانی و عرب از قبیل دوحه لوزراء و بین‌الاحتلالین مینویسند که در آغاز امر او را حبس کردند ولی بعد او را رها نموده تحت نظر قرار دادند . و بواسطه وفور علم و دانش ، مورد توجه زکی‌خان قرار گرفت . و چون صادق‌خان بصره را گذاشت ، زکی‌خان حکومت آنجا را باو تفویض نمود و باتفاق نماینده زکی‌خان وارد « حویزه » شد . ولی موقعی بآنجا رسید که عثمانیها بلامانع بصره را متصرف شده نعمان افندی را بحکومت آنجا منصوب کرده بودند . از اینرو در حویزه توقف نمود و با اعیان بصره بنای مکاتبه گذاشت و همه بحکومت او راضی شدند . اما شیخ ثامر المنتفق که رئیس مهمترین قبیله آن خطه است ، راضی نشد . حسن پاشا والی بغداد نیز با حکومت او مخالفت کرد . لذا ناچار شد در حویزه بماند ولی در این اثناء جنگ سختی بین المنتفق و قبیله الخزاعل در گرفت که شکست بر المنتفق وارد آمده ، « شیخ ثامر » رئیس آنها کشته شد و شیخ ثوینی که روابط دیرینی با سلیمان آقا داشت بریاست قبیله انتخاب شد . او سلیمان آقا را آورده حاکم بصره نمود . سلیمان آقا نیز نعمان افندی را گرفته حبس کرد و سپس

با ذکر شرح خدمات خود هنگام محاصره بصره ، حکومت آنجا را رسماً از دولت عثمانی تقاضا کرد و دولت هم حکومت بصره را با لقب وزارت باو عنایت کرد .

بعد از آن مقام ولایت بغداد با انضمام بصره با لقب وزارت باو عنایت گردید و سلیمان پاشا نامیده شد . او یکی از ولات بسیار خوب و عادل عراق بود و با ایرانیها و زوار و سکنه عتبات بسیار خوش رفتاری میکرد و روی اصل عدالت و مردم داری ، در عهد او؛ عراق بسیار معمور و آباد گشت و مردم برای اینکه از عدالت و مردم داری او استفاده کنند از هر جا بآن خطه روی آوردند .

و بدین ترتیب ، با درگذشت وکیل الرعایا - کریمخان زند ، ایالت بصره که با آن زحمت و خون جگر ؛ بتصرف ایران درآمده بود ، بدون هیچگونه مقاومتی باردیگر ضمیمه خاک عثمانی شد و سلطه ایران بر آنجا خاتمه یافت .



نقشه‌های ضمیمه:

- ۱- عزیمت میرمهنا به خارکو، خارك، کویت و بصره و خط سیر اخراج هلندیها.
- ۲- اعزام نیرو از طرف شهریارزند به بصره و خط سیر قشون کشی امام مسقط و عمان.
- ۳- چگونگی اعزام کشتی جنگی از طرف نیروی دریائی انگلیس برای سرکوبی بنی کعب در شط العرب.
- ۴- محل نبرد و برخورد طوایف بنی کعب با انگلیسی‌ها و عثمانیها - شکست انگلیس و اعزام قوای کمکی آن کشور.

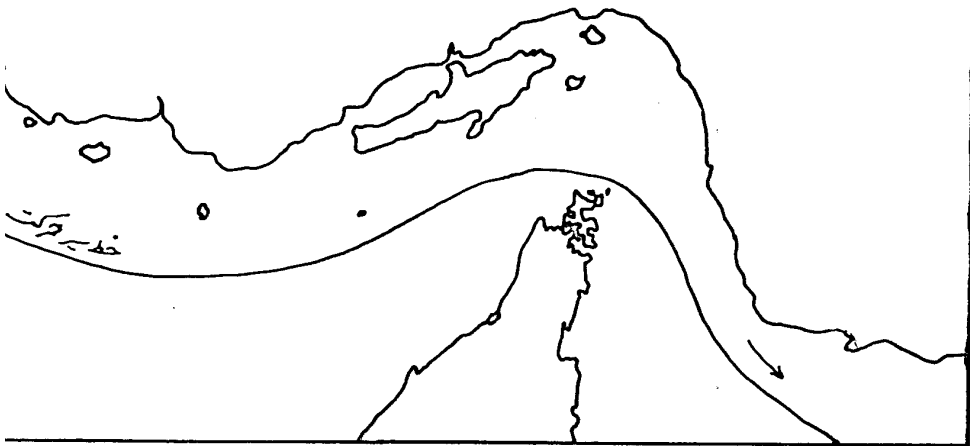


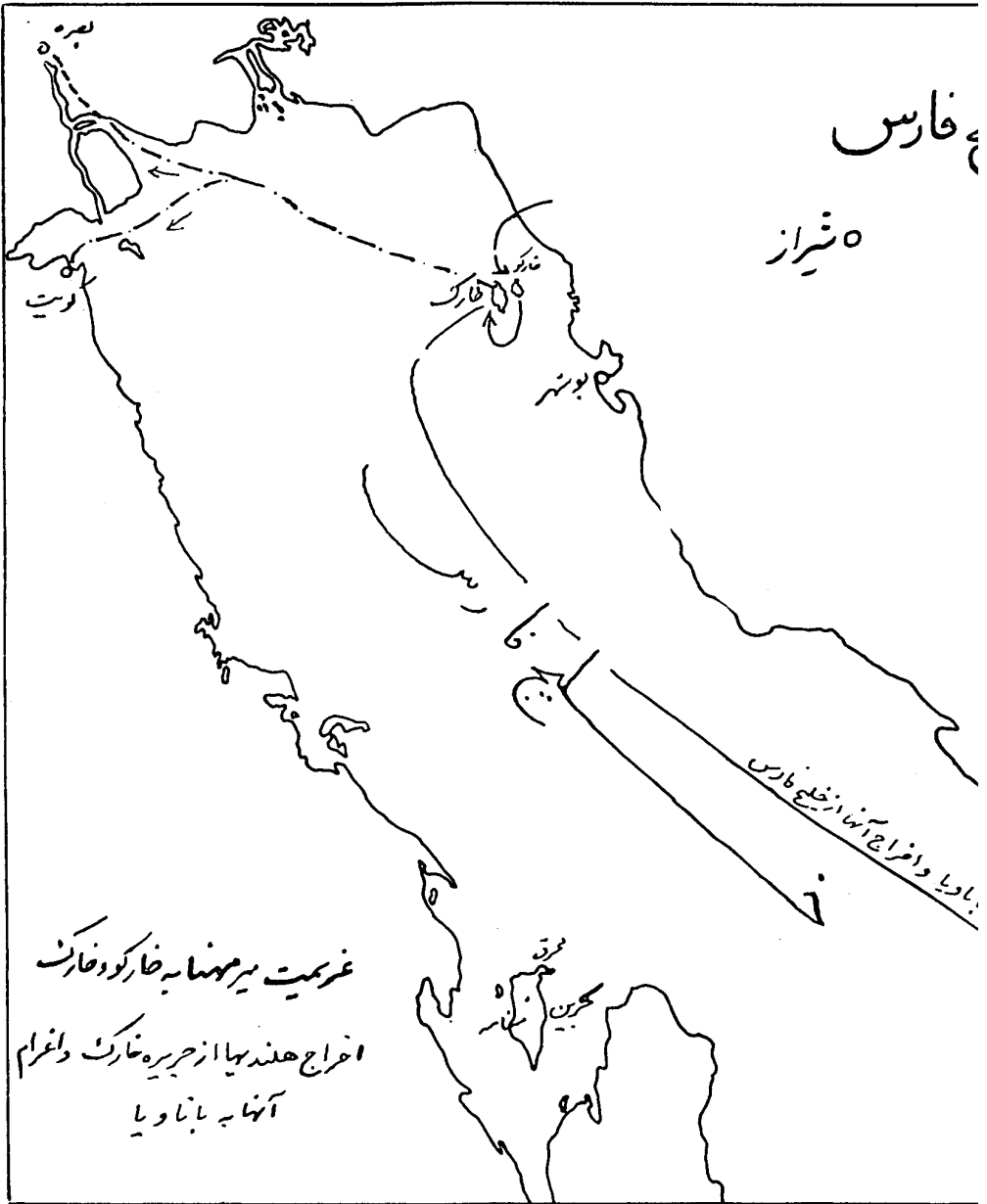
تهیه شده در مؤسسه جغرافیائی و کارتوگرافی سحاب .

پایان کار هلندیها

خط سیر هلندیها پس از خروج از خاک

سر حرکت سیر ما از خاک به کویت و لهره





فارس

شیراز

بایا و افراج آنها از خلیج فارس

غریمیت بر مهنابہ خارکو و خارک
 افراج هند یا از جزیرہ خارک و انگرام
 آنها به باناویا

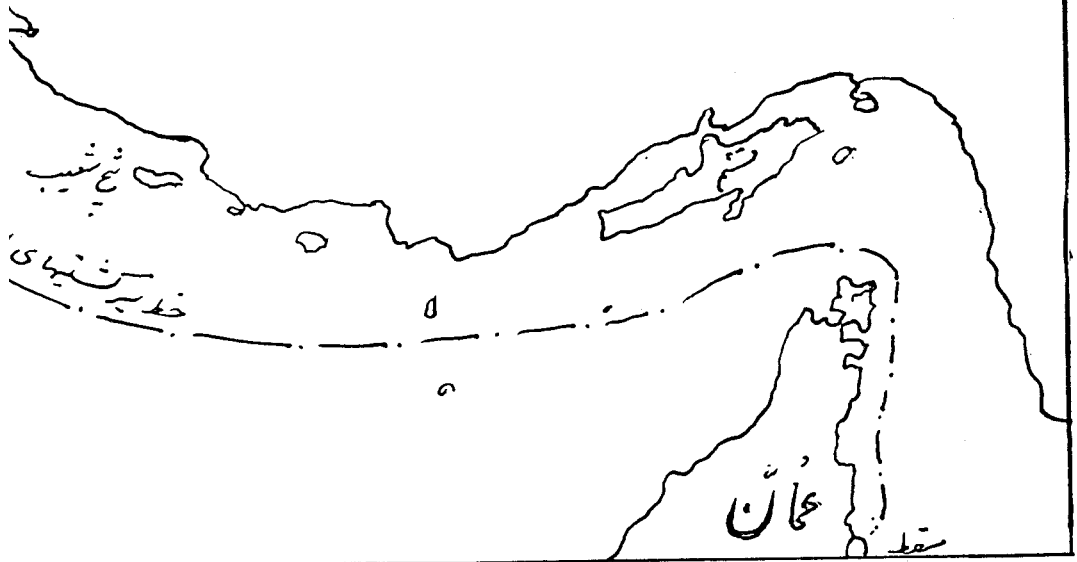
ضمیمہ کتاب خلیج فارس

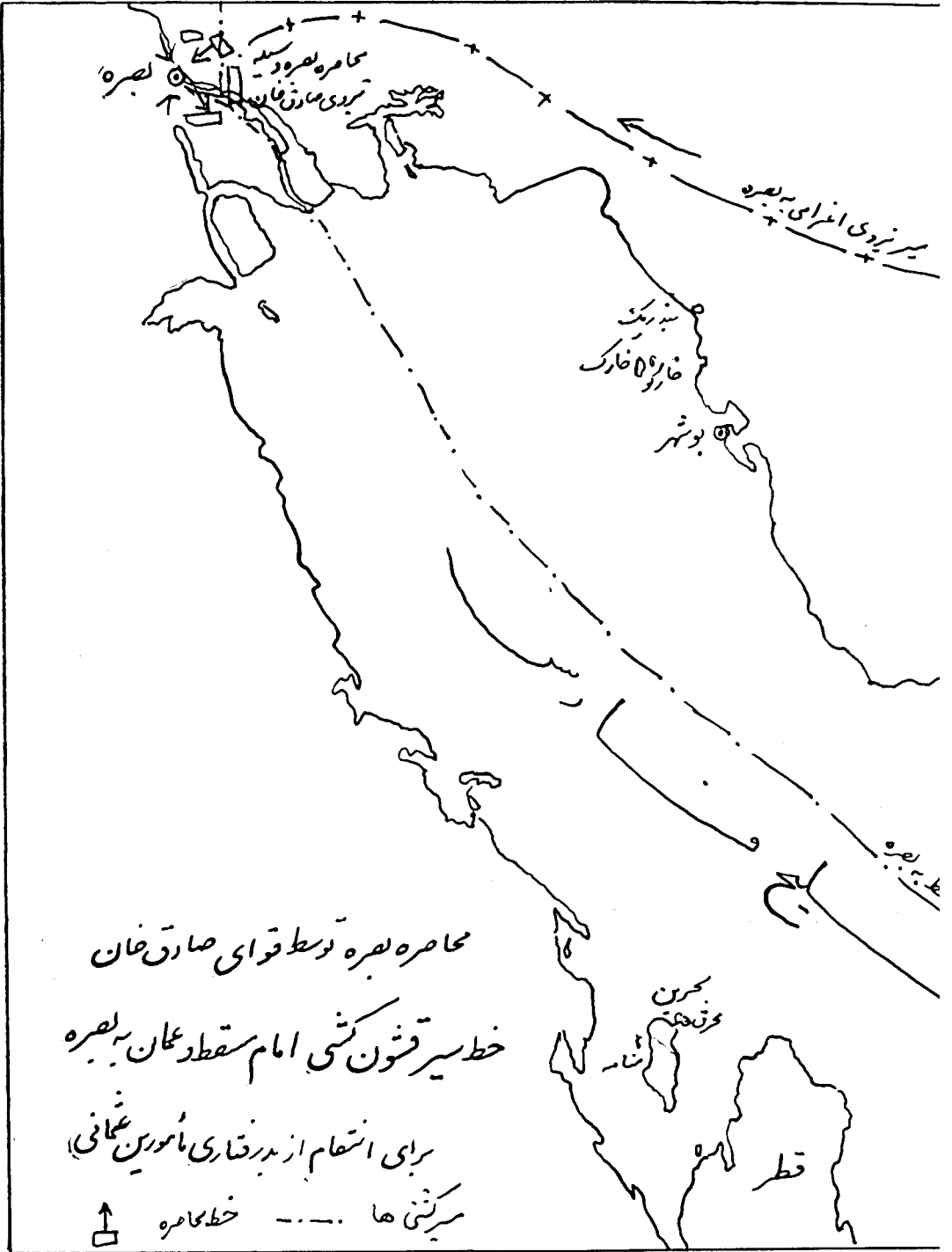
1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

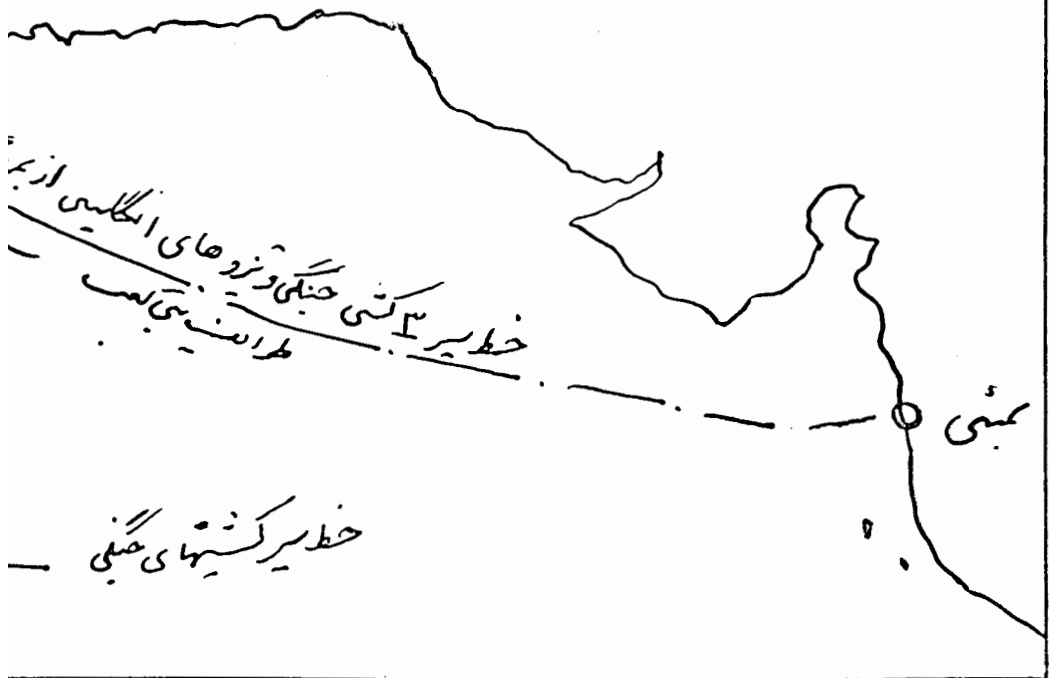
اعزام نیرو از طرف شهریارزنده
به بصره و محاصره بصره توسط
قوای صادق خان

شیراز ۵

خط سبز نیرو با علامت
نشان راه شده







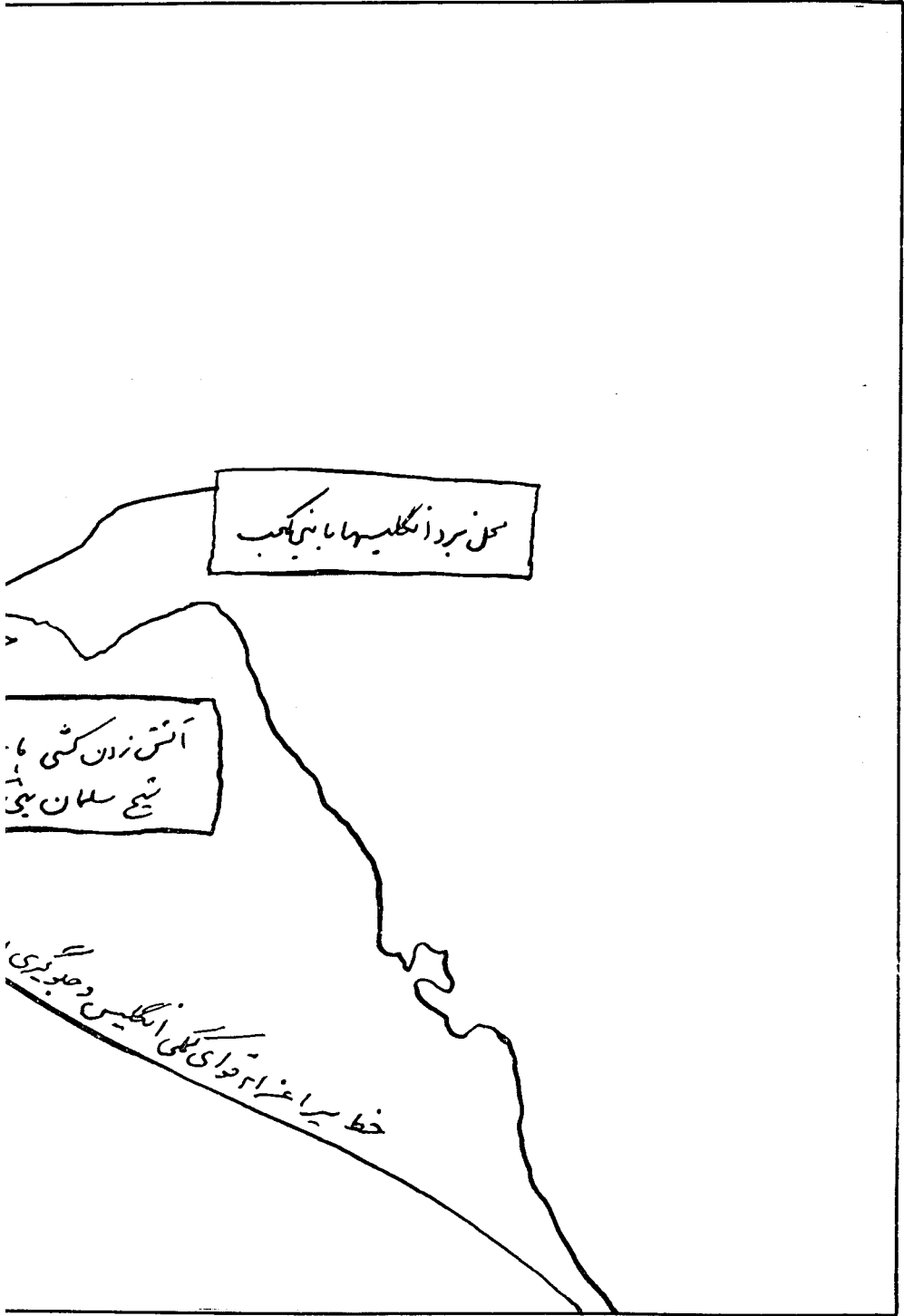


کشور شاهنشاهی ایران

خلیج فارس

ری برای زبویا

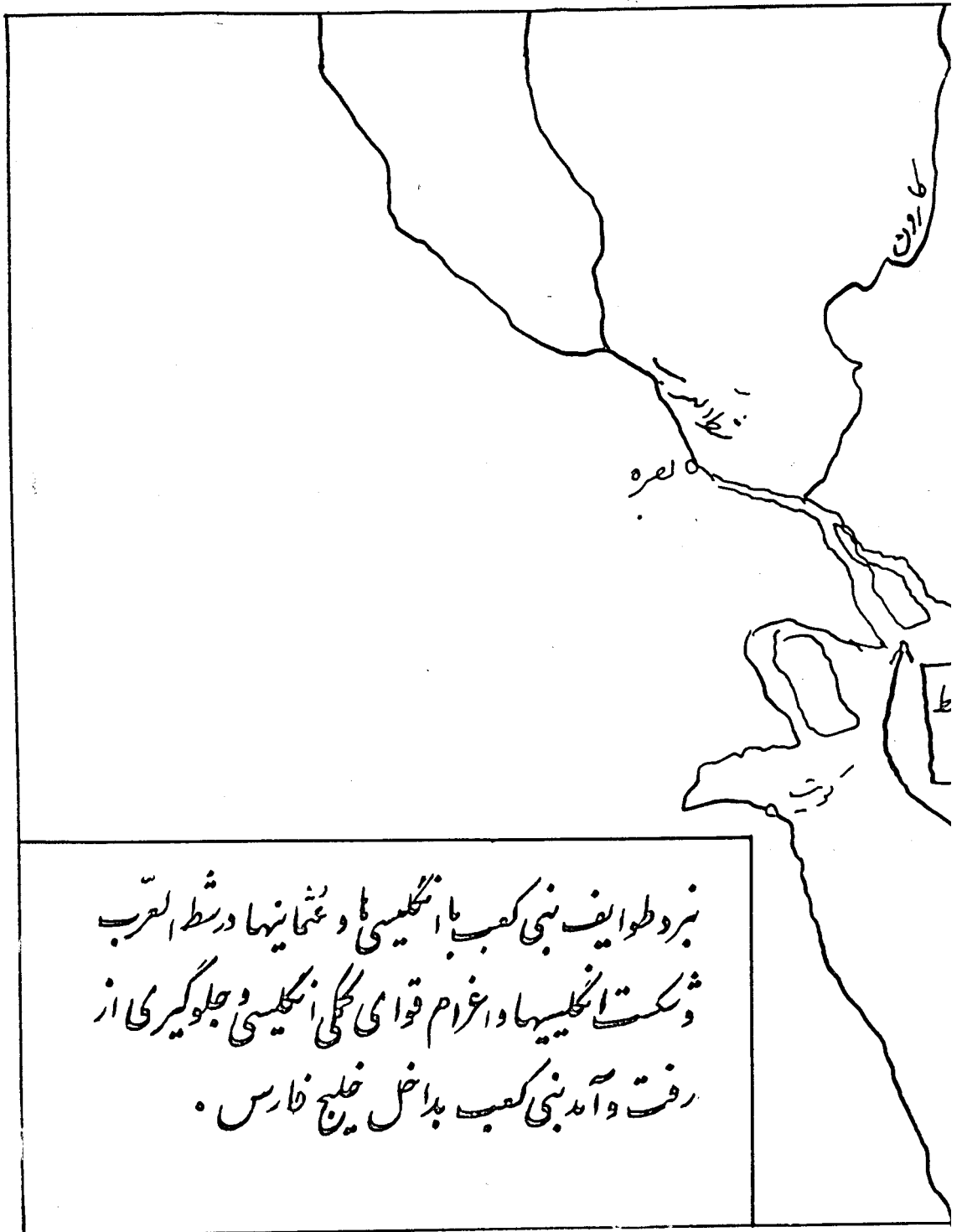
خط سیر انعام گشتی های جنگی انگلیسی
از بمبئی به خلیج فارس و شط العرب برای
سرکوبی بنی کعب



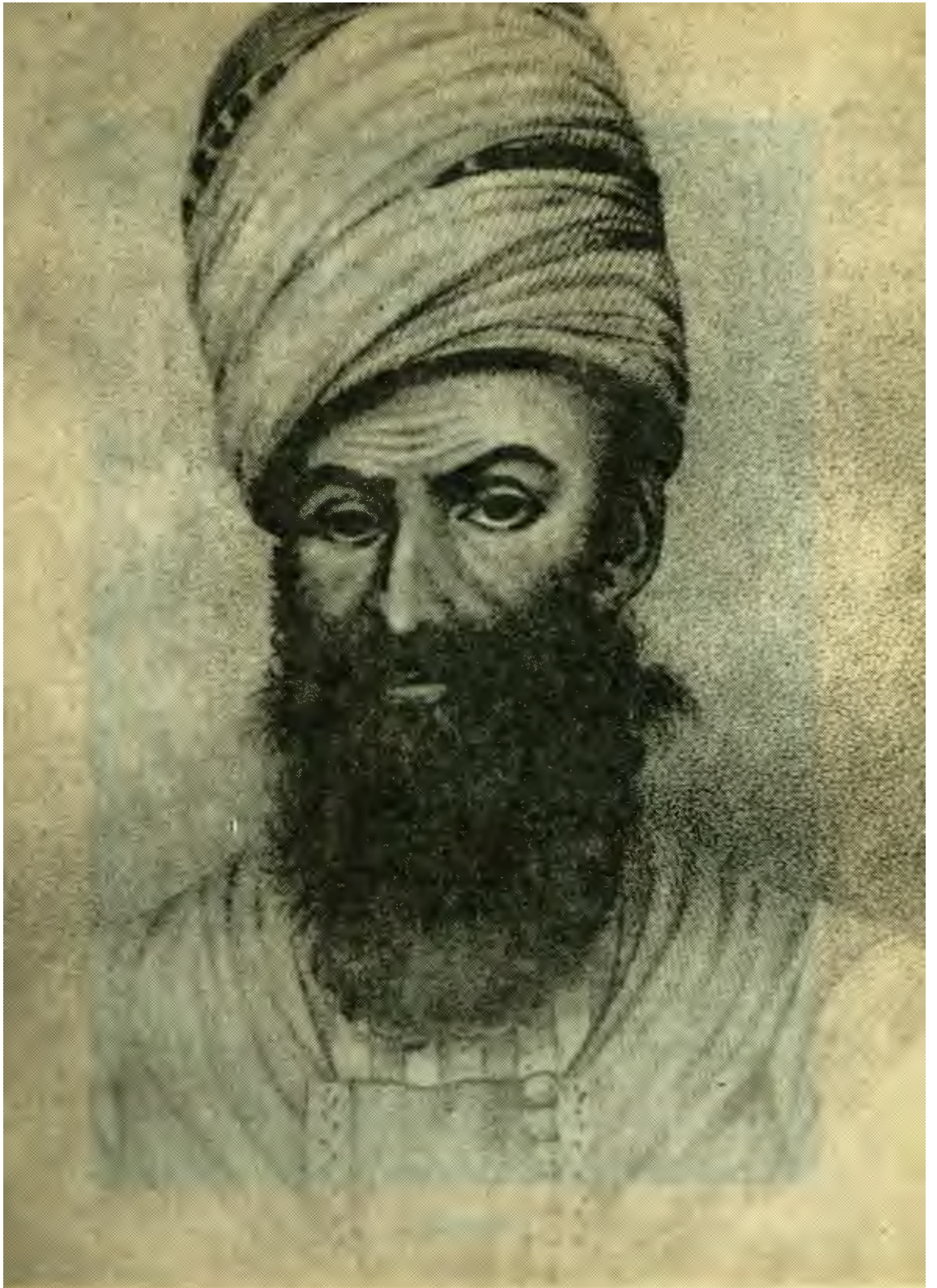
محل برداشت گلیسرها با بن کعب

آتش زدن کشتی با
شیخ سلمان بی

خط سیراغزای کشتی انگلیس در جنوبی



نبرد طوایف نبی کعب با انگلیسی ها و عثمانیها در شرط العرب
و شکست انگلیسیها و اغرام قوای محلی انگلیسی و جلوگیری از
رفت و آمد نبی کعب بداخل خلیج فارس .



کریمخان زند (وکیل الرعایا)



لطفعلیخان

فهرست اعلام

ابو الحارث ارسلان : ۱۴
 ابو العباس عبدالله سفاوح : ۱۴
 ابو القاسم عبدالله بن احمد کعبی : ۱۲
 ابو القاسم نجم : ۲۴-۱۷
 ابو امیه انس کعبی : ۱۲
 ابو تمام : ۵۲
 ابو جعفر حجاج : ۱۳
 ابو علی جبائی : ۱۸-۱۷
 ابو هاشم عبدالسلام : ۱۸-۱۷
 ابی ظبیان عبدالرحمن جدیع : ۱۲
 اتابک ابو بکر بن سعد زنگی : ۳۰
 استظهارالدوله : ۶۸-۵۷-۵۲
 اصطخری : ۲۹-۱۵
 اعراب : ۶۲-۲۳
 افراسیاب پاشا : ۱۷-۱۵
 افشار : ۲۱
 الله : ۷۷-۷۶
 المتوکل علی الله : ۵۲
 المسترشد بالله : ۱۴
 المستنصر بالله : ۱۵

الف

آغامحمد خان قاجار : ۱۱-۳۲-۳۳-
 ۷۴-۴۴
 آل ابوسعید : ۵۶
 آل افراسیاب : ۱۶-۱۸-۲۷-۲۸
 آل ابومهییر : ۱-۴۱
 آل بویه : ۱۵
 آل حرم : ۳۶
 آل سعود : ۴۱
 آل کثیر : ۲۰
 آل مذکور : ۱-۲
 اباضیها : ۳۸
 ابراهیم : ۱۳
 ابن اثیر : ۱۲-۱۶-۱۷
 ابن بطوطه : ۱۳
 ابن حوقل : ۲۹
 ابن رشید : ۷۴
 ابن سعود : ۷۴
 ابن مسلمه : ۱۵

المعتصم بالله : ٥٢

القائم بامر الله : ١٤

امام احمد : ٦٤

امام رضا (ع) : ٤٦

امام شوشتری : ١٧-١٨-١٩-٢٢-٢٣

٢٦-٢٩-٣٠-٣٢

اميرگونه خان : ٣٥

امين پاشا جليلی : ٥٠

ت

تاتار : ٧٣

تتش سلجوقی : ١٣

ترك : ١٨-٢٠-٢٧-٤٣-٤٨-٤٩-٥٠

٥١-٤٥-٤٦-٤٧-٧٠-٧١-٧٤-

٧٥

ترکان : ١

ث

ثوينی : ٦٧

ج

جعفر خان : ١١

جعفری : ٧١

جواسم : ١-٣٨

چ

چعب : ١٧-٢٤-٥٦-٥٧

ح

حاج ابراهيم خان اعتمادالدوله : ١١-

٣٣

حاج علی پاشا : ٤٩-٥٠-٥١

حاج عليقليخان كازروني : ١١

حارثه : ١١

حزن : ١٢

ب

بابان : ٤٢

بريطانی : ٤

بساسیری : ١٥

بكر : ١٣

بكر بن وائل : ١٣

بندر : ٢٠

بنی العباس : ١٣-٤١

بنی امیه : ٤١

بنی حزن : ١٦

بنی حنیفه : ١٣

بنی خالد : ٢٢-٢٨

بنی خفاجه : ١٢-١٣-١٤-١٥-١٦

بنی سعد : ٣١

بنی عقیل : ١٣

بنی عقیله : ٦٨

بنی قیصر : ٣٠

بنی كعب : ١٢-١٣-١٦-١٨-١٩-٢٠

٢١-٢٢-٢٦-٢٧-٢٨-٣١-٣٣-

٣٤-٤١-٥٤

بنی لام : ٢٩

بنی معاویه : ٦٨

رحمه ، ۱۹
رسول اکرم : ۱۲
رضاشاه پهلوی : ۲۲-۸
رضا قلیخان : ۱۱
رضاقلی خان هدایت : ۵۶

ز

زبیر ، ۷۲-۴۸
زکیخان زند : ۳۸-۳۷-۳۶-۳۱-۲۷
۷۸-۴۵-۳۹
زند : ۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۶-۱۱-۹
۳۲-۳۴-۳۷-۴۰-۴۱-۴۴-۴۶
۴۷-۶۴-۶۵
زندیه : ۶۵-۶۰-۵۳-۳۲-۲۸

س

ساسانیان : ۴۶-۱۳
سایکس : ۴۳-۴۲-۴۰-۸-۶-۵-۴
۴۵-۵۶-۶۹
سدید : ۵۹-۵۸
سر آرنولد ویلسون : ۵۳-۳۳-۲۶-۸
۵۴-۵۶-۶۹
سرحان ملکیم : ۴۲-۳۷-۳۶-۱۱-۴
۴۳-۴۵-۴۶-۵۰-۵۳-۵۶-۶۴
۶۵-۶۶-۶۸-۶۹-۷۴-۷۶
سرجان : ۱۹
سعدون : ۵
سلاجقه : ۷۳
سلجوقیان : ۴۶
سلطان : ۱۴

حسن پاشا : ۷۸
حسن سلطان : ۳۷-۳۶
حسین پاشای دیری : ۱۸
حضرت رسول : ۷۲
حمدانیهها : ۱۳
حمود الاحمود الخزاعلی : ۶۲
حنیفه بن لجیم : ۱۳
حیدر قلیخان زنگنه : ۴۸-۴۷

خ

خالد بن رجل بن کعب : ۱۲
خزاعل : ۷۸-۶۱
خزاعه : ۱۲
خضر : ۱۳
خفاجه : ۱۶-۱۳-۱۲
خلفان : ۳۶
خواجه خان : ۲۰
خوارج : ۵۹-۵۷-۴۰-۳۸

د

دبیس : ۱۵
دفتری : ۷۰
دیری : ۲۸-۲۷-۱۹-۱۸-۱۶

ذ

ذوالاکتاف : ۱۴

ر

ربیعہ : ۱۶

شیخ فتح اللہ کعبی : ۱۷-۱۸
شیخ فضل : ۶۸
شیخ محمد لحسانی : ۷۴
شیخ نصر : ۱۱

ص

صادق خان : ۳۴-۳۵-۴۲-۴۳-۵۲
-۶۱-۶۰-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴
-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۴-۶۲
۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲
صدیق خان : ۴۳
صفویہ : ۱-۵-۱۹-۴۵-۴۷-۷۱
صلاح عقاد : ۱۹

ط

طغان : ۱۱
طغرل بك : ۱۵
طلحہ : ۴۸
طہماز : ۲۰

ع

عامر بن عقیل : ۶۸
عایشہ : ۴۸
عباس اقبال : ۲۲-۳۵-۳۸-۴۲-۴۶
۷۴-۶۶-۶۵-۶۴-۵۶-۵۴-۵۳
عباس عز اوی : ۴۶-۵۳-۶۳-۶۵-۶۸
۷۰
عبدالحمید : ۶۵
عبدالرحمن : ۶۸

سلطان محمود دوم : ۴۴
سلطان مسعود سلجوقی : ۱۴
سلطان مصطفی : ۶۵
سلمان : ۲۸
سلیمان آقا : ۴۶-۵۴-۵۵-۵۷-۵۸
۶۰-۶۸-۷۰-۷۱-۷۸
سلیمان پاشا : ۵۰-۷۹
سید احمد کسروی : ۱۲-۱۶-۱۹-۲۱-۲۲

سید سعید : ۱-۵-۵۸
سید سلطان : ۵۶-۵۷-۵۸-۶۴
سید عبداللہ جزائری : ۲۱
سید محمد زینا : ۶۱
سید نعمت اللہ جزائری : ۶۸-۷۱-۷۲

ش

شاپور : ۱۴
شاہ اسمعیل : ۱
شاہ عباس اول : ۱-۳-۵-۱۶-۳۳-۴۵
شیخ احمد : ۶۲
شیخ بدر بن عثمان : ۱۸
شیخ نامر : ۶۷-۶۸
شیخ ثوین : ۶۷-۶۸
شیخ حجر کنگانی : ۳۷
شیخ حمود خزاعی : ۶۲
شیخ درویش : ۶۸
شیخ سعدون آل مذکور : ۳۵
شیخ سلطان : ۶۲
شیخ سلمان : ۲۰-۲۱-۲۲-۲۴-۲۵
۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲
۳۳
شیخ عبداللہ : ۳۸-۳۹-۶۷-۶۸

فرج الله : ۱۹-۲۰

ق

قاجاریه : ۳۷

قاسم بن مکرم کعبی : ۱۲

قتلغ خان : ۳۰

قرآن : ۳۰

قرامله : ۱۳

قرواش : ۱۳-۱۴

قریش : ۱۵

قریش بن بدران : ۱۵

قطن بن نزار : ۱۳

قواسم : ۱

ک

کرد : ۲۷-۳۲-۶۱-۶۳

کریمخان زند : ۱-۳-۴-۵-۸-۹-۱۱-

۱۲-۲۴-۲۵-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱

۳۳-۳۴-۳۶-۳۸-۳۹-۴۰-۴۲

۴۴-۴۵-۴۶-۴۸-۴۹-۵۲-۶۴

۶۵-۶۹-۷۱-۷۲-۷۴-۷۷-۷۸

۷۹

کسروی : ۲۰-۲۱-۲۳-۲۶-۲۷

کعب : ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰،

۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸

۲۹، ۳۱، ۵۶، ۵۷

کعب بن الحارث : ۱۲

کعب الازت : ۱۳

کعب بن چشم : ۱۲

کعب بن خفاجه : ۱۲

کعب بن ربیعہ : ۱۲، ۱۳

عبدالسلام : ۵۰

عبدالفتاح : ۵۶

عبدالکریم ابن جمال : ۵۷

عبداللطیف موسوی : ۴۰-۵۸-۷۰-

۷۲

عبدالله بك شاولی : ۶۳

عبدالله کهیه : ۶۱

عثمان : ۲۰-۲۱-۴۵-۴۸-

عثمان پاشا : ۴۲

عدنانی : ۱۶

عرب : ۲۷-۳۱-۳۴-۴۴-۴۸-۵۰-۵۱-

۵۶-۶۱-۶۲-۶۳-۶۵-۷۰-۷۱

۷۴-۷۵-۷۶-۷۸

عقبلی : ۱۴

علی بن ایطال (ع) : ۳۸-۴۳-۴۸

علی بن ناصر : ۱۹

علی پاشا : ۲۷-۵۰

علی رضا پاشا : ۴۵

علی ظریف بغدادی : ۵۰

علی محمد خان زند : ۷۵-۷۶-۷۷

علینقی خان : ۷۱-۷۸

علی همت خان : ۷۷

عمر : ۲۶

عمر پاشا : ۲۸-۳۰-۳۷-۴۰-۴۱-۴۲

۴۳-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲

۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶

ف

فتحعلیشاه قاجار : ۲۴

فخر داعی : ۴-۶-۴۰-۴۳-۶۹

فراعنه : ۴۴

فرانسویها : ۴

مصطفی پاشا : ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۶۳ ،

۶۶

مطرود : ۲۲

مغول : ۷۳

مقدسی : ۱۸ ، ۳۰

ملکیم : ۹ ، ۱۰

منشی بغدادی : ۷۲

مولی مطلب : ۲۷

مهدی خان : ۷۷

میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله : ۳۲

میرزا حسن فسائی : ۳۲ ، ۴۰ ، ۴۶ ،

۵۶

میرزا محمد بك خرموجی : ۳۴

میرزا محمد علی خان صدر الممالک : ۳۱

میرزا محمد کلانتر : ۲۰ ، ۳۲ ، ۴۲ ،

۴۶ ، ۷۴

میرمهنا : ۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ،

میرناصر : ۳۴

ن

نادر شاه افشار : ۱ ، ۵ ، ۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ،

۲۱ ، ۲۴ ، ۲۸ ، ۳۲ ، ۴۴ ، ۷۴

نجم الدوله : ۱۷ ، ۲۴

نجم الملك : ۱۷ ، ۲۴

نصر الله فلسفی : ۳۳

نصیر خان لاری : ۴ ، ۵ ، ۳۴

نظر علی خان : ۵۳

نعمان افندی : ۷۸

نعمت الله : ۵۸

نوفه الحمیر : ۱۲

نیبور : ۲۱

کعب بن عمر : ۱۲

کعب بن عوف : ۱۲

کمال پاشا : ۴۷

ل

لر : ۳۲

لردگوزن : ۱۹

لطفعلی خان : ۱۱ ، ۳۲

م

ماژور کینز : ۲۴

مبارک بن صباح : ۷۴

محمد آقا اسلام آقاسی : ۲۸

محمد بك شای : ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸

محمد بن ابراهیم یزدی : ۷۴

محمد بن خلیفه نبهانی : ۵۲ ، ۷۰ ، ۷۱

۷۳ ، ۷۵

محمد پاشا : ۴۲

محمد تقی خان شیرازی : ۳۲ ، ۷۴

محمد حسن خان : ۱۱

محمد حسین خان قاجار : ۲۰

محمد حسین خان بهبهانی : ۷۷

محمد خان بلوچ : ۱۹ ، ۲۰

محمد سعیدی : ۴ ، ۸ ، ۲۶ ، ۳۱ ،

۳۳ ، ۳۴ ، ۵۴ ، ۶۹

محمد علی سدید : ۵۶ ، ۵۸ ، ۶۴

محمد صادق نامی : ۶۹

محمد ماربینی : ۳۸

محمد وهبی افندی : ۴۶ ، ۴۸ ، ۶۵

مشعشعیان : ۱۹ ، ۲۶

هرتس لت : ٦

هرمز : ١٤

و

وصاف : ٣٠

وكيل - وكيل الرعا : ٧٩ ، ٨٢ ، ٦٦

ويلسون : ٣٤ ، ٣١ ، ٢٦ ، ٤

ي

هـ

ياقوت : ٦٨ : ٢٩ : ١٨

هذيل : ١٢

فهرست اماکن

انگلیس - انگلستان : ۲، ۳، ۴، ۵،
 ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۳، ۳۴
 ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۵۴، ۶۹
 اهواز : ۱۷، ۲۲، ۷۲
 ایران : ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹،
 ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸،
 ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸،
 ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
 ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲،
 ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹،
 ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶،
 ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸،
 ۷۹

ب

باتاویا : ۳۵
 بالکان : ۴۵، ۴۹
 بحر عمان : ۲۸
 بحرین : ۹، ۴۲، ۵۲، ۵۳، ۵۶

الف

آبادان : ۱۷
 آذربایجان : ۱۴
 آفریقا : ۳
 آلبانی : ۵۷
 آلمان : ۲۱
 آرژان - ارمنان : ۲۹
 ارناؤد : ۵۷
 اروپا : ۳، ۵، ۷، ۸، ۴۵
 ازبکستان : ۳۲، ۷۴
 ازهریه : ۱۹
 استانبول : ۵۰، ۵۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶
 استرآباد : ۲۰
 اصفهان : ۱۱، ۴۶
 اطیش : ۴۵، ۴۹
 افغانستان : ۳۲، ۷۴
 العماره : ۲۹
 ام القیوین : ۱
 انبار : ۱۱

بختیاری : ۵۳

بصره : ۴ ، ۵ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸

، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹

، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۲

، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۲

، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸

، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴

، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰

، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷

۷۸ ، ۷۹

بغداد : ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۷

، ۲۸ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۷

، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۷ ، ۶۰ ، ۶۱

، ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۷۹

بلجان : ۲۹

بمبئی : ۳۳ ، ۳۴ ، ۴۷

بندر ریگ : ۱۱ ، ۳۴

بندر عباس : ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۳۰ ، ۳۶

۳۸ ، ۵۶

بندر عسلویه : ۳۶

بندر معشور : ۱۷ ، ۱۸

بنی کاوان : ۳۰

بوشهر : ۱ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۹ ، ۱۱

، ۳۰ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۰ ، ۶۱

بولاق : ۱۹

بهبهان : ۲۳ ، ۲۶ ، ۳۲

بهنشیر : ۱۷ ، ۲۹ ، ۳۰

بیضاء : ۶۸

ت

تهران : ۷

تنگستان : ۱۱

ترکیه : ۴۷

ترکستان : ۷۴

ج

جامعین : ۱۴ ، ۱۵

جبان : ۱۷

جیبی : ۱۷ ، ۱۸

جراحی : ۲۹

جراحیه : ۱۳

چ

چولان : ۴۲

ح

حایل : ۷۴

حجاز : ۵۲

حفار : ۳۱

حلب : ۵۰ ، ۶۲ ، ۶۴

حله : ۱۶ ، ۶۲

حویزه : ۷۸

پ

پاریس : ۵

پرتغال : ۳ ، ۵ ، ۸

خ

خارگ : ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷

رامهرمز : ۲۹
رصافه : ۵۱
رؤس الجبال : ۹
روسیه : ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۰
روم : ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۴۴

ز

زرد : ۲۹

س

سابله : ۱۷ ، ۲۳ ، ۲۴
سلمانیه : ۱۷ ، ۲۴

ش

شاخه الخان : ۲۱
شارقه (شارجه) : ۱ ، ۲
شادگان : ۲۲ ، ۲۷ ، ۲۹
شام : ۱۳
شط العرب : ۲۱ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۳
۴۱ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۸
۵۹ ، ۶۶
شکان : ۲۹
شوشتر : ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۶۱ ، ۷۱
۷۲
شیراز : ۱ ، ۴ ، ۶ ، ۱۱ ، ۲۰ ، ۳۲
۳۳ ، ۳۴ ، ۳۷ ، ۴۸ ، ۵۴ ، ۶۴
۶۵ ، ۶۶ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۴
۷۵ ، ۷۸

خارگو : ۳۵
خرم آباد : ۲۰
خرمشهر : ۲۴ ، ۳۰ ، ۴۱ ، ۴۵
خلف آباد : ۲۹
خلیج فارس : ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ،
۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۲۱ ، ۲۸ ،
۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۴۳ ، ۵۳
۵۶ ، ۶۷

خنان : ۱۵

خورموسی : ۱۷ ، ۳۳

خورموج : ۳۴

خوزستان : ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹

۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۷

۲۸ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵

خیر آباد : ۳۲

د

دجله : ۱۶ ، ۵۱ ، ۶۳

دزفول : ۲۳ ، ۲۹

دشتی : ۳۴

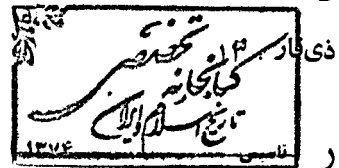
دمشق : ۵۰ ، ۶۲ ، ۶۴

دورق : ۱۷ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۸

دورقستان : ۴۱

دیاربکر : ۵۰ ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۶

ذ



رأس الخیمه : ۱

ص

صریف : ۷۴

ط

طاب : ۲۹

طرابوزان : ۵۱، ۴۹

طیبہ : ۴۴

ع

عبادان : ۳۰، ۲۹

عثمانی : ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۵

۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۴، ۳۳، ۳۱

۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴

۵۸، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰

۷۱، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲

۷۹، ۷۸، ۷۲

عجمان : ۱

عراق : ۳۰، ۱۹، ۱۶، ۱۳، ۱۲، ۹

۶۱، ۶۰، ۵۰، ۴۶، ۴۵، ۳۴

۶۶، ۶۳، ۶۲

عریستان : ۵۲، ۴۱، ۱۶، ۱۳، ۱۲

عمان : ۵۹، ۵۶، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳

۶۴

ف

فارس : ۲۹، ۲۶، ۲۵، ۲۱، ۱۸

۴۶، ۳۲

فجیرہ : ۱

فرات : ۱۵

فرانسہ : ۵۷، ۵، ۳

فلاحیہ : ۲۷، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۱۷

۴۱، ۲۹

فیروزشاہ پور : ۱۵

ق

قباں : ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶

۳۱، ۲۸، ۲۷، ۲۴، ۲۳، ۲۱

۳۳

قسنطنطیہ : ۶۶، ۶۴

قشم : ۳۶، ۳۰

قلعہ شیخ : ۲۹

قیس : ۳۰

ک

کارون : ۲۹، ۲۴، ۲۳، ۲۱، ۱۷

۳۰

کاظمین : ۵۱

کاوان - بنی کاوان : ۳۰

کربلاء : ۳۸

کرخ : ۶۳، ۵۱

کردستان : ۶۰، ۴۲

کردلان : ۲۸، ۲۱

کرمان : ۷۳، ۴۴، ۱۱

کرن : ۲۹

کریمہ : ۵۰، ۴۵

کشم : ۳۰

کلات : ۳۰

مصر : ۱۲ ، ۱۹ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۰ ،
۵۷ ، ۵۶
معشور : ۱۹
مناوی : ۵۸
منتفج : ۶۸ ، ۷۶
منتفق : ۲۰ ، ۶۷ ، ۷۶
موصل : ۱۳ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۶۲ ، ۶۴ ،
۶۶
میلائی : ۳۲

ن

نجد : ۱۳ ، ۷۴

و

وان : ۴۹ ، ۵۰ ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۶

ه

هرمز - هرموز : ۳ ، ۵ ، ۳۸ ، ۳۹ ،
هلند : ۳ ، ۵ ، ۸ ، ۳۵
هند - هندوستان : ۱ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ،
۷ ، ۸ ، ۹ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۴۳ ،
۴۵ ، ۶۹
هندیجان : ۲۱

ی

یمامه : ۱۳
یمن : ۱۶
یهودیہ : ۵۷

کنگان : ۳۰ ، ۳۶ ، ۳۷
کوفہ : ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶
کویت : ۹ ، ۳۶ ، ۵۴ ، ۷۴
کھگیلویہ : ۲۶
کیش : ۳۰

گ

گیان : ۱۸ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۳۱ ، ۳۳
گناوہ : ۳۶

ل

لارستان : ۴ ، ۳۰
لافت : ۳۰
لرستان : ۲۹ ، ۳۱
لیراوی : ۳۲

م

ماجول : ۱۸
ماجول : ۱۸
مارد : ۱۷ ، ۲۴
مازان رود : ۲۹
ماه شهر : ۱۷ ، ۱۸
محرزہ : ۲۹ ، ۳۰
محرزی : ۲۹ ، ۳۰
محمہ : ۲۴ ، ۳۰ ، ۴۵
مدینہ : ۱۳
مسکر : ۲۹
مسقط : ۲ ، ۳ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۵ ، ۵۶ ، ۵۷
۵۸ ، ۵۹
مشہد : ۴۶

